

فاجعه سینما رکس

آتش انقلاب اسلامی

نویسنده

مجید احمدیان

با پیشگفتاری از

دکتر محمود مرادخانی (تهرانی)

فرزند شیخ علی تهرانی

تقدیم به آخرین تماشاگران
در سینما رکس آبادان که
قربانی مطامع فریبکاران
حرفه‌ای شدند، و تقدیم به
بازماندگان آن قربانیان که
دادشان هرگز ستانده نشد.

فهرست

۴	پیشگفتاری از محمود مرادخانی (تهرانی)
۸	بخش ۱ اعتراف تکبعلی زاده
۱۵	بخش ۲ آتش
۲۱	بخش ۳ زمینه‌ی سیاسی ناآرام
۲۶	بخش ۴ زمینه‌ی جنوب کشور
۲۸	بخش ۵ شاه متهم اصلی
۳۴	بخش ۶ برخورد ضعیف شاه
۳۹	بخش ۷ انقلاب پیروز
۴۳	بخش ۸ خدشه به حیثیت تکبعلی زاده
۴۶	بخش ۹ وقت‌کشی حکومت اسلامی
۵۱	بخش ۱۰ بازماندگان پیگیر
۵۸	بخش ۱۱ دست خمینی و شاگردان‌اش در فتنه
۶۹	بخش ۱۲ تسلیم حاکمیت
۸۰	بخش ۱۳ دادگاه
۹۵	بخش ۱۴ جامعه
۱۰۳	بخش ۱۵ ادامه‌ی دادگاه
۱۱۵	بخش ۱۶ حکم دادگاه
۱۱۸	بخش ۱۷ فاجعه‌ای دیگر
۱۲۱	بخش ۱۸ پس از جنگ
۱۴۱	بخش ۱۹ شهدای ... ما رکس
۱۴۷	نام‌های گروهی از سوختگان در سینما رکس
۱۶۰	پانویس‌ها
۱۷۶	شماری عکس

پیشگفتار

هرگز فراموش نمی کنیم !

امروز جهان و مخصوصا منطقه خاورمیانه گریبانگیر اسلام گرایی سیاسی ای که خمینی بانی و پایه گذارش بود گردیده است. اسلامی که سیاست و دولت را به انحصار خود درآورده و می خواهد بر جان و مال و خفا و آشکار مردم سلطه داشته باشد. در این راه هم از استفاده ابزاری از مذهب و هم از توسل به خشونت و زور هیچگاه باکی نداشته است.

عملیات تروریستی انتحاری در گوشه و کنار جهان ، که در آن مردمان بی گناه جان خود را از دست می دهند ، نتیجه و تداوم بدعتهای شومی هستند که در انقلاب اسلامی خمینی پایه گذاری و تثبیت شدند و سی و شش سال است که مردم ایران طعم تلخ آن را می چشند. آتش زدن سینمارکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ (مصادف با ۱۹ ماه اوت ۱۹۷۸) به یقین نقطه آغازی بر رشد و پرورش این گونه بینش از اسلام در ایران و سپس تراوش آن به منطقه و جهان بود. شناخت و حقیقت یابی درست در مورد این حادثه می تواند بسیاری از معماهای سیاسی روز جهان را بگشاید. خطر اسلام سیاسی و خطر ایمان و تعصب و فریبکاری مذهبی ، اگر در همان زمان ، بهتر و بیشتر شناخته می شد ، متوهمین بنیادگرا نمی توانستند اینچنین ریشه بدوانند. امروز می بینیم که ایمان خشک به یک مذهب و یا یک ایدئولوژی می تواند توجیه کننده هر جنایتی باشد ، مخصوصا که آن مذهب و یا ایدئولوژی دغدغه هژمونی سیاسی و اجتماعی نیز داشته باشد و در پایه ریزی و گسترش خود پیرو فاشیسم و ماکیاولیسم باشد ... مثال زنده آن رژیم ولایت فقیهی جمهوری اسلامی امروز در میهنمان ایران است. باری ، آتش سوزی سینما رکس آبادان و مرگ مظلومانه صدها انسان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ از خاطرها پاک شدنی نیست.

در مورد این فاجعه گزارشها و تحلیلهای بسیاری انجام شده و همگان تا اندازه ای از چون و چرای این حادثه باخبرند. ولی تا به امروز پژوهش و بررسی جامعی در زمینه این رویداد بسیار مهم انجام نشده بود. نوشتار ارزنده ای که در اختیاردارید به همت مجید احمدیان با مهارت و پشتکار بسیار و صداقتی ویژه تهیه شده است. این نوشتار داستان آتش سوزی سینما رکس آبادان را به روشنی باز

میگوید و رازها و رمزهای آن را می‌گشاید. خواندن آن را به همه هم میهنان از صمیم دل توصیه می‌کنم و امیدوارم که با همت ایشان این نوشتار به زبانهای دیگر نیز ترجمه و منتشر شود تا همه جهانیان بتوانند از نکات درس آموز آن استفاده لازم را ببرند.

در این نوشتار نویسنده با شیوه‌ای بی‌طرفانه و حرفه‌ای آن فاجعه و وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوران را بررسی کرده، و برای این منظور استدلال همه طرف‌های درگیر در زمینه‌های مورد بحث بی‌کم و کاست ذکر گشته است. هدف این کتاب، افزون بر گردآوری و تنظیم اسناد و مدارک و شواهد موجود و نیز شرح آن رویداد برای علاقه‌مندان، برداشتن گامی جهت یاری رساندن به شفاف‌سازی بخشی مهم از تاریخ معاصر کشور است. به همین لحاظ، این نوشته درست نقطه مقابل تلاش سردمداران رژیم جمهوری اسلامی است که همگان می‌دانند پیوسته سعی در وارونه نگاری تاریخ داشته‌اند. سرانجام، خواننده است که قضاوت می‌کند و با توجه به باور و تجربه خود، نتیجه لازم را می‌گیرد. و خواننده می‌تواند با مقایسه داستان واقعی جنایت آتش‌سوزی سینما رکس به روایت مجید احمدیان و دروغهای وقیحانه حکومت اسلامی در مورد آن فاجعه درسها و عبرتهای فراوانی بیاموزد. باید از تجربه این واقعه پادزهری برای امروز و فردای خود فراهم آوریم.

جنایات ضد بشری هرگز فراموش شدنی نیستند. چه امروز، چه دیروز و چه در اعماق تاریخ اگر جنایتی بر علیه انسانی انجام شده باشد، نمیتوانیم بی تفاوت از کنارش بگذریم. بوده اند کسانی در تاریخ معاصر ما که نخواستند در مقابل جنایت بایستند و یا حتی آن را افشا کنند! به باور حقیر این اشخاص به وظیفه انسانی خود عمل نکرده اند و حتی جنایتکار را نیز به ادامه جنایت خود کمک کرده اند. کسی که ظلم بر انسانی دیگر را نادیده می‌گیرد، از کنارش بی تفاوت می‌گذرد و یا با کنش خود موجب دوام ظلم ظالم می‌شود، شایسته شأن و مقام انسانیت نیست.

به آتش کشیدن آن سینما و قتل عمد و فجیعانه جمعیتی ۵۰۰ نفره جنایتی نابخشودنی است. چه مغزهای مُغرض و یا بیماری این جنایت را انجام دادند؟ و از همه مهمتر این تجربه تلخ چه درسهایی را به ما و جهانیان در امروز می‌دهد؟ مطمئناً با خواندن این نوشتار پاسخ این پرسشها را خواهیم یافت. نکته های ریز و تأمل برانگیز بسیاری در این نوشتار موجودند که به باور حقیر همگی شایسته توجه ویژه و دقیق از جانب هر خواننده ای هستند.

همگان می‌دانند که پدر من شیخ علی تهرانی از واقعیات فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آگاه بود و کوششهای بسیاری نیز برای یاری رساندن به افشاگری در مورد پرونده قضایی آن به عمل آورد. مجید احمدیان در این نوشتار به تفصیل به موارد ارتباط پدرم با آن پرونده پرداخته و من در اینجا درستی همه آنها را تایید می‌کنم تا عوامل جمهوری اسلامی مدعی نشوند که مطالب این نوشتار در این موارد ساختگی هستند.

خلاصه وار به موارد آگاهی پدرم از جزئیات این فاجعه آتش سوزی اشاره می‌کنم:

بر اساس همه اسناد و مدارک موجود چند نفری آلت دست گردیدند و آن جنایت را انجام دادند. ولی به یقین در پشت سر این افراد مغزهایی مُغرض دستور دهنده و برنامه ریز بوده اند. مذهب‌یون و یا به تعبیری انقلابیون برای برانگیختن مردم بر علیه حکومت وقت به این جنایت حکم داده بوده اند. «می‌خواستیم مردم جنوب ایران

و مخصوصا کارکنان صنعت نفت و بنادر جنوب به صفوف انقلاب اسلامی پیوندند. می خواستیم تمایل مردم به سرنگونی رژیم شاه جدی تر بشود». اینها سخنان آخوند نوری همدانی در شهر سقز به پدرم بودند. پدرم ابتدا باورش نمی شود و حتی تهمت ساواکی بودن به شخص نوری همدانی می زند: چگونه چند تن روحانی دستور به اینچنین جنایتی را می توانند بدهند؟ ولی هنگامی که فرصتی برای پدرم پیش آمد و البته ابتدا به دستور شخص خمینی به پرونده دسترسی پیدا کرد، بر او یقین شد که آنچه نوری همدانی می گفته درست بوده است. اما برخورد سردمداران آئین موقع جمهوری اسلامی و همچنین بی اعتنائی خمینی به حقیقت یابی، پدرم را ناچار کرد که پرونده را رها کند و تنها واقعیت را در فرصتهایی که پیش آمد افشا نماید. می خواستند واقعیت را کتمان کنند و جمعی بی گناه را برای خاتمه دادن به این غائله مجازات نمایند، ولی پدرم خواست که یاری رسان این تدبیر ماکیاولیستی باشد. بازماندگان قربانیان آتش سوزی از طریق نامه و حضوری با پدرم تماس داشتند و تقاضاها و آرزوهایشان را مطرح می کردند.

برخورد دورویانه خمینی گرایان در پیش و پس از انقلاب با فاجعه سینمارکس آبادان، آنچنانکه در این نوشتار می بینیم، از همان آغاز، حکایت از یک «فریب بزرگ» داشت. اینچنین وانمود کردند که رژیم شاه مرتکب این جنایت شده و انقلاب و مردم مظلوم واقع شده اند و این جنایت را محکوم کردند. ولی وقتی به قدرت رسیدند و حتی قبل از به قدرت رسیدن نیز با حيله و تزوير واقعيتها را کتمان نمودند. به خواسته های خانواده های قربانیان بی توجهی کردند. نگذاشتند پرونده روال قانونی خود را برود. چرا که می دانستند، افشای واقعیت این حادثه تیشه بر ریشه شان خواهد زد... متأسفانه این آغازی بیش نبود و روند انقلاب ۱۳۵۷ و رژیمی که بعد از آن با توسل به خشونت و سرکوب بنا شد به همین شیوه با فریب و دروغ ادامه یافت.

رژیمی که با شعار آزادی، استقلال و رفاه و آسایش مردم بر سر کار آمد دیدیم که چه ارمغانی داشت. کیست که فقر، فساد، نابسامانی اجتماعی در ایران امروز و همچنین موارد بیشمار نقض حقوق بشر و سطح سرکوب و اختناق را آگاه نباشد. انزجار عمومی مردم ایران و همچنین موارد متعدد محکومیت این نظام به علت زیر پا گذاشتن حقوق انسانها توسط جوامع حقوق بشری جهان واقعیتهایی انکار ناپذیرند. پس بدرستی می توان گفت که همه آن شعارهای زیبایی که خمینی گرایان در پیش از انقلاب در حمایت از مردم می گفتند، درست مانند حمایتشان از مردم در جنایت آتش سوزی رکس، فریبی بزرگ بیش نبود.

فاجعه آتش سوزی در سینمارکس آبادان آغازی بر این پروسه سیستماتیک و مداوم فریب اذهان عمومی بود. اگر در همان زمان این فریب بزرگ فاش می شد، شاید امروز ما ناچار به چشیدن طعم تلخ خلافت ولایت فقیه نمی بودیم. خطر اسلام سیاسی و خطر ایمان و تعصب مذهبی و نیز ماهیت فریبکارانه متعصبان مذهبی شناخته شده نبود و جدی گرفته نشد. مردم در این زمینه ها آگاهی لازم را نداشتند و به نادرستی صداقت را ماهیت ذاتی مذهب و مذهب یون می پنداشتند.

لازم است که نسل جوان ایرانی و همچنین جهانیان این نوشتار ارزنده را مطالعه کنند و در آن تأمل لازم را بکار برند، اگر می خواهند که گزند خرافه گرایان و بنیادگرایان هژمونی طلب را از خود دور کنند. تجربه گذشته همواره راه گشای فرداست.

با گُرنش و احترام به خانواده های بازمانده قربانیان فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان ، که در ۲۸
امرداد ۱۳۵۷ طعمه «آتش انقلاب اسلامی» شدند ، نگذاریم که بانیان این «فریب بزرگ» قربانیان دیگری
بگیرند.

و بدانیم که نقض حقوق بشر هیچگاه فراموش شدنی نیست.

دکتر محمود مرادخانی (تهرانی)

بهمن ماه ۱۳۹۳ – فرانسه

اعتراف تکبعلی زاده

یک سال و نیم پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سرانجام حکومت اسلامی ایران با بی میلی دادگاهی برای آتش سوزی سینما رکس در شهر آبادان برگزار کرد، آتش سوزی ای که پنج ماه پیش از انقلاب روی داد، و بیش از ۵۰۰ انسان در آن سوختند. بازماندگان قربانیان برای تشکیل دادگاه سخت جنگیده بودند، و همچنین، متهم اصلی، حسین تکبعلی زاده، که به او انگ همکاری با رژیم پیشین زده بودند، برای تعیین وضعیت اش به حکومت تازه تأسیس فشار فراوانی آورده بود.

به گفته‌ی اسلامیون و دیگر گروه‌های مخالف رژیم شاه، این حکومت سینما را آتش زده بود. آن جنایت هولناک خشم ایرانیان را برانگیخت و سبب پیوستن صفوف میلیونی به جنبش ضد حکومتی که از چندی پیش آغاز شده بود و تضمین پیروزی مخالفان رژیم گردید. با این همه، یک سال پس از پیروزی انقلاب، خانواده‌های بازماندگان مدعی شدند مدارکی به دست آورده‌اند که نشان می‌دهد خود اسلامیون سینما را به آتش کشیده‌اند. بخشی از بازماندگان در دادگاه حضور داشتند. جعفر سازش، که پنج فرزند و نوه اش در آتش سوخته بودند، و چند تن از رهبران بازماندگان هم، به رغم بدبینی به اهداف دادگاه، جهت بررسی وضعیت در آن نشست شرکت کردند. صبح آن روز در دادگاه، بازماندگان متوجه یک نقص بزرگ شدند: تنها تکبعلی زاده جزو متهمان واقعی بود؛ دیگر بازداشت‌شدگان مقام‌های شهری رژیم پیشین بودند. رهبران بازماندگان بی‌درنگ شروع به اعتراض کردند،^۱ در پاسخ این اعتراض، رئیس دادگاه دستور داد آنها را اخراج کنند.^۲

”از مردم و جوانان عزیز می‌خواهم که مرا یک جنایتکار ندانند،“^۳ حسین تکبعلی زاده، متهم ردیف اول، چنین گفت. افزود هیچ دفاعی از خود ندارد و تنها می‌خواهد اطلاعاتی در اختیار مردم بگذارد.^۴ تکبعلی زاده گفت، ”من معتاد به هروئین و حشیش و کارگر جوشکار بودم و دوا فروشی می‌کردم.“^۵ بیست و دو ساله بود و شش کلاس سواد داشت. چند ماه پیش از آتش سوزی، شبی با صدای گروهی که شعارهای ضد حکومتی می‌دادند از خواب بیدار شد. روز بعد همچنان تحت تأثیر شعارهای ضد حکومتی شب پیشین بود:

یکی از بچه‌های محل بنام اصغر نوروزی بمن گفت که اگر دوست دارم [می‌توانم] داخل گروه مبارزاتی آنان شوم. من بلافاصله قبول کردم و رفتیم منزل یکنفر در احمدآباد و با چند تن دیگر از بچه‌ها باسامی فرج، عبدالله و یدالله مشغول صحبت شدیم. . . . آنها از من خواستند که اعتیادم را ترک کنم و من هم گفتم برای کوبیدن رژیم و کمک بمردم هر کاری باشد انجام میدهم. از فردای آنروز خودم را در خانه

حبس کردم تا ترک اعتیاد کنم و پس از ترک اعتیاد باتفاق عبدالله و فرج به منزلی در سیک لین آبادان رفتیم و درباره پیشرف نهضت در شهرهای دیگر صحبت کردیم. صاحبخانه به عبدالله گفت: امشب خانه باش میایم و با هم صحبت میکنیم.

در اینجا تکبعلی زاده نام برخی همکاران اش را به راحتی به زبان می آورد. ولی نمی خواهد اسم دو تن از آنان را بگوید، یکی فردی است که خانه اش در محل احمدآباد بود و دیگری خانه اش در محل سیک لین. از سخن تکبعلی زاده می توان دریافت که این دو تن نقش رهبری آن گروه مذهبی را بر دوش داشته اند. قاضی و دادستان هم از او نمی خواهند نام و مشخصه های دیگر آن دو تن را فاش کند.

ما از منزل وی خارج شدیم و شب منزل عبدالله رفتیم و در آنجا با چند تن از دانشجویان دانشکده نفت، فرج و برادرش و یکنفر بنام محمدعلی که در نیروی دریائی بود، به صحبت پرداختیم و در آنجا تعدادی اعلامیه در مورد اربعین شهدای قم از طرف امام بود و چند اعلامیه از دیگر روحانیون و عبدالله نیز یک نوار سخنرانی گذاشت و سپس شروع به صحبت کرد و پیشنهاد کرد که برای آشنائی جوانان با کانون اسلامی و قرائت قرآن و کلاس تعلیم آن هر یک نظریه ای بدهیم. . . . من مجدداً بخانه آن شخص در سیک لین آبادان رفتم و او بمن ماموریت داد که به اصفهان بروم و از چند دانشجوی اصفهانی چند کتاب بگیرم. من به اصفهان رفتم و به خیابان بزرگمهر روی بروی حمام قائم رفتم مرا در آنجا تحویل گرفتند و یکی از آنها که پایش توسط گارد دانشگاه شکسته بود بمن تعدادی از کتابهای دکتر شریعتی داد و سپس من به آبادان برگشتم.^۶

یکی از اهداف مهم این گروه مبارزه با بی تفاوتی مردم و جوانان آبادان در برابر اوجگیری فعالیت های سیاسی-مذهبی در نواحی دیگر کشور بود.

تکبعلی زاده در ادامه شرح داد که به همراه یکی از اعضای گروه به نام فرج اعلامیه های مذهبی را تکثیر می کرده و سپس با موتور در سطح شهر پخش می کرده اند. پس از شرکت در یک سخنرانی در حسینیه ای اصفهانی ها، او و فرج پنجره های دفتر حزب رستاخیز را که در نزدیکی حسینیه بوده آتش زدند. وقتی عبدالله لرقبا، یکی از مسؤولان رده ی پایین تر گروه از این امر آگاه شد آنان را سرزنش کرد. این رفتار لرقبا نه در اعتراض به تندروی شان، که در جهتی عکس آن بود:

[عبدالله] یک پیشنهاد ضد مردمی بما داد، گفت، ”برویم شهر کاری بکنیم.“ با هم رفتیم به خیابان پهلوی و در آنجا دیدم چند دختر بی حجاب رفت و آمد میکنند و عبدالله که ناراحت شده بود، گفت، ”برای جلوگیری از اینها باید تیغشان بزنیم.“ من تعجب کردم و گفتم، ”این طرز برخورد با این برنامه ها نیست و نظر افراطی او را رد کردم.“^۷

تکبعلی زاده سفرهای دیگری هم به اصفهان رفت، شهری که مادر بزرگاش هم در آن می‌زیست. در بعد از ظهر ۲۷ مرداد در حالی که چند کتاب مذهبی خریده بود از اصفهان رو به سوی آبادان گذاشت. پیش از ظهر روز ۲۸ مرداد پس از آنکه به آبادان رسید و داشت به خانه می‌رفت، سر کوچه فلاح و یدالله دو تن از اعضای گروه را دید که به او گفتند فرج به دنبال او به گاراژ رفته.

رئیس دادگاه در میان سخنان تکبعلی زاده پرسش‌هایی می‌کرد. در اینجا، او از تکبعلی زاده پرسید، ”چه کسی به فرج گفته که تو در حال آمدن هستی؟“^۸ بنا گزارش خبرنگار:

متهم از این سؤال ناراحت شد و داد زد، ”من گفتم ایستگاه ۷ پیاده شدم و من برای خودم هم می‌خواهم روشن شود که طراح اصلی چه کسی بوده که قبلاً میدانسته من آنروز به آبادان می‌آیم.“ به دنبال این جملات متهم در حالت عصبانیت و ناراحتی قرار گرفت و رئیس دادگاه برای مدت ۲ الی ۳ دقیقه باو اجازه داد که یک سیگار بکشد و وقتی دوباره به اعصابش مسلط شد بدنبال تشریح آمدنش به آبادان پرداخت.^۹

می‌توان گمان برد که همان فردی که خانه‌اش در محل سیک لین بود و تکبعلی زاده را برای مأموریت به اصفهان فرستاد از سوی همکارانش در آن شهر از آمدن تکبعلی زاده به آبادان آگاه شده و فرج را به طور مستقیم یا از طریق عبدالله لرقبا به پیشواش فرستاده.

فرج نتوانست در گاراژ تکبعلی زاده را ببیند چون او چند کتاب با خود داشت و در گاراژ احتمال گرفتاری می‌رفت، و او چند ایستگاه زودتر از اتوبوس پیاده شده بود. پس از آن، فرج و فلاح و یدالله پیش تکبعلی زاده رفتند و با او حرف زدند. در میان صحبت، فرج به او گفت، ”ما می‌خواهیم برویم سینما سهیلا را آتش بزنیم، تو هم می‌آیی؟“^{۱۰} پاسخ تکبعلی زاده آری بود. ساعت سه بعد از ظهر همدیگر را دیدند و:

چهار نفری رفتیم داخل خانه ما و فرج از زیر پیراهن خود چند شیشه خالی شبیه شیشه‌های شربت سینه در آورد و پر از موادی کرد که داخل آن قوطی بود که همان تینر باشد و بهرکدام از ما یک شیشه داد، بعداً من و یدالله شیشه‌ها را با کش به پایمان بستیم و فرج و فلاح نیز در زیر پیراهن خود مخفی کردند. بعد سوار تاکسی شدیم و جلوی سینما سهیلا پیاده شدیم و من ۴ بلیت گرفتم و رفتیم داخل سینما.^{۱۱}

آنها پس از مدتی از سالن نمایش بیرون آمدند و در سالن انتظار مایع را ریختند و ناگهان چند تماشاچی از سالن نمایش خارج شدند و به سوی دست‌شویی رفتند. تکبعلی زاده صبر کرد تا آن تماشاگران به سالن نمایش برگردند و بعد کبریت زد، ولی سینما آتش نگرفت. از آنجا بیرون می‌آمدند و فرج رفت تا محلول را با روغن موتور مخلوط کند تا زود نپرد، و قرار گذاشتند فردای آن روز دوباره برگردند و سینما سهیلا را آتش بزنند. در این هنگام باز پرس دادگاه پرسید، ”انگیزه شما از انتخاب سینما سهیلا چه بود و چرا این سینما را انتخاب کردید؟ و آیا بخاطر فیلم‌هایی بوده است که این سینما نشان میداده؟“^{۱۲}

ناگهان تکبعلی‌زاده ناراحت شد و روی صندلی نشست. همه تماشاچیان دادگاه متوجه تغییر حالت وی از این سؤال شدند و حاکم شرع نیز دنبال کار دادگاه را به بعد از ظهر موکول کرد. ”در این هنگام تمام تماشاچیان در حالیکه با هم صحبت میکردند از جلسه دادگاه خارج شدند و این دومین موردی بود که در دادگاه دیروز تماشاچیان را شدیداً متوجه خود ساخت.“^{۱۳}

چرا این حاکم شرع، که به سختگیری و قاطعیت معروف است در برابر داد کشیدن متهم ردیف اول نرمش نشان می‌دهد، و چرا تکبعلی‌زاده از پرسش‌های مسئولان دادگاه برآشفته می‌شود؟ اینها پرسش‌هایی بوده که تماشاچیان می‌توانسته‌اند داشته باشند.

تکبعلی‌زاده در نشست بعدی دادگاه شرح داد که فرج همان شب ساعت بین هشت تا هشت و نیم با محلول تازه آمد و پیشنهاد کرد کار را تمام کنند. آنها محلول آتش‌زا را در چهار شیشه‌ی کوچکتر ریختند و به طرف سینما سهیلا راه افتادند. گیشه‌ی سینما تعطیل بود. می‌خواستند به خانه برگردند، اما فرج پیشنهاد کرد در شهر گشتی بزنند. از مسیر سینما رکس به طرف حسینی‌ی اصفهانی‌ها رفتند تا ببینند آنجا مجلس سخن‌رانی برقرار است یا نه. به سینما رکس که رسیدند، فرج گفت، ”برویم برای این سینما،“ و بی آنکه منتظر نظر دیگران بماند، چهار بلیت خرید و آنها وارد سینما شدند.^{۱۴} سرهنگ اردشیر بیات، رئیس پلیس وقت آبادان، می‌گوید کسی که بلیت خریده انعامی به بلیت‌فروش داده تا برود و غذا بخورد.^{۱۵} بنا بر گزارشی که روزنامه‌ها از دادگاه ارایه کردند، چنین چیزی در آنجا مطرح نشد.

ادامه‌ی داستان از زبان تکبعلی‌زاده چنین است:

هیچکس در راهروها نبود رفتیم داخل سالن نشستیم. فیلم شروع شده بود و ما در قسمت ۴ تومانی نزدیک بالکن نشسته بودیم. یکربیع بعد که تقریباً اوایل فیلم بود، فرج گفت بلند شویم برویم وقت آن است. . . آنجا هیچکس نبود. فرج شیشه خودش را در آورد و به من و فلاح گفت بطرف سالن بوفه بروید و بریزید آنجا. و بعد فرج و یدالله خودشان، بسالن روبرو که به پله‌ها می‌خورد موادشان را ریختند و برگشتند و گفتند زود کبریت بزنید و برویم داخل، قرار نبود من کبریت بزنم، همان جا تصمیم گرفتم و چون سیگاری هستم همیشه کبریت دارم. . . در سر همان پیچ در سالن انتظار جنب آب سرد کن موقعی کبریت زدم و انداختم تقریباً دورتا دور سالن انتظار سینما آتش گرفت. . . بعد وقتی صحنه را دیدم وحشت زده داخل سالن نمایش شدم. . . خیلی به سرعت و عجله انجام گرفت نه با فراغت کامل و بعد که به داخل سالن دویدم، نشستم پهلوی فرج و یدالله خواستم که به آنها بگویم و داد بزنم ولی نتوانستم و دو الی سه دقیقه بعد یک نفر از پشت‌سر داد زد که سینما آتش گرفته. . . همه جیغ زدند و رفتند طرف پرده سینما که به اصطلاح در آن به پله‌ها باز می‌شد و در خروجی بود. رفتند و در بسته بود و البته چوبی بود و می‌شد آنرا شکست. . . هنوز فیلم نشان داده میشد که تماشاچی فریاد زد آتش، بعد همه هجوم کردند طرف در قسمت سه تومانی که پرده سینما و درب خروجی آنجا بود.^{۱۶}

بنا بر این گزارش، در اینجا تکبعلی‌زاده در هم شکست، به گریه افتاد، نشست و حال‌اش دگرگون شد. صدای گریه‌ی بازماندگان در دادگاه پیچید، و از میان بازماندگان، یکی از زنان رو به متهم فریاد زد، ”کثافت هنوز هم صدای آنها را می‌شنوی؟“^{۱۷} و بدن‌بال آن محیط دادگاه برای چند لحظه‌ای سخت متاثر شد و نظم آن به هم خورد. پس از لحظاتی، تکبعلی‌زاده ادامه‌ی ماجرا را شرح داد.

در سینما، وقتی مردم با در بسته مواجه شدند به طرف دیوار روبه‌رو که پشت آن خیابان بود رفتند تا آن را خراب کنند و نجات بیابند، و در این لحظه فیلم قطع شده بود. چند تن از تماشاچیان با لگد یک در را شکستند و عده‌ای هجوم بردند بطرف آن در، و تکبعلی‌زاده هم در میان‌شان بود و بر اثر فشار آنها بیرون آمد. ”جلوی پله‌های خروجی کمی مکث کردم و خواستم که داد بزنم و به آنهایی که در مقابل پرده سینما جمع شده‌اند بگویم که از این در فرار بکنند که از روی پله‌ها خوردم زمین و افتادم پائین و بلند شدم و با همان عده‌ای که نجات پیدا کرده بودند بطرف شهربانی شروع به دویدن کردیم.“^{۱۸}

او در بیرون سینما در میان مردم که هر دم به شمارشان افزوده می‌شد دنبال دوستان‌اش که در شلوغی سینما گم‌شان کرده بود گشت، و چون آنها را پیدا نکرد، به طرف خانه رفت. در راه، اصغر نوروزی را دید و نفس‌زنان از او پرسید آیا یدالله و فرج و فلاح را ندیده. ”او گفت، ‘نه،‘ و بدون اینکه اطلاعی داشته باشد از قضیه گفت، ‘جایی را آتش زده‌اید؟‘ و من چیزی نگفتم و به طرف خانه یدالله راه افتادم.“^{۱۹} یعنی اینکه اصغر نوروزی، همان فردی که برای نخستین بار تکبعلی‌زاده را به خانه‌های محله‌ی احمدآباد و سیک لین برد، می‌دانسته آنها قرار بوده جایی را آتش بزنند.

روز بعد تکبعلی‌زاده شنید که پیکرهای فرج و یدالله در میان سوختگان یافت شده، ولی سرنوشت فلاح ناروشن باقی ماند. پس از آن، در ماه‌های پیش از انقلاب، تکبعلی‌زاده سختی‌های فراوانی را از سر گذراند، تا اینکه مدت کوتاهی بعد از پیروزی انقلاب، یک روز عکس خودش را در مجله‌ای دید همراه مطلبی که حاکی از آن بود که او از طرف ساواک سینما را آتش زده. طبیعی بود که تکبعلی‌زاده برای حل آن معضل بزرگ از یک رهبر اصلی محفل یاری بخواهد، یعنی همان فرد مرموزی که خانه‌اش در سیک لین بود:

رفتم در خانه آقای رشیدیان که اکنون نماینده مجلس است و آن موقع در آبادان بعد از انقلاب سمتی داشتند و منزلشان در سیک لین بود و عکس داخل مجله را نشان دادم و گفتم من حسین تکبعلی‌زاده هستم و در مجله ساواکی و قاتل معرفی شده‌ام و آقای رشیدیان قدری به سر پای من نگاه کرد و کمی مکث کرد و بعد مرا تحویل نگرفت ...^{۲۰}

محمد رشیدیان حالا دیگر یک دبیر ساده نبود. او اکنون مسؤولیت فرمانداری آبادان را در دست و به پست‌های بالاتر هم چشم داشت و امثال تکبعلی‌زاده را تحویل نمی‌گرفت، به ویژه آنکه بخواهند برایش دردرس هم بسازند. بنا بر دستورالعمل، تکبعلی‌زاده هم باید در آتش می‌سوخت و اکنون موجودی اضافی بود. ولی رها کردن او به حال خود می‌توانست رفتاری‌های بیشتری را سبب شود. ادامه‌ی داستان از زبان تکبعلی‌زاده:

[رشیدیان] گفت مردم خشمگین هستند، برو خانه‌ات تا کسی ترا نبیند و گفت که سه روز بعد در گورستان آبادان با مردم صحبت می‌کنم و آرامش به آنها می‌دهم، ترا دعوت می‌کنیم و به پرونده‌ات در حضور مردم رسیدگی می‌کنیم و من گفتم مادرم را برای جواب می‌فرستم و ایشان گفت عیبی ندارد مادرت را بفرست کمیته [محلّه] بریم آبادان و من برگشتم و تا روز پنجشنبه داخل خانه بودم و مادرم را که فرستاده بودم برگشت و گفت آقای رشیدیان گفته بود من نتوانستم با مردم صحبت کنم و خیلی مردم ناراحت هستند و فعلاً بگو پسرت داخل خانه باشد.^{۲۱}

در یکی از مراجعات مادر تکبعلی‌زاده برای تعیین تکلیف، ”در کمیته ۴۸، رشیدیان و کیاوش فرماندار و جمعی دیگر نشسته بودند و رشیدیان گفت که نتوانستم در خاکستان با مردم صحبت کنم بگو حسین داخل خانه باشد.“^{۲۲} به این ترتیب، مادر تکبعلی‌زاده می‌توانست شاهد مناسبی برای افشای برخی رازها باشد، ولی دادگاه از پذیرفتن‌اش سر باز زد.^{۲۳}

در همان روزها، تکبعلی‌زاده یک بار نیز خود با محمد کیاوش دیدار می‌کند و از او یاری می‌خواهد. این فرد دبیر فقه و عربی دبیرستان‌های آبادان در پیش انقلاب و مانند رشیدیان از فعالان مذهبی شهر بود. این دو تن به همراه حجت‌الاسلام غلام‌حسین جمی‌دفتر حزب جمهوری شعبه‌ی آبادان را پس از انقلاب دایر کردند. در اینجا دیده می‌شود که رشیدیان با آرامش خاطر در برابر کیاوش در باره‌ی فاجعه‌ی آتش‌سوزی سینما و تکبعلی‌زاده سخن می‌گوید. شاید کیاوش آن رهبر دیگر گروه باشد که خانه‌اش در احمدآباد بود، و تکبعلی‌زاده در آغاز شرح داستان‌اش نخواست نام‌اش را در رابطه‌ی مستقیم با گروه ببرد.

حاکم شرع دادگاه، حجت‌الاسلام حسین موسوی تبریزی، در آغاز هر نشست دادگاه سخنانی می‌گفت مبنی بر اینکه حکومت پیشین سینما رکس را آتش زده. در میان سخنان تکبعلی‌زاده هم گه‌گاه حاکم شرع حرف‌هایی می‌زد یا پرسش‌هایی طرح می‌کرد تا فساد اخلاقی یا به طور غیر مستقیم ساواکی بودن تکبعلی‌زاده را ثابت کند. برای مثال، هنگامی تکبعلی‌زاده مشغول شرح آتش‌زدن سینما بود، حاکم شرع سؤالی کرد بدون پیوند با موضوع: ”شما حشیش و هروئین پیدا کردید که بکشید؟“^{۲۴} و تکبعلی‌زاده هم به او یادآوری کرد که اعتیادش را کنار گذاشته بود. موسوی تبریزی در فرصتی دیگر گفت، ”احتمال داده می‌شود که ساواک از سادگی حسین تکبعلی‌زاده و سایر عاملان سوء استفاده کرده باشد.“^{۲۵} همچنین در مصاحبه‌ای اظهار داشت:

این شخص که سینما را آتش زده به اعتراف خودش مذهبی نبوده و حتی مشروب می‌خورده است و نوع مشروبش را هم ذکر کرده و در بازجویی‌ها تکرار کرده که بیشتر به دیدن فیلم‌های سکسی می‌رفته و اظهار داشت که من روزه نمی‌گرفتم و نماز نمی‌خواندم و اصلاً این یک آدم هروئینی و مبتلا به مواد مخدر بوده که حتی چند فقره پرونده سرقت داشته. به طور کلی اطلاعاتی از مذهب نداشته تا به خاطر نهضت کاری بکند یا اینکه مذهبی باشد.^{۲۶}

اعتیاد تکبعلی‌زاده و همچنین فریب‌خوردن‌اش از سوی اسلام‌گرایان سبب شده تا کسانی که مقاله‌هایی در بررسی آتش‌سوزی سینما رکس نوشته‌اند گمان ببرند او انسانی ناتوان و بی‌سواد بوده. اگرچه او در آتمسفر احساسی آن روزگار به ویژه به علت ساده‌لوحی‌اش به راحتی بازیچه‌ی دست مذهب‌یون شده بود، رفتارش پس از آن و نیز دفاعیات‌اش تیزهوشی او را نشان می‌دهد. اعتیادش هنوز نتوانسته بود او را در هم بشکند؛ چهره‌ی آفتاب‌خورده و قد بلند و اندام پرنیرویش هنوز هم از سرزندگی و اعتمادبه‌نفس‌اش حکایت می‌کرد، اگرچه در پس چهره‌اش آثاری از دردمندی دیده می‌شد.

در دادگاه یکی از دوستان قدیمی تکبعلی‌زاده به نام ناصر ابراهیم‌زاده به عنوان شاهد نکاتی به زبان آورد، و درباره‌ی ویژگی‌های تکبعلی‌زاده از جمله گفت، ”از فعالیت‌های حسین هیچ‌گونه اطلاعی نداشتم و در وجودش روح ماجراجویی می‌دیدم و شهامت او را قبول دارم.“^{۲۷} و نیز، ”اگر اسلحه‌ای به دستش بدهند کلانتری‌های این شهر را می‌گیرد.“^{۲۸} اصغر نوروزی هم در شهادت‌اش در دادگاه از جمله در باره‌ی فرج، یکی از چهار عامل اجرایی عملیات، که در آتش سوخته بود، گفت که او خصلت‌های ”پرخاشگرانه“ داشت.^{۲۹} شاید آنهایی که آن چهار تن را برای ارتکاب آتش‌سوزی برگزیدند روی این ویژگی‌شان هم حساب می‌کردند. ولی اکنون جنگندگی تکبعلی‌زاده به راستی که آتشی بود افتاده بر جان گردانندگان دادگاه.

اگرچه به نظر می‌رسید مسئولان دادگاه تکبعلی‌زاده را قانع کرده‌اند تا نام شخصیت‌های مهم مذهبی آبادان را به گونه‌ای مستقیم به عنوان همکار خود ذکر نکند، ولی او نمی‌خواست هر آنچه را آنها ادعا کرده بودند و می‌کردند تأیید کند، و به ویژه در برابر تهمت ساواکی بودن بسیار حساس بود. بر این اساس، افزون بر کوشش بی‌وقفه‌اش در نشان دادن دست اسلام‌یون در آتش‌افروزی، سخنانی هم به زبان آورد که می‌توانست ضربه‌ای کاری بر ادامه گسترش نفوذ سیاسی مذهب‌یون بزند: ”اتفاقی نبوده این جریان‌ات. از همان موقع گفتید که [تیمسار] رزمی این کار را کرده و شاه باید بسوزد و از این حرف‌ها، من آن موقع [عملی] اتفاقی می‌دانستم آن را. ولی بعداً یک جریان‌اتی برایم پیش آمد که شک کردم به اتفاقی بودن آن. حالا هر دلیلی بیاورید باز هم شک می‌کنم.“^{۳۰}

نبرد جانانه‌ی بازماندگان قربانیان سینما رکس در راه برگزاری دادگاه، که اسلام‌یون خواهان تشکیل‌اش نبودند، و نیز افشاگری‌های‌شان در مورد دست داشتن اسلام‌یون در آتش‌سوزی و اکنون سخنان متهورانه‌ی تکبعلی‌زاده در دادگاه به راستی که عرصه را بر اسلام‌گرایان تنگ کرده بود. در چنین وضعیتی، قاضی اسلامی و سایر دست‌اندرکاران دادگاه کار بسیار سختی در پیش داشتند که بتوانند در حضور بازماندگان و نمایندگان رسانه‌ها ثابت کنند که حکومت شاه سینما رکس را آتش زده، یعنی همان روایتی که اسلام‌یون از هنگام وقوع آتش‌سوزی تا آن زمان همیشه بر آن اصرار ورزیده و نهایت بهره را از آن در راه ایجاد تنفر از حکومت پیشین و سرنگونی آن و به قدرت رسیدن خویش برده بودند. تنها امری که می‌توانست به یاری اسلام‌گرایان بشتابد وضعیت ناامیدکننده‌ای بود که نیروهای سیاسی غیر بنیادگرا و نیز بخش بزرگی از مردم در آن شرایط از آن رنج می‌بردند.

بخش ۲

آتش

دقایقی پس از ساعت ده شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ دود از سقف سینما رکس در شهر آبادان برخاسته بود. رهگذرانی که مسیرشان از خیابان‌های کنار سینما می‌گذشت جلو سینما جمع شده بودند. چند نفر به سوی اداره‌ی پلیس که بیش از ۱۰۰ متر با سینما فاصله نداشت دویدند و آنها را از وقوع حادثه باخبر کردند. و به زودی چند اتومبیل پلیس سر رسید.

داد و فریاد چند نفر از حاضران در بیرون سینما که ظاهراً در آن نزدیکی‌ها زندگی می‌کردند و می‌گفتند بستگان‌شان در داخل سینما هستند جمعیت را به هیجان آورده بود. آن ساعت زمان نمایش آخرین سانس فیلم در سینما بود.

سینما در طبقه‌ی بالای یک مرکز فروش کوچک در سر یک چهار راه قرار داشت. در ورودی سینما و گیشه‌ی فروش بلیت در طبقه همکف کنار مغازه‌های دیگر واقع بود و در طرف دیگر این اتاق پله‌هایی به سالن انتظار سینما منتهی می‌شد. وقتی پلیس آمد مردم را کمی از جلو در ورودی و از روی پله‌ها کنار زد. دو آمبولانس از راه رسید و پرستاران مشغول مداوای چند نفر زخمی شدند که ظاهراً در همان آغاز آتش‌سوزی توانسته بودند از سالن اصلی خارج شوند.

دو تانکر آتش‌نشانی یکی پس از دیگری از راه رسیدند. آتش در سالن انتظار ال مانند از هر سو زبانه می‌کشید. آتش در قسمت درونی این سالن به طرف سالن نمایش فیلم بسیار شعله‌ورتر بود و هیچ خبری از تماشاچیان نبود. ظاهراً به محاصره‌ی آتش درآمده بودند. بر اثر شعله‌های آتش و حرارت زیاد ورود به سالن انتظار ممکن نبود. آتش‌نشانان از بیرون شروع کردند به پاشیدن آب به طرف سالن انتظار. ولی دسترسی به سالن اصلی به این آسانی‌ها ممکن به نظر نمی‌آمد.

زمان می‌گذشت و کار فرو نشانیدن آتش بسیار کند پیش می‌رفت. یک افسر پلیس به همراه چند پاسبان خود را به بالای بام سینما رساندند و با چند چکش و وسایل دیگری که مردم به دست‌شان دادند چند سوراخ در بالای سقف سالن اصلی کردند که از آنها شعله‌های آتش زبانه کشید.

باد بوی دود حاصل از سوختن مواد پلاستیکی و چوب و لباس و گوشت را در شهر می‌پراکند و هیاهویی در اطراف سینما به هوا می‌رفت. به شمار جمعیت سراسیمه هر دم افزوده می‌شد. بخش‌هایی از جمعیت بی‌تابی بسیار می‌کردند و می‌خواستند به داخل سینما بروند. آتمسفر شایعه در میان مردم در مورد علت و دست‌های پنهان درگیر در آن حادثه، وضعیت تماشاچیان و شمار آنها بسیار قوی بود.

اکنون دیگر تقریباً همه‌ی پرسنل شهربانی آبادان در اطراف سینما رکس بودند، که رهبری‌شان را رئیس شهربانی آبادان سرتیپ رضا رزمی بر عهده داشت، نامی که باید در رابطه با آتش‌سوزی سینما رکس به خاطر سپرد. خبرنگاری نوشت: ”پلیس خیابان‌ها را تحت کنترل درآورده بود و جستجوی وسیعی برای شناسایی و دستگیری عاملین آتش‌سوزی سینما، از سوی پلیس ادامه داشت.“^{۳۱}

سرانجام مأموران آتش را فرونشاندند ولی هنوز هم ورود به سالن سینما به علت وجود گرمای بسیار بالا ناممکن بود. و دست آخر پس از فرو نشستن نسبی حرارت مأموران توانستند به سالن اصلی سینما وارد شوند در حالی که ارتفاع آب به روایتی تا نزدیک زانو می‌رسید. خبرنگاری نوشت، ”ساعت ۵ بامداد امدادگران وارد سالن سینما شدند و با تلاش زیاد سرگرم بیرون کشیدن جنازه‌های سوخته صدها کودک و بزرگ از میان گل و لای و چوب‌های نیم‌سوخته شدند.“^{۳۲} شناسایی افراد مشکل بود چون اغلب به صورت ذغال درآمده بودند و تنها از روی ساعت و انگشتی آن‌ها می‌شد جنازه‌ها را تشخیص داد.

مقام‌های شهر شمار قربانیان را نخست ۳۷۷ تن اعلام کردند،^{۳۳} ولی بعداً با خالی کردن سالن سینما از آب و افزوده شدن شمار دیگری بقایای اجساد، گفته شد شمار قربانیان بیش از این بوده. در این میان در گورستان آبادان هزاران انسان در میان اجساد سوخته و متلاشی شده دنبال بستگان خود می‌گشتند، و گروه‌کثیری موفق به یافتن اجساد بستگان‌شان نشدند. تنها نزدیک ۱۰۰ تن از اجساد شناسایی شد.

مسئول گورستان آبادان بعدها گفت که پسرش تا نزدیک ۳۰۰ پیکر سوخته را شمرده، و چون دیده شمارشان بسیار زیاد است، از ادامه‌ی کار بازمانده.^{۳۴} منابعی دیگر شمار ۵۰۰ و ۶۰۰ و حتی ۱۰۰۰ قربانی را ذکر کرده‌اند.^{۳۵} یک خبرنگار که در آن روزها در آبادان بوده سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای می‌گوید، ”برای یافتن آمار دقیق کشته‌ها، ما به نقاط مختلف شهر رفتیم و تمام اعلامیه‌های کشته‌ها که روی در و دیوار چسبیده بود را یافته و نام و مشخصات آنها را ثبت می‌کردیم و به آماری بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر دست یافتیم.“^{۳۶}

مقام‌های امنیتی و همین‌طور سایر مسؤولان شهر اعلام کردند آتش‌سوزی عمدی بوده است. یک هیأت متخصص جرم‌یابی گزارشی از چگونگی صحنه‌ی آتش‌سوزی به دست داد:

ابتدا راهرو سینما تماماً از طبقه‌ی دوم به سمت خیابان توسط خرابکاران به آتش کشیده شد و همزمان با آن مواد آتش‌زا از زیر درها به داخل سالن سینما ریخته شد. به این ترتیب در صورتی که درهای خروجی سینما هم باز بود فرار از سالن اصلی سینما غیرممکن بود زیرا خرابکاران ابتدا راهرو خروجی را به آتش کشیده بودند.^{۳۷}

یکی دیگر از علل گسترش سریع آتش کاربرد چوب در تزیینات داخلی سالن و نیز وجود مواد آکوستیک در سقف و دیوارهای درونی ساختمان بود؛ کاربرد یونیلیت برای ایزوله کردن دیوارها نیز سبب برخاستن دود سمی گشت. گزارشی به بی‌حرکت ماندن تماشاگران اشاره می‌کرد و بر مبنای این واقعیت بود که پیکر سوخته‌ی بخشی از تماشاچیان در ته سینما در حالی یافت شد که همچنان روی صندلی نشسته بودند و حتی مجال برخاستن و کوشش برای گریز نیافتند. یعنی اینکه بر اثر شدت گازهای سمی زود خفه شده بودند.

شدت آتش‌سوزی به اندازه‌ای بود که به گزارش روزنامه‌ها تنها کمتر از ده نفر توانسته بودند از مهلکه بگریزند و آن هم کسانی بودند که نزدیک یکی از درهای سالن بوده‌اند و توانسته‌اند به سرعت اقدام کنند. در این میان جوانی به اسم حمید دختر جوانی به اسم شیرین را در آغوش گرفته و از میان آتش و دود از سینما بیرون می‌جهد:

در ابتدا از زیر درهای بسته سالن سینما بوی خفه‌کننده دود به مشام رسید و همه به محض احساس آتش‌سوزی برای فرار به پا خاستند ولی چون متوجه درهای بسته شدند اقدام به شکستن درها کردند. در این هنگام با شکستن یکی از درهای سالن انتظار شعله‌های آتش که در سالن انتظار زبانه می‌کشید به داخل سینما یورش بود و همه را به کام کشید. در آن لحظه صدای ضجه و ناله و جیز جیز ناشی از سوختن گوشت تماشاچیان آدم را منقلب می‌کرد. فقط در آن لحظه نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که خود را با شیرین در وسط خیابان روی آسفالت دیدم.^{۳۸}

آتمسفر شایعه در میان مردم شهر بر ضد دولت دامن زده می‌شد. گفته می‌شد آتش‌نشانی با تانک‌های خالی از آب به محل فاجعه آمده. برخی از مردم دیر آمدن پلیس و مأموران آتش‌نشانی و همین‌طور بسته بودن درها را اعمالی حساب‌شده و عمدی می‌شمردند. این نکته‌ها حتی در روزنامه‌ها که در آن دوران هنوز چندان هم آزاد نبودند به‌طور جسته و گریخته مطرح می‌شد.^{۳۹} حتی ممانعت پلیس از نزدیک شدن ازدحام جمعیت به درهای ورودی که جهت عدم ایجاد مزاحمت برای آتش‌نشانان انجام شده بود نیز از سوی گروهی با سوء ظن نگریسته می‌شد. مسؤولان گوناگون هم می‌کوشیدند پاسخ‌هایی برای پرسش‌های مطرح شده ارایه کنند. برای مثال دیر آمدن مأموران شهربانی به این علت بوده که ساختمان سینما در طبقه‌ی دوم قرار دارد و رهگذران دیر متوجه آتش‌سوزی شده‌اند...

بر اساس شایعات، درهای سینما از بیرون با زنجیر قفل شده بود. شماری از افراد شناخته‌شده مذهبی از جمله محمد علی محمدی، خادم مسجد اصفهانی‌ها، با شور و حرارت و پشتکار بسیار مشغول پخش چنین شایعه‌هایی در میان مردم بودند.^{۴۰} محمدی ادعا می‌کرد با چشمان خود دستبند پلیس را بر روی در ورودی که در سطح پیاده‌رو قرار داشت دیده و خواسته با اتومبیل‌اش به در بکوبد، ولی پلیس جلو او را گرفته.^{۴۱} به سبب ازدحام جمعیت پرخروش و کوشش پلیس برای پس زدن آنان، مردم به‌درستی نمی‌توانستند ببینند که چیزی در

حال روی دادن است و عطش برای دانستن واقعیات می‌توانست سبب بشود که بسیاری شایعات دروغ یا راست را هم باور کنند.

سرهنگ اردشیر بیات، رئیس پلیس وقت آبادان، می‌گوید، ساعت پنج صبح روز پس از حادثه، مأموران پلیس به شهربانی خبر دادند که اعلامیه‌های بسیاری در سطح شهر پخش شده حاکی از آنکه درهای سینما به دستور تیمسار رزمی با دستبند قفل شده بود تا مردم در آتش بسوزند.^{۴۲}

سرانجام پس از آنکه ساعت‌ها اجساد سوختگان شناسایی نشده در معرض دید همگان جهت شناسایی گذاشته شد با موافقت مردم صدها پیکر سوخته‌ی شناسایی نشده در گورهای دسته‌جمعی دفن شد – پیکرهای سوختگان شناسایی شده به مرور دفن شده بود. خبرنگاران در روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور ده‌ها گزارش از صحنه‌های رقت‌آور از آنچه پیش و بعد از مراسم دفن دیده بودند منتشر کردند. ده‌ها هزار تن در آن مراسم شرکت می‌کردند. این گزارش‌ها حال هوای آبادان را به همه‌ی کشور منتقل می‌کرد.

در آن روزها که در آبادان حوادثی رخ داده بود که بسیاری مردم حتی در کابوس هم نمی‌توانستند ببینند و هیچ چیز حساب‌شده و سر جای خود نبود، دست کم یک پدیده بود که با یک چیز دیگر می‌خواند: آتش‌سوزی غروب پانزدهم رمضان روی داد، ماهی که گرایش مسلمانان غیر مذهبی هم به مذهب کمی بیشتر می‌شد. به خاک‌سپاری پیکرها و خاکستر سوختگان هم می‌توانست هفدهم و هجدهم رمضان به پایان برسد، در حالی که زمان یکی از بزرگترین مراسم عزاداری سالانه‌ی شیعیان مؤمن یعنی مراسم شهادت امام علی در نوزدهم تا بیست و یکم رمضان فرا می‌رسید. و چه همزمانی مناسبی بود برگزاری مراسم عزاداری بزرگ مردم برای عزیزان‌شان در گورستان شهر با مراسم عزای شهادت امام علی به رهبری مؤمنان!

دردناکی، عمق، و فراگیر بودن آن ضایعه عظیم و اینکه آن نه یک حادثه اتفاقی که جنایتی از پیش طرح‌ریزی شده بوده سبب می‌شد که مردم داغدار خشمگین هم باشند و خواستار یافتن مسببانی باشند که عزیزان‌شان را چنان بی‌رحمانه سوخته بودند. آنان نمی‌توانستند بی‌تفاوت بمانند. واکنش‌هایشان از همان روز نخست شروع شد: ”در پی خشم مردم آبادان که دیروز و امروز [یعنی ۲۹ و ۳۰ مرداد] با تشکیل اجتماعاتی خواستار شناسایی و تعقیب مسببین فاجعه بودند، پلیس آبادان به حال آماده‌باش درآمد و با همکاری دیگر نیروهای نظامی مردم خشمگین را به آرامش دعوت کرد.“^{۴۳}

دستان پنهانی هم در میان مردم وجود داشت که حکومت شاه را عامل آن جنایت هولناک می‌شمرد. در آتمسفر احساساتی حاکم بر شهر، چنین تلقین‌های می‌توانست به آسانی مردم را متأثر کند. به این ترتیب، پس از مدت کوتاهی گروه‌هایی از جوانان شروع کردند به تظاهرات و شعارهای ضد حکومتی سردادن. گروهی از جوانان هم شیشه‌های بانک‌ها را شکستند.^{۴۴}

مأموران پلیس می‌کوشیدند دل جوانان را به دست بیاورند:

ساعت ۱۲ دیروز (شنبه) صدها تن از جوانان ۱۶ تا ۲۰ ساله آبادانی در حالی که لباس‌های سیاه بر تن داشتند و پرچم‌های سبز و سیاه در دست‌هایشان در اهتزاز بود در صفوفی متشکل از ابتدای خیابان سده

آبادان به حرکت در آمدند و در حالی که عزاداری می‌کردند به پیشروی پرداختند. در این هنگام یک کامیون حامل سربازان مسلح و پلیس به سوی دسته عزاداران آمد و در موازات آنان به حرکت درآمد.^{۴۵}

مطابق برخی شهادت‌ها پلیس با آن جوانان ابراز همدردی می‌کرده و می‌گفته خود را در غم‌شان شریک می‌داند، اما آن جوانان در پاسخ به سوی پلیس سنگ انداخته‌اند که باعث زخمی شدن‌شان گردیده.^{۴۶} تظاهرات خشونت‌آمیز، که «در بین این گروه کودکان ۸ تا ۱۳ ساله نیز دیده می‌شدند،»^{۴۷} ادامه یافت. روزنامه‌نگاری حاصل درگیری را چنین گزارش داد: «در جریان تظاهرات و تیراندازی دیروز آبادان یک نفر کشته و ۷ نفر مجروح شدند. دست چپ یکی از مجروحان بر اثر رگبار تیر قطع شده است.»^{۴۸}

سه روز بعد از آتش‌سوزی سینما رکس، آتش‌سوزی دیگری در آبادان رخ داد که شاید بی‌ارتباط با حادثه‌ی سینما رکس نبود: «عصر دیروز بازار جمشیدآباد آبادان وسیله عده‌ای ناشناس به آتش کشیده شد و کلیه مغازه‌ها و دکه‌های این بازار که از چوب و حصیر ساخته شده بود خاکستر شد. . . . بازار جمشیدآباد در محل کم درآمد و پرجمعیت جنوب شهر قرار دارد.»^{۴۹} البته بر اساس شایعات در سطح شهر، همین آتش‌سوزی هم کار حکومت و به‌منظور گرفتن زهرچشم از معترضین آن روزها در مناطق فقیرنشین شهر بوده. به هر حال اگر این رژیم شاه بود که در آن روزها می‌خواست بنا به دلایلی دمار از روزگار مردم محله‌های فقیرنشین آبادان در بیاورد یا اینکه کسانی دیگر مصلحت می‌دانستند به هر قیمتی شده آن مردم را به صحنه بیاورند، آن مردم داشتند نشان می‌دادند که به این راحتی و زودی به خانه‌هایشان بر نمی‌گردند و تا یافتن قاتل یا قاتلان از پا نمی‌نشینند. ابراز مخالفت با مأموران دولتی به گونه‌های مختلفی خودنمایی می‌کرد. یک بمب به طرف یک کلانتری پرتاب شد، ولی ظاهراً به کسی آسیبی نرسید.^{۵۰}

استاندار خوزستان در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی سخنانی گفت که بدبینی مردم نسبت به مقامات شهر را نشان می‌داد:

در این استان هیچ شخصیتی یا دستگاهی از دیگران مستثنی نیست و بدون شک مسبب این فاجعه ولو اینکه مقامات امنیتی و انتظامی کشور باشند در صورت شناسایی مجازات خواهند شد. . . . من از مردم انتظار دارم مسبب حادثه را ولو اینکه مقام‌های امنیتی و من هم یکی از آنها بوده‌ام، بدون هیچ ترس و تردیدی معرفی کنند. در حال حاضر بر اساس تقاضاها هیأتی از طرف نخست‌وزیر به آبادان آمده است و سرگرم تحقیق پیرامون این فاجعه می‌باشد. باز هم از مردم تقاضا می‌کنم اگر مدرکی دال بر ذینقش بودن شخصی ولو خود من در دست دارند تا قبل از پایان تحقیقات گروه نخست‌وزیری در اختیار آنها قرار دهند.^{۵۱}

مسئولان دیگری هم بودند که با همین صداقت سخن گفتند، ولی صدای‌شان ناامیدانه شنیده نشد.

مردم شهر به ویژه می‌گفتند سرتیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان از طرف حکومت مأموریت داشته آن فاجعه را به بار بیاورد. در روزنامه‌های همان روز، در کنار عکسی که سرتیپ رزمی را در آن روزها در حالتی غمگین نشان می‌داد نوشته شده بود که او از آبادان به تهران فراخوانده شده.^{۵۲} او دیگر هرگز به آبادان برنگشت.

پس از این رویدادها معضل مهمی که در کشور وجود داشت چنین بود: ”تهران – خبرگزاری فرانسه – پس از فاجعه آتش‌سوزی آبادان دو سؤال در همه محافل ایرانی مطرح شده است: چه کسی دست به این جنایت زده است؟ این حادثه چه تأثیری در تحولات سیاسی کشور خواهد داشت؟“^{۵۳}

اگرچه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان بدترین حادثه‌ی تروریستی تا آن روزگار در همه‌ی جهان بود،^{۵۴} این حادثه اگر زمانی روی می‌داد که کشور در وضعیت عادی همیشگی به سر می‌برد نمی‌توانست واکنش مردم آبادان را به این شکل برانگیزد و همچنین بر روند رویدادها در سراسر کشور تأثیری مهم بگذارد. اساساً خود این فاجعه بر اثر اتمسفر بحران سیاسی کشور پدید آمده بود. به این ترتیب، برای درک بهتر زمینه‌های وقوع فاجعه‌ی سینما رکس و دست‌های پنهان پشت آن و سرانجام کار آنها لازم است نگاهی به شرایط سیاسی و اجتماعی آن روز ایران افکنده و در ادامه، به هنگام لزوم، وضعیت سیاسی-اجتماعی تازه بررسی شود، تا اندازه‌ای که به مسأله مربوط است.

زمینه‌ی سیاسی ناآرام

از مدتی بیشتر از یک سال پیش از آتش‌سوزی سینما رکس آبادان فضای سیاسی‌ای در کشور ایجاد شده بود که نسبت به گذشته داشت کمی بازتر می‌شد. حکومت شاه، با تجربه‌ی چند برهه از آزادی‌های سیاسی نسبی و عدم ثبات سیاسی در پیامد آن، یک دهه و نیم آخر را در ثبات سیاسی گذرانده بود.

نیروهای سیاسی مخالف شاه را به‌طور کلی می‌شد به سه گروه لیبرال، چپ، و مذهبی تقسیم کرد. در فضای نیمه‌باز سیاسی‌ای که در اواخر دوران حکومت شاه ایجاد شده بود نویسندگان و شاعران گردهمایی‌هایی تشکیل داده بودند و همین‌طور توانسته بودند مجوز چاپ و پخش کتاب‌ها و نشریه‌های بیشتری دریافت کنند. ولی بیشترین فعالیت را سیاست‌مداران قدیمی لیبرال می‌کردند که سال‌ها خانه‌نشین شده بودند و اکنون دسته‌جمعی بیانیه‌هایی امضا می‌کردند و خواستار برقراری آزادی‌های بیشتر و احترام حکومت به قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵ بودند. در این میان نیروهای سیاسی مذهبی نتوانسته بودند از فضای به وجود آمده به گونه‌ای چشمگیر بهره ببرند؛ فعالیت‌شان در قیاس با گذشته، که محدود می‌شد به سخنرانی گاه و بی‌گاه برخی از فعالان‌شان در مساجد، افزایش چندانی نداشت. آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی علاقه‌مند به مسایل سیاسی در عراق در تبعید نسبت به وضعیت موجود بدبین بود؛ می‌گفت این ابزاری است «برای تظهير شاه و وانمود کردن آزادی ادعائی و جنایات را به گردن دولت که آلتی بیش نیست انداختن».^{۵۵}

مدت کوتاهی پس از آن، با این همه، او تغییر روش داد. در یک سخنرانی که تأثیری تعیین‌کننده بر سرنوشت آتی کشور گذاشت ملایان هوادارش را به کوشش برای دخالت در امور کشور فراخواند. در آن سخنرانی، از شاگردانش خواست مانند رهبران گروه‌های سیاسی اعلامیه‌هایی بر ضد حکومت منتشر کنند.^{۵۶} از آنان خواست ترس را کنار بگذارند و به آنان اطمینان خاطر داد که انجام چنین کاری خطری برایشان در بر نخواهد داشت، زیرا رهبران گروه‌های سیاسی آن راه را آزموده‌اند.

۱۵ سال پیش از آن خمینی شورشی را رهبری کرد بر ضد اصلاحاتی که شاه در زمینه‌های مختلف در کشور انجام داده بود، اصلاحاتی از قبیل تقسیم زمین‌های بزرگ مالکان میان کشاورزانی که روی آن کار می‌کردند، دادن حق رأی به زنان و برخی حقوق به اقلیت‌های مذهبی. از آن شورش تنها بخش‌هایی از افشار مذهبی تندرو عقب‌مانده پشتیبانی کردند؛ افشار گسترده‌ی مردم و روشن‌فکران از کنار آن با بی‌تفاوتی گذشتند. ولی این بار ظاهراً خمینی قصد داشت با رویکردی دیگر وارد فعالیت‌های سیاسی بشود، با چهره‌ای آزادی‌خواهانه‌تر. او در همین سخنرانی به آخوندهای پیروش توصیه‌ی اکید کرد که به دیگر فعالان سیاسی تهمت نزنند که «این دانشگاهی است و این بی‌دین است»، و همین‌جور به آن افشار هم ضمانت داد که «کی آخوند مرتجع است؟ آخوند در صف اول پیشروهاست».

اگر شعار اصلی خمینی یک دهه و نیم پیش چنین بود: «اسلام در خطر است»، این بار برای اینکه نشان بدهد مترقی است برخی از شعارهای لیبرال‌ها از قبیل طرفداری از انتخابات و رسانه‌های آزاد را قبضه کرده بود و همچنین بسیاری ادعاهای نیروهای چپ را تکرار می‌کرد. او این‌زمان دیگر اصلاحات شاه را تنها به این دلیل رد نمی‌کرد که غیر اسلامی است، بلکه برای مثال می‌گفت، «اصلاحات ارضی یعنی بازار درست کردن برای مملکت خارجی است»^{۵۷} و این تقریباً همان چیزی بود که یک فعال سیاسی در مورد دیدگاه چپ‌گرایان بیان کرده است.^{۵۸} خمینی اساساً سواد لازم را نداشت تا بخواهد خود به چنان دیدگاهی برسد.

خمینی همچنین در بیانیه‌ای دیگر شاه را در خون‌ریزی با چنگیز خان مقایسه کرده بود. بنابر روایتی، شاه با دیدن این وضع، «خشمگین شده و می‌گوید که دیگر باید جنگ با روحانیون و به ویژه خمینی را علنی کرد».^{۵۹} چند روز بعد از آن سخنرانی خمینی، در یک روزنامه‌ی کثیرالانتشار کشور مقاله‌ای درباره‌ی رویدادهای یک دهه و نیم پیش از آن از سوی کسی با امضایی مستعار منتشر شد، که بعدها گفته شد سازمان امنیت به سفارش شخص شاه نوشته،^{۶۰} و در آن از جمله آمده بود:

مالکان که برای ادامه تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر و از روضه خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند، وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد هرج و مرج علیه انقلاب [شاه و ملت] روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند، در صدد یافتن یک «روحانی» برآمدند که مردی ماجراجو و بی اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و بخصوص جاه طلب باشد و بتواند مقصود آن‌ها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند. مردی که سابقه اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور با همه حمایت‌های خاص موقعیتی بدست نیاورده بود در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند. روح الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسبترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین ۱۵ خرداد [بلوای یک دهه و نیم پیش از انقلاب] شناخته شد.

روح الله خمینی معروف به "سید هندی" بود. درباره انتصاب او به هند هنوز حتی نزدیکترین کسانش توضیحی ندارند، به قولی او مدتی در هندوستان بسر برده و در آنجا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت به نام سید هندی معروف شده است. قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می سروده و به نام هندی تخلص می کرده است.^{۶۱}

یک روز پس از انتشار این مقاله، گروهی از طلاب در شهر مذهبی قم در اعتراض به مطالب آن دست به تظاهرات آرام زدند. ولی روز بعد تظاهرات طلاب و پیروان شان جنبه‌ی خشونت‌آمیز به خود گرفت. آنان ضمن شکستن شیشه‌های بانک‌ها شعارهای تند بر ضد شاه سر دادند. در این ناآرامی بنا بر گزارش روزنامه‌های کشور ۵ نفر کشته و ۹ تن زخمی شدند.^{۶۲} گزارش‌هایی که سال‌ها پس از آن از سوی اسلام‌یونی که اکنون کمی لیبرال شده بودند ارایه شد نشان می‌داد که آماری که حکومت شاه از شمار کشته‌شدگان می‌داد درست بوده.^{۶۳}

خمینی در یک سخنرانی ضمن تسلیت به بازماندگان و تشکر از تظاهرکنندگان و تشویق مردم به جنبش بیشتر گفت، "بعضی از خبرگزاری‌ها هفتاد و بعضی صد و غالباً که به ما تذکر داده اند صد تا دویست و پنجاه نفر و از بعضی تلگرافاتی که از اروپا آمده است یا از امریکا، عدد را سیصد نوشتند و باز هم معلوم نیست."^{۶۴} چهل روز پس از حادثه‌ی قم مراسمی برای بزرگداشت کشته‌شدگان آن شهر در تبریز باز هم به خشونت کشیده شد و تظاهرکنندگان به بانک‌ها و مؤسسات دولتی حمله کردند و شش تن کشته شدند،^{۶۵} که از طرف خمینی "قتل عام‌های پی‌درپی" نامیده شد.^{۶۶} وی همچنین افزود، "من از مقدار جنایات و عدد مقتولین و مجروحین اطلاع صحیح ندارم ولی از بوق‌های تبلیغاتی معلوم می‌شود که جنایت‌ها بیش از تصور ماست. با این وصف، شاه افراد پلیس را که به قتل عام به دلخواه او دست زده‌اند به محاکمه می‌خواهد بکشد."

در مراسم یادبود کشتگان تبریز در چند شهر دیگر تظاهراتی برپا شد و باز هم تعدادی کشته شدند و به این ترتیب این جنبش در حال پراکنده شدن در دیگر جاهای کشور و از جمله پایتخت بود.

واقعیت این بود که، به‌رغم این خشونت‌های سیاسی، به مدت یک دهه و نیم تا پیش از آن دوران محیط سیاسی کشور تقریباً آرام بود و تقابلی میان مردم و حکومت وجود نداشت؛ نه مردم از دست حکومت ناراضایی‌ای ابراز می‌کردند و نه حکومت از سوی مردم احساس خطر می‌کرد. از جمله نشانه‌های این امر می‌توان به این نکته اشاره کرد که حکومت اگرچه ارتش بسیار مقتدری برای برخورد با تجاوز خارجی ساخته بود، برای رویارویی با اعتراضات مردم آمادگی چندانی نداشت، و هنگامی موج تظاهرات مردم بالا گرفت به اندازه‌ی کافی گاز اشک‌آور و گلوله‌ی پلاستیکی در اختیار نداشت.^{۶۷} با این همه، با پیشرفت جنبش، مردم، به‌ویژه به این علت که تجربه‌ی زندگی در کشوری با فعالیت‌های آزاد سیاسی را از سر نگذرانده بودند، به راحتی می‌توانستند تحت تأثیر تبلیغات مخالفان تندرو حکومت قرار بگیرند.

ولی سال‌ها یک‌هتازی شاه در عرصه‌ی سیاست کشور و طرد همه‌ی مخالفان سبب شده بود که فاصله‌ی عمیقی میان حکومت و تقریباً همه‌ی آن مخالفان جوراجور پدید بیاید. در این میان، حتی چند گروه تروریستی

مخالف حکومت با گرایش‌های چپ یا مذهبی هم پدید آمده بود که در میان بخش‌هایی از جوانان دانشجوی و نویسندگان هوادارانی داشتند.

جهت نشان دادن بهتر اتمسفر سیاسی کشور و چگونگی و ماهیت شایعه در آن دوران آرامش سیاسی، شاید بی‌مناسبت نباشد اشاره‌ای شود به یک ترفند که نیروهای چپ و مذهبی - و نه لیبرال - برای مقابله با حکومت و یا شاید برای عقده‌گشایی به کار می‌بستند و آن این بود که تقریباً هر شخصیت مخالفی که به مرگ طبیعی می‌مرد در میان دانشجویان و افشار دیگری که به آنان دسترسی داشتند شایع می‌کردند او به دست عمال حکومت به قتل رسیده. یکی از شناخته شده‌ترین این شخصیت‌ها نویسنده‌ای بود به نام صمد بهرنگی که هنگام آبتنی در یک رودخانه به علت ندانستن شنا و اندام ضعیف در آب خفه شده بود. ولی گروهی از نویسندگان همفکرش چنان شایع کردند که سازمان امنیت او را در آب غرق کرده که تا سال‌ها تقریباً هیچ‌کس این مسأله را زیر سؤال نمی‌برد، تا اینکه سرانجام پس از چهار دهه از آن روزگار رفیق انقلابی همراهش در کتاب خاطرات‌اش اقرار کرد او خود در رودخانه غرق شده و کسی او را نکشته.^{۶۸} نویسندگان همفکر صمد بهرنگی برای بالا بردن ارزش او در چشم علاقه‌مندان به مسایل فرهنگی مدعی می‌شدند که او برنده‌ی جوایزی بین‌المللی هم به خاطر کارهایش شده. یکی از آن جوایز که طرفداران صمد به آن بسیار افتخار می‌کردند جایزه‌ای از چکسلواکی سابق بود.

این جایزه در واقع جایزه‌ی Biennial of Illustration Bratislava بود که در سال ۱۹۶۸ به فرشید مثقالی تعلق گرفت. او طراحی است که کتاب‌های کودکان، و از جمله یکی از کتاب‌های صمد را، نقاشی کرده بود. جوایز دیگر منصوب به صمد همگی به این طراح هنرمند کم‌سروصدا تعلق داشتند.

نمونه‌های دیگری هم وجود دارد، ولی شاید در این میان اشاره به "شهید شدن" پسر بزرگ خمینی بی‌مناسبت نباشد. در واقع، خمینی سخنرانی‌ای را که در بالا به آن اشاره شد در مراسم "شهادت" پسرش ایراد کرد و نیز بیانیه‌هایی هم که در بالا از آن سخن به میان آمد در پاسخ و تشکر به پیام‌های تسلیت صادر کرد. پخش این خبر که پسر خمینی، که او هم یک آخوند بود، در راه مبارزه با حکومت شهید شده می‌توانست برای خمینی اعتباری مضاعف در میان مخالفان حاصل کند. خمینی برای مثال در یک پیام که عنوان‌اش "پاسخ امام خمینی به تسلیت دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور در شهادت آیه‌الله حاج آقا مصطفی خمینی" بود در حالی که به طور ضمنی شهید شدن پسرش را تأیید می‌کرد از خود گذشتگی خود را هم به نمایش می‌گذاشت:

اینجانب از تمام حضرات آقایان که در این حادثه که جزئی ناچیز از حوادثی است که بر فرزندان اسلام می‌گذرد اظهار محبت کرده و تسلیت داده‌اند تشکر می‌کنم و به همه گروه‌ها یا افرادی که از وطن عزیز خود به علت نابسامانی‌ها و اختناق پلیسی هجرت نموده‌اند . . . دعا می‌کنم و توفیق هر چه بیشتر همه را در خدمت به اسلام که کفیل نجات بشریت از همه ابعاد عقب ماندگی‌هاست از خداوند متعال می‌طلبم.^{۶۹}

پس از سپری شدن آن روزگار و بعد از آنکه اسلاميون به اهداف خود رسيدند، کم‌کم لقب شهيد را از روی آن پسر خميني برداشتند. سال‌ها بعد يك سايت ايراني وابسته به حکومت اسلامی نوشت، «ابلاغیه‌ای رسمی از دفتر امام خميني در سال‌های اول انقلاب با امضای سيد احمد خميني و از طرف بنيانگذار جمهوری اسلامی وجود دارد که در آن از راديو و تلویزيون خواسته شده بود ديگر از واژه شهيد برای مصطفی خميني استفاده نکنند»^{۷۰} همچنين، نوه‌ی خميني، در مصاحبه‌ای مفصل ضمن اشاره به رویدادهای گوناگون، هنگامی سخن از مرگ عمويش به میان می‌آید می‌گوید او بر اثر بیماری مرده.^{۷۱}

بعد از آنکه شرایط نسبتاً بازتر سیاسی در کشور به وجود آمد، و به‌ویژه پس از آنکه بخش‌هایی از مردم با شرکت در مراسم بزرگداشت شهيدان و تظاهرات بعد از آن به رویارویی با حکومت کشيده شدند، رهبران مخالفان می‌کوشيدند بدبینی‌های خود را نسبت به حکومت به مردم هم منتقل کنند. و از این رو که تظاهرات معمولاً از مساجد و با رهبری ملایان شروع می‌شد رهبری جنبش رو به رشد هم می‌رفت که در دستان بدون رقيب خميني بیفتد، کسی که از يك سو در آزادی تبعيد می‌توانست هر تهمتی را می‌خواهد نثار شاه کند و از سویی ديگر خود و پیروان‌اش حد و مرزی نمی‌شناختند در دادن قول‌های اشتهابرانگیزی به مردم از قبیل تقسیم ثروت مساوی میان همه‌ی مردم، و نیز برقراری آزادی کامل سیاسی و اجتماعی و همین‌جور البته حاکم کردن معنویت و اخلاق در جامعه. البته فساد گسترده‌ی وابستگان به حکومت هم بهانه‌ی مناسبی به دست آخوندها می‌داد.

زمینه‌ی جنوب کشور

در برخی نواحی کشور، از جمله همه‌ی جنوب، آتمسفر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوتی نسبت به بقیه‌ی کشور حاکم بود. یک نویسنده‌ی اهل خرمشهر وضع این شهر و آبادان را چنین توصیف می‌کند:

به خاطر موقعیت جغرافیایی هر دو شهر، رشد صنعت نفت در آبادان و تجارت کشتی‌رانی جهانی روزی نبود که با فرهنگ‌های دیگر تماس نداشته باشیم. این عوامل بنیادین برای رشد ذهن مدرن در اختیار ما بود و این را خوب می‌دانستیم. . . . ما در جنوب بهتر از دیگر نقاط کشورمان به رسانه‌های جهانی که عمدتاً رادیو و کانال‌های تلویزیونی خارج بودند دسترسی داشتیم.^{۷۲}

به سبب رونق اقتصادی و نیز گرایش ویژه‌ی مردم، برای مثال، ”در آبادان چهارده سینمای عمومی وجود داشت.“^{۷۳} یک فعال اسلامی شهر آبادان آن روزگار را ”کویر کفرآباد“ می‌خواند که در ”تسلط فرهنگ غرب“ قرار داشت.^{۷۴}

مردم ناحیه‌ی جنوب ایران از مردم دیگر نواحی کشور شادتر بودند. موسیقی شاد در این بخش رواج بیشتری داشت تا دیگر بخش‌های کشور. به ویژه مردم آبادان در میان ایرانیان به سرزندگی و شوخ‌طبعی آوازه بودند و داستان‌ها و مطالب فکاهی زیادی هم بر این اساس ساخته شده بود. به این ترتیب، مراسم مذهبی که به طور معمول ترش‌روییانه و همراه با عزاداری است در میان این مردم طرفدار چندانی نداشت. در چنین آتمسفری، نیروهای مذهبی مجال چندانی برای رشد و خودنمایی در جنوب کشور نداشتند، و از تظاهرات و اعتصاب‌ها با رهبری نیروهای اسلامی هم طبیعتاً خبر زیادی نبود. تنها پس از آتش‌سوزی سینما رکس بود که مردم این ناحیه‌ی مهم کشور نیز به جنبش رو به رشد ضد حکومتی پیوستند که رهبری‌اش را نیروهای اسلامی در دست داشتند.

حتی در دوران پس از آتش‌سوزی سینما رکس و پیوستن مردم جنوب به خیزش عمومی، باز هم می‌شد نمونه‌هایی از گریز این مردم از فریاد و اعتراض و اقبال آنان و به ویژه جوانان را به شوخ‌طبعی دید. در آن روزگار در شهرهای دیگر در بسیاری از روزها دانش‌آموزان کلاس‌ها را تعطیل می‌کردند و به تظاهرات ضد حکومتی در خیابان‌ها می‌پرداختند. ولی دانش‌آموزان آبادانی، یک بار که کلاس‌ها را تعطیل کرده بودند، چنین

وضعیتی به وجود آوردند: ”دختران دانش آموز با نظم و ترتیب دبیرستان را ترک کردند و به خانه‌های خود رفتند.“^{۷۵}

یک هفته پس از آتش‌سوزی سینما رکس آبادان، در یک شهر مهم دیگر جنوب وضع از این قرار بود:

پیش‌شب برای نخستین بار بندرعباس دچار ناآرامی شد و گروهی در این شهر به تظاهرات پرداختند. تظاهرکنندگان در پایان مراسم ویژه ۲۱ ماه مبارک رمضان پس از خروج از مسجد در خیابان شاه حسینی در حالی که شعار می‌دادند با سنگ و چوب دو شعبه بانک صادرات و چند مغازه را مورد حمله قرار دادند.^{۷۶}

بدون همراهی کارگران شرکت نفت در اعتصاب‌ها، کار جنبش اسلامی نمی‌توانست به آن جایی بکشد که خمینی خواستارش بود. به گفته‌ی حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، ”امام پیام داده بود که شرکت نفت اعتصاب کند.“^{۷۷} تنها پس از آتش‌سوزی سینما رکس بود که کارگران بخش‌های گوناگون شرکت نفت کم‌کم وارد مرحله‌ی اعتصاب شدند. پس از مدتی، سرانجام ”تولید و صدور نفت به کلی متوقف شد.“^{۷۸} اعتصاب همه‌ی بخش‌های نفت را در بر می‌گرفت: ”در حال حاضر ده‌ها هزار نفر از کارکنان صنایع نفت در سراسر خوزستان از جمله در قسمت‌های تأسیسات، بهره‌برداری، تولید و صادرات نفت و گاز، پالایش و پتروشیمی، خط لوله، مخابرات، بارگیری، کارخانجات لوله‌سازی و قسمتهای اداری در حال اعتصاب به سر می‌برند.“^{۷۹} همچنین، کارکنان بندرهای کشور نیز به موج اعتصاب‌های کشور پیوستند و اداره‌ی امور روزمره‌ی کشور بیش از پیش مختل شد.

شاه متهم اصلی

همه‌ی گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف حکومت از مذهبی و چپ گرفته تا لیبرال‌ها به طور یک‌صدا حکومت شاه را عامل جنایت سینما رکس شمردند. برای مثال، تنها دو روز پس از آن حادثه، پیش از آنکه همه‌ی جزییات درباره‌ی آن رویداد منتشر شده باشد، نشریه‌ی نوید وابسته به حزب توده شخص شاه را مقصر خواند.^{۸۰} گروه جنبش، تشکیلاتی لیبرال به سرمداری علی اصغر حاج سید جوادی نویسنده‌ی مشهور آن روزگار، نیز به همین ترتیب دست حکومت را در جنایت می‌دید.^{۸۱} این نشریه‌ها مخفیانه در میان مردم پخش می‌شد.

سه مرجع تقلید بزرگ قم، شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی، ضمن ابراز انزجار از آن جنایت، هیأت‌هایی را برای بررسی حادثه راهی آبادان کردند. در آن دوران که مردم ایران به گونه‌ای ناگهانی به اسلام و مسایل اسلامی علاقه‌مند شده بودند، روزنامه‌های کشور هم در یک چرخش نامتداول عکس و اظهار نظر آن آیات را با تیتُر درشت در صفحات نخست خود به چاپ می‌رساندند. اظهار نظر این مراجع میانه‌رو نه تنها کمکی به روشن شدن معما نمی‌کرد که با تکرار جملات مبهمی مانند “هیچ مسلمانی دست به چنین جنایتی نمی‌زند” بر پیچیدگی بیشتر اوضاع می‌افزود.

سه روز پس از آتش‌سوزی سینما رکس، روح‌الله خمینی در تبعید بیانیه‌ی تندی صادر کرد و شاه و حکومت‌اش را به طور مستقیم در آن جنایت دخیل دانست. بیانیه‌های خمینی در باره‌ی واقعه‌ی رکس در بخشی دیگر بررسی خواهد شد. در تهران نخستین ملایی که آن جنایت را آشکارا به حکومت نسبت داد آیت‌الله محمد مفتاح بود.^{۸۲} این ملای پیرو خمینی در یک سخنرانی برای جمعیتی انبوه در مسجد قبا این اتهام را مطرح کرد. مفتاح چند روز پیش از آن در یک سخنرانی دیگر از وجود “سینماها، مشروب‌فروشی‌ها و رواج فحشا در ایران” سخت انتقاد کرده بود.^{۸۳} پس از آن، بسیاری دیگر از ملایان پیرو خمینی هم رژیم را به آتش زدن سینما رکس متهم کردند. در بیانیه‌ای که امضای بیش از ۱۱۰ ملا را در پای خود داشت، که شمار زیادی از نزدیکان خمینی را هم در بر می‌گرفت، آتش‌سوزی رکس به حکومت نسبت داده شد.^{۸۴}

درست پس از آتش‌سوزی رکس، دولت جمشید آموزگار استعفای خود را به شاه ابلاغ کرد و چند روز بعد هم کابینه‌ی جعفر شریف امامی معرفی شد. در این دولت آزادی‌های گسترده‌ای به مطبوعات داده شد. کم‌کم ابراز نظر گروه‌های مخالف حکومت درباره‌ی سینما رکس سر از روزنامه‌های قانونی کشور هم درآورد. از جمله‌ی

آنها بیانیه‌ای بود از طرف جمعیتی متشکل از حقوق‌دانانی برجسته مانند عبدالکریم لاهیجی و هدایت‌الله متین‌دفتری که به‌گونه‌ای آشتی‌ناپذیر با حکومت مبارزه می‌کردند:

جمعیت حقوق‌دانان ایران طی بیانیه‌ای پیرامون فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان اعلام کرد نظر دولت را درباره آتش‌سوزی سینما رکس آبادان قبول ندارد و دولت را مقصر می‌داند. جمعیت در توضیح این نظریه گفته است مگر ممکن است در شهری که دارای عظیم‌ترین تأسیسات نفتی است و مجهزترین سیستم آتش‌نشانی را دارد اتومبیل‌های آتش‌نشانی بدون آب بمانند و یا وسایل کاملتری در دسترس نباشد.

مگر ممکن است فرماندار و رئیس شهربانی و شهردار و صدها نام دهن‌پرکن دیگر بایستند و تماشا کنند و نبودن مأمور شهربانی را به خست مدیر سینما (نپرداختن فوق‌العاده غیرقانونی) منتسب کنند.

جمعیت فوق‌الذکر پیشنهاد کرد “هر چه زودتر یک کمیته تحقیق ملی متشکل از نمایندگان جمعیت‌های ملی و آزادیخواه تشکیل گردیده و با همکاری نمایندگان سازمان‌های حقوقی بین‌المللی و جمعیت‌های جهانی طرفدار حقوق بشر اقدام به تحقیق و کشف علل فاجعه نمایند.” این جمعیت از قضات دادگستری آبادان خواست بعنوان هموطنان مسئول و بیدار دل با کمیته همکاری کنند.^{۸۵}

تشکیل کمیته‌ی حقیقت‌یاب از سوی جمعیت حقوق‌دانان با شرکت حقوق‌دانان ملی و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر شاید مناسبترین پیشنهاد برای روشن شدن وضعیت بود. ولی این جمعیت ظاهراً به صدور بیانیه‌ی تند و تیز و محکوم کردن حکومت بس کرد و کسی هرگز خبری از تشکیل چنین کمیته‌ی نشنید. همچنین، نتایج بررسی هیأت‌های اعزامی از سوی آیات عظام قم نیز هرگز به آگاهی مردم نرسید، و معلوم نشد که آن هیأت‌ها بررسی‌هایی انجام دادند و به نتایجی رسیدند یا نه. البته شاید در باره‌ی توانایی آخوندها در بررسی پرونده‌های قضایی و اعلام نظر در این موارد تردیدهایی وجود داشته باشد. ولی، از سویی دیگر، بسیاری از آنان مطالعات حوزوی را برای شغل قضاوت کافی می‌دانسته‌اند، و شمار ملایانی که معتقدند دستگاه قضایی باید به آنان سپرده شود از شمار ملایانی که حکومت کشورها را حق خود می‌دانند بسیار بیشتر بوده است.

افزون بر موضعگیری شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی، که طبیعتاً بر اذهان مردم آبادان و بقیه‌ی ایران بی‌اثر نبود، مجموعه‌ای از شواهد و دلایل و شایعات هم وجود داشت که همگی به‌ظاهر بر دست داشتن حکومت شاه در آتش‌سوزی دلالت می‌کرد. از جمله‌ی این موارد پیش از این به دیر آمدن ماشین‌های آتش‌نشانی و یا خالی بودن تانک‌هایشان و نیز بسته و حتی زنجیر بودن در سینما اشاره شد. در این مورد حتی گفته می‌شد، “راننده نوع‌دوستی پیشنهاد کرده بود که با کامیونش در ورودی سینما را بشکند و پلیس جلویش را گرفت و نگذاشت چنین کاری کند.”^{۸۶} البته بر اساس برخی گزارش‌ها، در آغاز یک متولی مسجد بوده که به شدت در میان مردم شایعات را پخش می‌کرده و از جمله گفته که حاضر بوده با اتومبیل به در بکوبد ولی پلیس مانع از این کار شده.^{۸۷} و به مرور زمان آن اتومبیل هم بزرگ و به کامیون تبدیل شده.

چندی پس از آتش‌سوزی سینما، اعلامیه‌های دست‌نویسی با امضای «جوانان مسلمان آبادان» در میان مردم پخش شد که در آن سینماها را «مراکز تخدیر جوانان» می‌خواند و درباره‌ی سینماهای حادثه‌دیده تا آن زمان می‌گفت، «تمام آنها هنگامی آتش زده شده که سینما تعطیل و کسی درون آنها نبوده است.»^{۸۸} این اعلامیه ادعای حکومت را مبنی بر دست داشتن خرابکاران را در جنایت رکس به زیر پرسش می‌برد: «آیا این یاوه‌گویی‌ها و دروغ‌پراکنی‌ها جز برای آلوده کردن جنبش حق‌طلبانه خلق مسلمان ایران و لکه دار کردن حرکت خدائی - مردمی ملت مظلوم و رنج‌دیده ما می‌باشد؟»

واقعیت هم این بود که اگرچه مذهب‌یون به‌طور کلی با سینما، به ویژه با فیلم‌هایی که روابط نزدیک زن و مرد را نشان می‌داد، به این علت که اسلام مردم را از این امر منع کرده، مخالف بودند، و تا آن زمان سینماهایی هم آتش زده بودند، ولی تا جایی که همگان می‌دانستند، این نیروها تا آن زمان سینما را با تماشاگران به آتش نکشیده بودند، بلکه آن را موقعی آتش می‌زدند که تماشاگری در آن نبود، معمولاً در وقت شب. و اساساً تروریست‌های اسلامی و کمونیستی ایرانی در آن دوران یا پیش از آن به اهداف کاملاً دولتی حمله می‌کردند و می‌کوشیدند تا جای ممکن به مردم عادی آسیبی وارد نیاید. تا آن زمان شنیده نشده بود به جایی حمله کنند یا بمبی کار بگذارند و شمار زیادی از ساکنان یک ناحیه، کارکنان یک اداره یا رهگذران را بکشند، چیزی که در برخی کشورهای اسلامی بعدها مد شد. مدت‌ها پس از آن روزگار، یک رهبر یکی از گروه‌های کمونیستی تندرو در آن زمان درباره‌ی خط‌مشی‌ای که گروه‌اش در گذشته داشته می‌گوید، «آنها با 'ترور عوامل دشمن' (هراس‌افکنی در دل عوامل دشمن) کاملاً موافق و با تروریسم، به معنای هراس‌افکنی در میان مردم بی‌گناه، کاملاً مخالف بودند.»^{۸۹} یک تفاوت کوچک میان تروریست‌های اسلامی و کمونیست در این بود که اسلامی‌ها، افزون بر هدف‌های نظامی و سیاسی، نهادهای نوین فرهنگی را هم هدف می‌گرفتند.

زشت بودن کشتار مردم عادی در چشم همگان چنان آشکار بود که حتی خمینی هم در همان بیانیه‌اش در مورد سینما رکس نوشت شاه آن جنایت را مرتکب شده «تا در خارج ملت حق‌طلب ایران را مردمی که به هیچ ضابطه انسانی و اسلامی معتقد نیستند معرفی نماید.»^{۹۰}

خوش‌بینی نسبت به اسلامیون به اندازه‌ای بود که حتی حزب لیبرالی جبهه ملی هم مطمئن بود که مذهب‌یون در آن جنایت دستی ندارند: «حریق سینمای آبادان و قتل دلخراش ۴۰۰ نفر از هموطنان ما اگر عمدی بوده باشد بطور مسلم قابل انتساب به جمعیت‌های مسلمان و افراد آزادیخواه و استقلال‌طلب ایران نمی‌تواند باشد.»^{۹۱}

حزب توده به یاری مذهب‌یون تندرو که ممکن بود از طرف حکومت عامل آتش‌سوزی معرفی شوند آمد و به طعنه نوشت حکومت چنین ادعایی خواهد کرد: «ملت نجیب، بدانید و آگاه باشید که بدون رژیم سرنیزه جان و مال شما ایمن نیست. ما می‌خواهیم فضای سیاسی مملکت را باز کنیم اما 'آنها' می‌خواهند شما به قرون و اعصار کهن برگردید و از همه مظاهر و مواهب تمدن جدید چشم‌پوشید.»^{۹۲} حزب توده می‌کوشید تا جای ممکن به تطهیر و تبرئه‌ی اسلام‌گرایان بپردازد: «و تازه همین یک مشت متعصب افراطی فرضی نیز که بی‌شک عقیده

تعصب‌آلود و پرنیروی او محرک آن حادثه باید می‌بود، به خاطر عقیده و تعصب خویش، هیچ ضرورتی برای بستن در سینما و محکوم کردن صدها زن و مرد و کودک به مرگی فجیع نمی‌یافت.^{۹۳}

یکی دیگر از دلایل مهمی که می‌توانست حکومت شاه را گناهکار در آن فاجعه نشان بدهد این بود که گوزن‌ها که در شب حادثه در سینما رکس نشان داده می‌شد فیلمی بود با محتوایی به‌گونه‌ای مخالف با حکومت. این فیلم پس از آنکه در جشنواره‌ی فیلم تهران ۱۳۵۳ به نمایش درآمد – فیلم جایزه‌ی بهترین بازیگر مرد را ربود – به‌شدت سیاسی تلقی شد و به‌مدت یک سال در توقیف بود، و سرانجام پس از چند حذف و اصلاح به نمایش عمومی درآمد.^{۹۴}

داستان فیلم گوزن‌ها به طور خلاصه چنین است که قدرت، نماد یک چریک شهری، در جریان یک سرقت مسلحانه تیر خورده و به دوست قدیمی‌اش سید، که مدتی از او بیخبر بوده و حالا در فقر زندگی می‌کند، پناه می‌برد. او درمی‌یابد که دوست دیرین‌اش معتاد شده و می‌کوشد به او کمک کند. در آخر فیلم، خانه به محاصره‌ی پلیس درمی‌آید و قدرت و سید در درگیری مسلحانه کشته می‌شوند.^{۹۵}

یک نمایش‌نامه‌نویس که در دوران نوجوانی در نزدیکی آبادان می‌زیسته در مقاله‌ای که تیتزش را ”گوزن‌هایی که در آتش رکس سوختند“ انتخاب کرده در مورد تأثیری که آن رویداد بر او گذاشته می‌نویسد:

فیلم ”گوزن‌ها“ تأثیر سازنده خود را قبل از فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس در میان ما نهاده بود، ولی نمایش آن در آن شب تاریخ‌ساز که منجر به فاجعه آتش‌سوزی سینما شد عمق اهمیت و معنای فیلم را چنان در اذهان دوچندان کرد که بدون شک می‌توان گفت که از آن به بعد آن فیلم تبدیل شد به تأثیرگذارترین پدیده سینمایی هم در آن شرایط سیاسی - فرهنگی ایران و هم بعد از آن.^{۹۶}

و حزب توده پرسشی را در میان نهاد که بسیاری در آن روزها با لحن‌های گوناگون مطرح می‌کردند:

در حالی که سینما رکس فیلم ”گوزن‌ها“ را نشان می‌داد که با زبان کنایه و تمثیل به مبارزات افشاری از مردم و محکوم کردن رژیم ضد مردمی شاه می‌پرداخت، چه دلیلی دارد که جز عاملان رژیم تماشاگران و علاقه‌مندان چنین فیلمی را، که بی‌شک اکثر آنها با آشنایی نسبت به محتوای فیلم در صف مخالفان رژیم قرار می‌گرفتند، قتل عام کند؟^{۹۷}

در مورد نمایش فیلم در سینما رکس و آتش‌سوزی در آن شب شایعه‌ای به گسترده‌ی در میان مردم در آن روزها پخش و اعلامیه‌هایی هم در بین مردم در این مورد منتشر شده بود. این گسترده‌ی نشان می‌داد که یا آن روایت صحت دارد یا اینکه دستانی بسیار قدرتمند در پشت صحنه وجود دارند که بنا به دلایلی مایلند مردم آن روایت را بپذیرند.

یک وکیل دادگستری در استان خوزستان به نام محمد سیف‌زاده، که از حدود یک سال پیش از آتش‌سوزی سینما رکس وارد فعالیت‌های دفاع از حقوق مردم شد، خبرهایی از آن شایعه دارد. او سال‌های بعد نیز همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داده و در این راه سختی‌هایی هم کشیده و گاه به زندان افتاده. سیف‌زاده می‌نویسد، مدت کوتاهی پس از آتش‌سوزی رکس، نامه‌ای به دست‌اش رسید:

نامه به من که رئیس کمیته حقوق بشر خوزستان هستم چنین بود: پنج نفر بودیم که برای دیدن فیلم گوزن‌ها با هم به سینما رفتیم. در جریان فیلم ناگهان تصویر قطع شد و فیلمی از شاه و فرح به نمایش درآمد. ظاهراً یک فرد به محل آپاراتی می‌رود و او را تهدید به گذاشتن آن فیلم می‌کند. فیلم دارای دو صحنه بوده که یکی شاه با تعدادی فواحش مشغول خوشگذرانی بود و سکه‌های طلا بر سر فاحشه‌ها می‌ریخته و می‌گفته است زیر پای من نفت است و در صحنه دیگر فرح چنین بوده است [یعنی فرح در حال معاشقه با یک یا چند مرد بوده]. بعد، بر طبق روال عادی، فیلم گوزن‌ها به نمایش درمی‌آید. در همین لحظه [تماشاگران] احساس می‌کنند دارند از هوش می‌روند. ناگهان آتش از پرده سینما شروع شده و به سرعت همه جا را فرا می‌گیرد. آن پنج نفر خود را به در می‌رسانند و می‌بینند درها از پشت بسته است. به قسمت بالای سینما در بالکن رفته و پنجره را می‌شکنند و ابتدا دو نفر پایین می‌پرند که توسط پلیس با باتوم مضروب، دستگیر و برده می‌شوند. سه نفر دیگر فرار کرده، دو نفر به منزل مراجعه می‌کنند. آن دو نفر هم دستگیر و فردا دو جسد سوخته دیگر در گورستان پیدا می‌شود که دوستان آنها بوده (جسد دو نفر از لحاظ سوختن با دیگر مقتولان سینما رکس متفاوت بود). و یک نفر موفق می‌شود از کشور خارج شده، که از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برایم نامه می‌فرستد. او آرزو می‌کند به ایران بیاید و حقیقت را برای مردم فاش کند.^{۹۸}

یعنی اینکه یک یا چند نفر که مخالف حکومت بوده‌اند آپارات‌چی را مجبور به گذاشتن فیلمی کرده‌اند که فساد اخلاقی شاه و همسرش را نشان می‌داده. و پلیس هم به سرعت از این مطلب آگاه می‌شود و تصمیم می‌گیرد همه‌ی تماشاگران را بسوزاند تا کسی نتواند داستان آن فیلم‌ها را برای مردم تعریف کند.

سیف‌زاده می‌نویسد چنان از صحت مطالب این نامه مطمئن شده که می‌خواسته آن را در صحن دادگستری برای مردم بخواند، ولی همکارانش، که او نام‌شان را هم ذکر می‌کند، او را از انجام این کار منع کرده‌اند زیرا او مدرکی برای اثبات آن ادعاها نداشته و آن حرف‌ها می‌توانسته برای او بسیار گران تمام شود. علت اطمینان سیف‌زاده از صحت محتویات آن نامه ظاهراً یکی این بوده که آن نامه به راستی از کشوری خارجی برای او فرستاده شده، و دیگر اینکه او پیش از آنکه آن نامه را دریافت کند برای بررسی رویداد رکس سفری به آبادان رفته بود و بخش‌هایی از آنچه در نامه ادعا شده بود با شایعاتی که در آبادان شنیده بود همخوانی داشت، از جمله در مورد دو جسد که سوختگی‌شان با اجساد دیگر متفاوت بوده:

هزاران شایعه همه جا دهان به دهان بازگو می‌شد. گاز بیهوشی و گرد آتش را نزد مردم یافت نمی‌شود. [. . .] و باز مردم می‌گفتند چند روز بعد از حادثه سرگردی به میان مردم آمده و برای آنها سخنرانی کرده

و می‌گوید این جنایت توسط رژیم انجام شده زیرا از این گازها فقط در ارتش و آنهم در منطقه خاورمیانه انحصاراً در ارتش ایران و ترکیه و اسرائیل یافت می‌شود. چرا تمام جسد‌ها در حال نشسته سوخته بودند؟ چند روز بعد دو جسد سوخته دیگر آوردند که با اجساد دیگر متفاوت بود.^{۹۹}

روز آتش‌سوزی سینما رکس با یک حادثه‌ی مهم دیگر در تاریخ ایران معاصر درست همزمان شده بود، و این امر هم بر ابهام اوضاع در نظر مردم می‌افزود. سیف‌زاده می‌نویسد، “نمی‌دانم که تقارن این جنایت نفرت‌انگیز با ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] سالروز کودتای ننگین امریکا و انگلیس علیه دولت ملی تصادفی یا حساب‌شده است.”^{۱۰۰} نکته‌ی دیگری که باز هم به عنوان سند دست داشتن شاه در ماجرای رکس از آن نام برده می‌شد این بود که سرتیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان در زمان وقوع حادثه هنگامی جرقه‌ی انقلاب اسلامی در قم زده شد با درجه‌ی سرهنگی ریاست شهربانی آن شهر را بر عهده داشت. مخالفان می‌گفتند او چون سرکوب مردم این شهر را با بی‌رحمی تمام انجام داده شاه رتبه‌ی او را ارتقا داده و به درجه‌ی سرتیپی رسانده. گفته می‌شد شاه این مرد سنگدل را با نقشه‌ی قلبی و برای آتش زدن یک سینما به ریاست شهربانی آبادان منصوب کرده، و او هم سینما رکس را که در نزدیکی مقر شهربانی قرار داشته برگزیده تا بتواند اوضاع را از نزدیک و از هر لحاظ زیر کنترل خود داشته باشد.

به این ترتیب، برگ‌ها همه به زیان حکومت شاه بود. و در کنار شعارهای دیگر این شعار هم به تدریج در تظاهرات مردم در جای جای کشور شنیده می‌شد:

مسجد کرمان را

کتاب قرآن را

رکس آبادان را

شاه به آتش کشید.

برخورد ضعیف شاه

از همان روز نخست پس از حادثه‌ی رکس مقامات حکومتی در آبادان و تهران کوشیدند به مردم بگویند که عاملان آن جنایت کمونیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی بوده‌اند. مقامات گوناگون کشوری حوادث خشونت‌آمیز دیگری را هم که در طی ناآرامی‌های آن روزگار روی می‌داد به چنین عواملی نسبت می‌دادند. در سال‌های پیش از آن، هنگامی که حکومت اقدام‌های تروریستی چند گروه مخالف را به مارکسیست‌ها یا مارکسیست‌های اسلامی نسبت می‌داد مردم می‌توانستند ادعای حکومت را باور کنند. ولی اکنون که جنبش اجتماعی رو به گسترش بود و نیروهای مذهبی هم آشکارا رهبری‌اش را در دست داشتند، و آن اقدامات خشونت‌آمیز را، مانند آتش زدن اماکن گوناگون، هم طبیعتاً بخشی از همان نیروها مرتکب می‌شدند، آن اتهام “کمونیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی” هم کم رنگ می‌باخت.

خمینی با آنکه جهت تشویق هر چه بیشتر مردم به شرکت در تظاهرات ضد حکومتی و القای این نکته که حضورشان خطری برایشان نخواهد داشت می‌گفت تظاهرات آرام خواهد بود، ولی به‌گونه‌ای آشکار و بُرنده خشونت و از جمله به آتش کشیدن اماکن همگانی، کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها و غیره را رد نکرد. او همه‌ی گزینه‌ها و از جمله برخورد مسلحانه با حکومت را روی میز نگاه داشته بود. جهت نشان دادن گستردگی خرابکاری‌ها در کشور می‌توان به این گزارش یک روزنامه اشاره کرد که از ۷۸ آتش‌سوزی در تهران در یک روز خبر می‌داد.^{۱۰۱} از جمله‌ی آنها آتش‌سوزی در فروشگاه چند طبقه‌ای بزرگ کورش در یکی از مراکز شهر بود. در مورد این رویدادهای خشونت‌آمیز به ندرت خبررسانی می‌شد. ابزار اصلی خبررسانی به مردم یعنی رادیو تلویزیون دولتی از ترس اینکه کشور را آشوب‌زده نشان بدهد از پخش چنین رویدادهایی به کلی خودداری می‌کرد. در روزنامه‌ها هم جای بسیار کوچکی به این رخدادها اختصاص داده می‌شد، حال آنکه می‌توانست در چند صفحه و با مشروح خبرهای همپیوند با آن باشد. گذشته از این، تیراژ این روزنامه‌ها نسبت به باشندگان کشور چندان بالا نبود. رادیو بی‌بی‌سی هم که از چندی پیش به‌عنوان منبع عمده‌ی خبررسانی انقلاب جای خود را در خانه‌های مردم یافته بود اخبار چنین خشونت‌هایی را چندان پخش نمی‌کرد و بیشتر به برنامه‌های خمینی برای برگزاری حرکات ضد حکومتی و ایجاد حکومت اسلامی می‌پرداخت.

در میان گروه‌هایی که رهبری جنبش را به دوش می‌کشیدند شاید تنها جبهه ملی بود که در بیانیه‌هایی که آثار مثبتی هم داشت خشونت‌ها را از بنیان نفی می‌کرد.^{۱۰۲}

دستگاه حکومتی به گونه‌ای شگفتی‌آور خطر اسلامیون به رهبری خمینی را دست کم می‌گرفت. این در حالی بود که او و پیروان‌اش به روشنی می‌گفتند خواستار سرنگونی حکومت شاه در همه‌ی ابعادش و جای‌گزینی آن با حکومتی اسلامی‌اند. از همان روزهای پس از مقاله‌ی رشیدی مطلق در روزنامه‌ی *اطلاعات* و برخورد یکپارچه‌ی ملایان با رژیم، شاه سخت هراسید و عقب نشست. در گفت‌وگوی رسانه‌ای شاه چند روز پیش از آتش‌سوزی رکس، از پرسش‌های خبرنگاران می‌توان دریافت که آنها خطر را به‌خوبی حس می‌کنند، ولی پاسخ شاه نشان می‌دهد او درک درستی از وضعیت ندارد، و تنها با نشان دادن چهره‌ی آشتی‌جویانه به پیشواز خطر می‌رود:

مسلم است که در موقع ادای سوگند در بدو پادشاهی خود بدو چیز سوگند یاد کرده‌ام حالا تقدم و تأخر اینجا مطرح نیست، یکی حفظ مذهب شیعه اثنا عشری یکی حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران. حالا اینکه خود من هم مسلمان معتقدی هستم به جای خودش ولی از لحاظ زمامداری هم این وظیفه را من دارم [۰.۰.].^{۱۰۳}

حالت آشتی‌جویانه‌ی شاه نسبت به آخوندها شاید برمی‌گشت به خاطرات خوشی که او از همکاری با آنان داشت در رویارویی با دولت لیبرال مصدق جهت سرنگونی آن دولت و سرکوب کمونیست‌ها. بزرگ کردن خطر مارکسیست‌ها در واقع کوششی دوباره بود برای هراساندن و جلب نظر مثبت نیروهای سنتی.

دولت شریف امامی با شعار آشتی ملی بر سر کار آمد. او گام‌های بلندی در راه کوشش برای آشتی با روحانیت برداشت، گام‌هایی مانند بستن مشروب‌فروشی و کافه‌ها، تبدیل تقویم شاهنشاهی به تقویم هجری. اعلام کرد برای تفاهم با روحانیون آماده است پیشنهادهایشان را بشنود.

دو روز پس از اعلام نخست‌وزیری شریف‌امامی، رسانه‌های کشور اعلام کردند فردی به نام عبدالرضا منیشطپور (یا شاید منیشدپور) آشور در حال خروج غیر قانونی از مرز ایران با عراق دستگیر شده و اقرار کرده سینما رکس را آتش زده. این فرد را مأموران عراقی بازداشت کرده و در واقع تهمت آتش زدن سینما رکس را آنان به او زده بودند. این نکته نمایانگر خطری بوده که حکومت عراق از سوی شیعیان تندرو در کشور خود و تأثیری که آنها می‌توانسته‌اند از حرکت‌های اسلامی در ایران بگیرند احساس می‌کرده، به‌ویژه آنکه خمینی در آن روزگار در عراق می‌زیسته.

در مورد پرونده‌ی فرد دستگیر شده آگاهی‌های چندانی از رسانه‌های کشور در اختیار مردم قرار نمی‌گرفت. مخالفان به گستردگی در میان مردم شایع کردند که فرد دستگیر شده دارای اختلال روانی و بی‌گناه است و در زیر شکنجه وادار به اعتراف شده. سرانجام محمد باهری وزیر دادگستری اعلام کرد، “مستنطق قانع نشده.”^{۱۰۴}

و این به‌گونه‌ای به معنای تأیید شایعات بود.

چهارم دی ۱۳۵۷، پلیس آبادان حسین تکبعلی‌زاده را به اتهام آتش زدن سینما رکس بازداشت کرد. روایت‌های گوناگونی وجود دارد که همگی نشان می‌دهد پلیس مطمئن بوده این فرد در آن جنایت دست داشته. از جمله معتبرترین‌شان سخن صرافی در دادگاه است دو سال پس از وقوع جنایت. از آغاز کار، او بازپرس این پرونده بود. بنا بر سخن صرافی، برادر حسین، رضا تکبعلی‌زاده، به پلیس خبر داده بود که حسین مرتکب جنایت رکس شده.^{۱۰۵}

بر خلاف پرونده‌ی گنگ آشور، همان جور که بعدها در دادگاه نشان داده شد، اثبات جرم تکبعلی‌زاده چندان پیچیده و سخت نبوده. با بررسی تماس‌هایی که او پیش از وقوع جرم داشته و احضار و پرس و جو از دوستان‌اش، می‌شد پرونده را به سرانجام رساند. ولی روشن است که در آن دوران گسیختگی امور کشور و غافل‌گیری مسئولان امر از رویارویی بی‌مانند مردم با آنان، هیچ مسئولی همتی برای پیگیری پرونده‌ی رکس نمی‌کرده. در دادگاه، تکبعلی‌زاده توضیح داد که او و یاران‌اش با محمد رشیدیان در ارتباط بودند. محمد رشیدیان که در زمان وقوع جرم دبیر دبیرستان‌های آبادان بود سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای گفت، روز پس از آتش‌سوزی، تیمسار رزمی می‌خواسته از او سؤال‌هایی درباره‌ی آن رویداد بپرسد.^{۱۰۶} رشیدیان افزود، ”راضی به این ملاقات نشدم.“ حتی در یک حکومت دموکراتیک هم دستگاه قضایی و پلیس حق دارند افراد مشکوک به ارتکاب جرم را بازداشت و بازجویی کنند، چه رسد به حکومتی که به دیکتاتور بودن زبان‌زد خاص و عام بوده. افزون بر رشیدیان، نام مذهب‌یون دیگری هم به عنوان مشکوک پرونده در آن زمان نزد پلیس مطرح بوده. همه‌ی اینها نشان می‌دهد که پلیس از همان آغاز گمان می‌برده آتش‌سوزی کار محافل تندرو مذهبی آبادان بوده، ولی در آن شرایط اراده‌ای برای پیگیری پرونده وجود نداشته.

علی‌رضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگار، می‌نویسد در دیداری که محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت شریف‌امامی با او و شماری دیگر از روزنامه‌نگاران داشته به آنان گفته بر اساس پرونده‌ای که در دست دولت است اسلام‌یون عامل آتش زدن سینما رکس بوده‌اند.^{۱۰۷} دولت اما نمی‌خواسته پرونده را پیگیری کند چون از یک سو، این می‌توانسته باعث رنجش آیات عظام و ایجاد مانع بر سر راه برنامه‌ی آشتی با آنان شود، و از سویی دیگر، مردم بی‌اندازه به حکومت بدبین بوده و ادعاهای آن را باور نمی‌کرده‌اند.^{۱۰۸} پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک هم می‌گوید از این طرز برخورد دولت شریف‌امامی با آن پرونده آگاه بوده است.^{۱۰۹} کمترین خبری از دستگیری حسین تکبعلی‌زاده و پرونده‌ی جدیدی که برای سینما رکس باز شده بود هرگز در رسانه‌ها به مردم داده نشد.

حکومت شاه می‌توانست بر روی این امر تأکید کند که تا پیش از آتش‌سوزی سینما رکس مناطق جنوب کشور آرام بود؛ مردم این بخش از کشور به جنبش مخالفت با حکومت نپیوسته بودند. رژیم شاه از چه رو می‌بایست با ارتکاب آن جنایت آن منطقه‌ی مهم را، که منابع نفتی کشور در آن قرار دارند، ناآرام کند؟

هوشنگ نهاوندی، که در دولت شریف امامی وزیر علوم بود و پیش از آن هم ریاست دانشگاه تهران را در دست داشت، می‌نویسد:

حکومت با بی‌خیالی به این ماجرا پرداخت. به‌گونه‌ای که گویا یکی از ”حوادث“ معمول رخ داده است. از مطبوعات خواستند که زیاد به این ماجرا بند نکنند و مطبوعات نیز تقریباً همین‌گونه رفتار کردند. این روش برخورد افکار عمومی را شگفت‌زده و منزجر ساخت. اعلیحضرتین در نوشهر بودند. نه نخست‌وزیر و نه وزیری از دولت او به خود زحمت رفتن به آبادان را داد. چرا این روش را برگزیدند؟

...

چند روز بعد، هنگامی که همگان از ابعاد فاجعه‌ی آبادان آگاهی یافتند، مخالفان تندروی رژیم از مهمانی باشکوه و آتش بازی آن شب به سود خود سوء استفاده کردند و آن را به باد انتقاد گرفتند. می‌گفتند هنگامی که شهر یکپارچه عزادار است آنان در دربار سرگرم رقص و آتش‌بازی هستند. اشتباه بزرگی بود. باید آن مهمانی را متوقف می‌کردند از خیر آتش‌بازی چشمگیر هم می‌گذشتند. باید حتی عزای عمومی اعلام اعلام می‌کردند. این ماجرا ضربه‌ی شدید به رژیم بود.^{۱۱۰}

نهاوندی خود، البته اگر به فکرش می‌رسید، به‌عنوان یک شخصیت مهم رژیم، می‌توانست ابتکار عمل را در دست بگیرد و پیشنهادهای عملی به آن مسئولان بی‌تفاوت بدهد. این بی‌عملی‌ها شوک عظیمی را نشان می‌دهد که سران رژیم در آن شرایط ویژه به آن دچار شده بودند. گذشته از این، در آن روزگار تصمیم‌های مهم را همیشه مقام‌های بالاتر می‌گرفتند؛ در آن وضعیت که بالاترین مقام، یعنی شاه، دچار سرطان شده بود و دیگر سران کشور هم از این امر بی‌خبر بودند، پریشانی و درماندگی انتظار ایرانیان را می‌کشید.

در میان دولت‌مردان در رژیم شاه فقط آخرین نخست‌وزیر شاپور بختیار، که تنها چندی بیش از یک ماه مسئولیت دولت را در دست داشت، دلاوری و کوششی برای رویارویی با خمینی و یارانش از خود نشان داد. اگر او از پرونده‌ی حسین تکبعلی‌زاده آگاه می‌شد و آن را پی می‌گرفت و در رسانه‌ها به گستردگی جلو دید همگان می‌گذاشت، شاید می‌توانست ضربه‌ای کاری بر ادامه‌ی پیش‌روی‌های خمینی بزند. به‌راستی، هنگامی که دولت بختیار می‌خواست از سنا رأی اعتماد بگیرد، یکی از سناتورها از وزیر دادگستری خواست درباره‌ی کندی کار آن پرونده توضیح بدهد.^{۱۱۱} وزیر دادگستری در پاسخ توضیح داد، ”به من گفتند مدت مدیدی است که این پرونده مسیر انحرافی را طی کرده است“^{۱۱۲} ولی پس از آن دیده نشد که پرونده به راه درست بیفتد یا هرگز سخنی از آن به میان آید.

جعفر سازش که پنج فرزند و نوه‌اش در آتش رکس سوخته بودند و به نمایندگی خانواده‌های قربانیان برگزیده شده بود در نامه‌ای بسیار محترمانه و دوستانه خواستار دیدار با شاه شده بود تا حقایق را درباره‌ی فاجعه با او در میان بگذارد.^{۱۱۳} چنین دیداری هرگز انجام نشد. حکومت می‌توانست با حفظ پیوند پیگیر با بازماندگان و شرح صادقانه‌ی پرونده برایشان از راندن آنان به دامن مخالفان و تأثیر روانی آن بر دیگر مردم جلوگیری کند...

یک منبع اسلامی در مورد اثر آتش‌سوری سینما رکس می‌نویسد:

فاجعه‌ی سینما رکس خشم مردم ایران را در سرتاسر کشور برانگیخت. آبادان یک پارچه علیه رژیم قیام کرد. گرچه دولت از اعلام حکومت نظامی در آبادان شرمگین بود، ولی عملاً در آبادان حکومت نظامی برقرار کرد و تا هفتم کشته‌شدگان تعداد بسیاری از مردم آبادان با ضرب گلوله نیروهای رژیم شهید و مجروح شدند. مردم در شهرهای مشهد، کرمان، تهران، قم و چند شهر دیگر تظاهرات خونینی به دفاع از مردم آبادان برپا کردند. رژیم نه تنها نتوانست از این اقدام ناجوانمردانه استفاده کند، بلکه شدت نفرت مردم موجب سقوط دولت آموزگار گردید.^{۱۱۴}

و یک منبع اسلامی دیگر:

این واقعه به هر ترتیب که روی داد و عاملین آن هر که بودند ارتباط رژیم سلطنتی را با مردم شکست و توفانی توفنده از خشم و نفرت و کین علیه رژیم خودکامه و لجوج و پرنخوتی که برای مردم و خواست‌ها و آرمان‌های آنان پیشیزی ارزش قائل نبود برانگیخت که در طی کمتر از شش ماه با پیامدهای سهمگین و متعدد این توفان که نخست به صورت وزش نسیم پاییز آغاز شده و اندک اندک قدرت و بعد عمیق و خروش یک توفان بنیان کن را یافته بود و اساس رژیم نامنطبق با شرایط زمان را فرو ریخت.^{۱۱۵}

انقلاب پیروز

پس از آنکه خمینی در مهر ماه ۱۳۵۷ از عراق اخراج و با یاری چند نواندیش اسلامی وارد فرانسه شد، شعارهای آزادی خواهانه و ادعای طرفداری اش از یک سیستم دموکراتیک حتی از گذشته هم بیشتر شد. ابوالحسن بنی صدر در صدر آن افراد نزدیک به خمینی قرار داشت. می نویسد اصولی با توافق خمینی نوشته بود، و پاسخ مصاحبه های بی شمار خمینی با مراجعه به این اصول تهیه می شد.^{۱۱۶}

وعده هایی که خمینی در آن روزگار به ایرانیان و جهانیان در مورد اهداف صلح دوستانه و آزادی خواهانه اش می داد در کتاب ها و مقاله های بسیاری بررسی شده و نیازی به مرورشان در اینجا نیست.^{۱۱۷} تأثیر ادعاهای خمینی در آن روزگار را می شد از جمله در بیانیه ای دید که گروهی از قاضیان - قشری که به طور معمول آزادی را بسیار ارج می نهند - صادر کردند: "حضرت آیت الله العظمی خمینی رهبر عالیقدر مبارزه های ملی و ضد استعماری ملت ایران در سال های اخیرند و همه امیدها و آرزوهای مردم مبارز و وطن پرست و آزادی خواه و ضد استعمار ایران در وجود ایشان متجسم شده است."^{۱۱۸}

نمونه ای دیگر از اعتماد فعالان راه آزادی به دموکرات بودن خمینی و یاران اش در زمان اقامت او در پاریس اظهار نظر جمع بزرگی از روزنامه نگاران در مورد روحانیان بود پس از اعلام پشتیبانی آنان از اعتصاب روزنامه نگاران برای به دست آوردن آزادی بیشتر؛ به نظر این روزنامه نگاران، روحانیان "پاسدار آزادی و آزادگی" شده بودند.^{۱۱۹} خوش بینی در جامعه نسبت به خمینی تا اندازه ای بود که حتی مصطفی رحیمی یکی از معدود روشن فکرانی که تشخیص داده بود حکومت دینی نمی تواند با دموکراسی سازگار باشد و در نامه ای تاریخی از خمینی خواسته بود فکر تشکیل جمهوری اسلامی را کنار بگذارد، تأکید کرده بود، "تاریخ مقام شما را در ردیف گاندی و شاید بالاتر از او ثبت خواهد کرد."^{۱۲۰}

اسدالله مبشری وزیر دادگستری دولت موقت لیبرال، که به علت مخالفت با روش های دادگاه انقلاب تنها چند ماه توانست در آن پست دوام بیاورد، در مورد استنباطی که در روزگار پیش از انقلاب درباره ی خمینی در اذهان عمومی وجود داشت، گفت که معروف بود خمینی در یک مهمانی به یک نفر از حاضران که می خواست حشرات

موجود در اتاق را بکشد گفته بود به جای کشتن آنها را از اتاق بیرون کند.^{۱۲۱} ”خمینی این‌طور تصویر شده بود در ایران، کسی که حاضر نیست مگسی کشته بشود.“^{۱۲۲}

در مورد شیفتگی غریبان در برابر افکار بلند خمینی می‌توان به سخنان یک پروفیسور چپ‌گرای جامعه‌شناس آمریکایی در دانشگاه راتجرز Rutgers University به نام جیمز کوک‌کرافت James Cockcroft که شش روز در فرانسه نزد خمینی مانده بود اشاره کرد: ”جمهوری اسلامی که رهبر شیعیان می‌خواهد در ایران تشکیل دهد بر اساس دموکراسی، آزادی مذاهب، تأمین عدالت اجتماعی و توسعه کشاورزی استوار خواهد بود.“^{۱۲۳} اگر چه شاید نمی‌توان انتظار داشت ایرانیان در آن روزگار چیرگی شور و احساس بتوانند کنه این پیام را دریابند، ولی برای یک استاد جامعه‌شناسی، که می‌داند در روزگار مدرن دموکراسی با صنعتی‌شدن همراه بوده، می‌توانست این پرسش مطرح شود که چرا خمینی، نه تنها در گفت‌وگوی با او، که در دیگر موارد هم، کمتر سخنی از صنعت به میان می‌آورد. آیا این نشانی نبود از دوری او از فرهنگ مدرن که دموکراسی هم زائیده‌ی آن بوده است؟

یک مورد دیگر اظهار نظر جیمز بیل ”استاد دانشگاه تکزاس و کارشناس طراز اول آمریکایی مسایل ایران“ بود که در مقاله‌ای در نیوز ویک نوشت، ”آیت‌الله خمینی در جستجوی هیچ مقام رسمی (دنیوی) برای خود نیست. او تنها تلاش می‌کند تا وطن خویش را نجات دهد.“^{۱۲۴} همچنین، شعبه‌ی حزب سوسیالیست مستقل ایتالیا در سیسیل به‌همراه دانشجویان ایرانی و عرب از شهردار سیسیل خواستند یکی از میدان‌های بزرگ این شهر را از آن پس خمینی بنامد.^{۱۲۵}

در پس موضوع‌گیری‌های مثبت خمینی مسایلی منفی هم وجود داشت که می‌توانست هشداردهنده باشد، ولی مردم و روشن‌فکران مذهبی و به‌طور کلی کسانی که تا پیش از آن روزگار اهمیتی به خمینی نمی‌دادند و اکنون از راه دور خلاصه‌ی پیام‌های او را از رادیو بی‌بی‌سی می‌شنیدند از آن نکات منفی آگاهی نداشتند. دیدگاه حکومتی او، ارایه‌شده به شکل مجموعه‌ی درسی برای طلاب در نجف، یکی از آن نکات منفی بود. این مجموعه‌ی درس‌ها به صورت کتابی با عنوان ولایت فقیه: حکومت اسلامی منتشر شده و در آستانه‌ی انقلاب در ایران نه با اسم خمینی، که به نام امام موسوی کاشف الغطاء چاپ گردید. در این کتاب از جمله نوشته شده، در حکومت مورد نظر نویسنده، ”تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت“ نیست.^{۱۲۶} نوشته بود، ”اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت بر عهده فقهاست.“^{۱۲۷} دو دلیل می‌توانسته برای ننوشتن نام خمینی بر روی آن کتاب وجود داشته باشد. یکی آنکه پخش‌کنندگان نمی‌خواستند در آن برهه‌ی زمانی مردم از اهداف راستین خمینی آگاه شوند. دلیل دوم می‌توانسته نگرانی منتشرکنندگان کتاب از خطرهایی که نشر کتاب خمینی ممکن بوده برای‌شان به دنبال داشته باشد. البته در آن روزگار صدها عنوان کتاب نوشته‌شده به دست مخالفان سرسخت حکومت به شکل غیر قانونی چاپ و پخش می‌شد و رژیم هم کوچکترین واکنشی در این زمینه از خود نشان نمی‌داد. یعنی اینکه به احتمال زیاد به همان دلیل اول نام خمینی بر روی آن کتاب نوشته نشده بود.

خمینی همی پیشنهادهای آشتی‌جویانه و عقب‌نشینی‌های حکومت را رد کرد. اقشار گوناگون مردم در اتحادی بی‌مانند با رهبری او و شرکت در تظاهرات و اعتصابات‌های پیگیر به چیزی کمتر از سرنگونی حکومت شاه رضایت نمی‌دادند. هنگامی که مسؤولان رژیم تصمیم گرفتند به این خواست مردم تن در دهند، جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی، به پاریس رفت و به خمینی پیشنهاد کرد که آن مجلس در نشستی دولت مورد تأیید خمینی را به رسمیت بشناسد و در همان نشست خود مجلس را هم منحل کند تا به این ترتیب انتقال مسالمت‌آمیز قدرت میسر شود.^{۱۲۸} خمینی و یاران‌اش حتی این پیشنهاد را هم نپذیرفتند و ترجیح دادند از راه درگیری مسلحانه که به زیان‌های فراوان جانی و مالی می‌توانست بینجامد حکومت را به دست بیاورند. درباره‌ی شیوه‌ی انتقال قدرت به مخالفان در کشورهای دیکتاتوری و سنجش آن با برخورد خمینی می‌توان مثال‌هایی خیالی آورد و شکفت بودن موقعیت را تصور کرد: حکومت‌های صدام حسین و معمر قذافی و بشار اسد پس از مدتی درگیری با مخالفان‌شان آماده باشند از قدرت کنار بروند، و این مخالفان باشند که بگویند می‌خواهند نبرد را تا سرنگونی کامل و اشغال وزارت‌خانه‌ها ادامه دهند!

مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت انقلاب بعدها نوشت، “از خونسردی و بی‌اعتنایی ایشان [خمینی] به مسایل بدیهی سیاست و مدیریت ماتم برد.”^{۱۲۹}. حبیب‌الله پیمان از فعالان سیاسی مذهبی چپ آن روزگار هم می‌نویسد در دیداری که با خمینی در آستانه‌ی انقلاب داشت دریافت که او و یاران‌اش برنامه‌ای برای اداره‌ی کشور ندارند و در فکر تحکیم قدرت خویش‌اند.^{۱۳۰} پس از پیروزی انقلاب، این استنباط‌های بازرگان و پیمان سیاست اصلی خمینی و یاران‌اش را تشکیل می‌داد؛ تلاش آنها متمرکز بود بر حذف دیگر نیروهای سیاسی و تحکیم قدرت خود، در عین بی‌تفاوتی بی‌چون‌وچرا به سرنوشت مردم و منافع ملی.

بعد از پیروزی انقلاب، یکی از نخستین اقدامات حاکمان جدید دستگیری و اعدام آن دسته از سران حکومت پیشین بود که کشور را ترک نکردند و همین‌جور تیمسارهای ارتش، در حالی که به آنان قول داده بودند اگر در برابر انقلاب مقاومت نکنند آسیبی نخواهند دید. در میان آن لیست بسیار بلند دستگیر و اعدام‌شدگان، محمد رضا عاملی تهرانی هم قرار داشت، وزیر اطلاعات در دولت کوتاه شریف امامی. علت اصلی اعدام او، که در آن روزگار به آگاهی مردم نرسید، این بود که در زمان وزارت‌اش پرونده‌ی رکس در دست او بود و طبیعتاً از جزییات آن هم آگاهی داشت.

یکی دیگر از اعدام‌شدگان تیمسار ناصر مقدم بود که مدت کوتاهی در پایان رژیم پیشین ریاست ساواک را در دست داشت. نگاه مثبت او در مورد روند پیشرفت امور کشور در رژیم شاه چنان توانمند بود که حتی می‌توانست برخی مخالفان را نسبت به درستی راه‌شان دودل کند.^{۱۳۱} بر خلاف اکثریت روشن‌فکران ایران آن روزگار، مقدم از ماهیت واقعی نیروهای اسلام سیاسی آگاه بود. او در یک نشست خصوصی گفته بود، “به نظر من اگر مملکت را به دست یک دیوانه بدهند بهتر است تا در اختیار عناصر مذهبی بگذارند. . . . هیچ یک از آیات عظام ایرانی در داخل یا خارج کشور به اندازه‌ی خمینی دریده و وحشی نیستند.”^{۱۳۲} او به سبب موقعیت شغلی‌اش مذهبیون را بسیار خوب می‌شناخت؛ دیگر ایرانیان پیش از سپردن حکومت به دست ملایان به سختی

می‌توانستند به چنین دیدگاهی برسند : ”قشریون مذهبی گروه‌های عقب افتاده‌ای هستند که توانایی اداره خود را نیز ندارند.“^{۱۳۳}

در ماه‌های پایانی رژیم شاه، یک‌صدایی نیروهای سیاسی مخالف حکومت و مردم برای سرنگونی حکومت چنان قوی بود که حتی کسی مانند مقدم نیز راهی جز همراهی با آن صدا از طریق برداشتن فشار ساواک و توصیه به شاه برای ملایمت با مخالفان نمی‌دید. مقدم نیز مانند عاملی تهرانی از جزییات پرونده‌ی رکس آگاه بود و آگاهی‌رسانی در مورد آن را در آن وضعیت کاری بیهوده می‌دانست. مقدم و عاملی هر دو اعتقاد داشتند که، در آن شرایط که مردم به حکومت بیش از اندازه بدبین‌اند، اگر اسرار جنایت رکس هم به آنان گفته شود، باز هم آن را نخواهند پذیرفت و همچنان رژیم شاه را گناهکار خواهند دانست.^{۱۳۴}

خدشه به حیثیت تکبعلی زاده

حسین تکبعلی زاده، که پس از آتش زدن سینما به ظاهر دچار عذاب وجدان شده بود، نزد دوستان و آشنایان‌اش در شهر آبادان اقرار کرد که او سینما رکس را آتش زده. این خبر سرانجام به دادستانی و شهربانی آبادان رسید و او در چهارم دی ۱۳۵۷ دستگیر شد. در آن روزها، دولت نظامی کوتاه مدت از هاری در حال سرنگونی و شاه نیز در حال ترک همیشگی کشور بود. پس از آن، دولت بختیار سر کار آمد که با هزاران گرفتاری دست و پنجه نرم می‌کرد و بیش از ۳۷ روز نپایید. در چنین احوالی، کسی سراغ چندان‌ی از پرونده‌ی تکبعلی زاده نگرفت.

در ۲۳ بهمن، یک روز پس از پیروزی انقلاب، در زندان‌ها باز و تکبعلی زاده همراه زندانیان دیگر آزاد شد. پس از آزادی از زندان، به محل اقامت خمینی در تهران رفت تا خود را به او معرفی و از او کسب تکلیف کند، ولی بر اثر شلوغی بسیار زیاد حتی نتوانست به نزدیکی‌های او هم برسد.^{۱۳۵} در راه بازگشت به آبادان، مجله ای خرید، آن را ورق زد و دید که در یک صفحه‌ی آن عکس او چاپ شده و در زیر آن نوشته که او از طرف ساواک سینما رکس را آتش زده.

تکبعلی زاده در آبادان از محمد رشیدیان، که پیش از آن دبیر بود و پس از انقلاب مدتی فرماندار آبادان شد، کمک خواست. همچنین برای حل مشکل، از یکی دیگر از شخصیت‌های مهم مذهبی آبادان یعنی محمد کیاوش، که او هم پیش از آن دبیر بود و پس از انقلاب برای مدت کوتاهی ریاست یک کمیته‌ی انقلاب را در دست داشت، یاری طلب کرد.^{۱۳۶} به پیشنهاد رشیدیان، تکبعلی زاده بیش از یک هفته در خانه ماند و پس از آن رشیدیان پیشنهاد کرد هنگام شب او را به مرکز ستاد عشایر برای نگه داری ببرند. حبیب بازیار رئیس مرکز ستاد عشایر به تکبعلی زاده پیشنهاد کرد به او پول بدهد تا به خارج از کشور برود.^{۱۳۷}

تکبعلی زاده در دیداری به کیاوش گفت اگر آنان نمی‌توانند گره را بگشایند، بهتر است او را به تهران برای کسب تکلیف بفرستند.

پس از یک هفته اقامت تکبعلی زاده در مقر ستاد عشایر، رشیدیان و کیاوش ترتیبی دادند تا تکبعلی زاده به تهران نزد هاشم صباغیان معاون نخست وزیر دولت موقت انقلاب فرستاده شود. حبیب بازیار به تکبعلی زاده خبر داد، ”چفیه به سرت ببند می‌رویم تهران پیش صباغیان.“^{۱۳۸} با هواپیما رفتند تهران در حالی که نامه‌ای همراه داشتند که آن را کیاوش نوشته بود.

در تهران، در دفتر نخست‌وزیری، با صباغیان تلفنی حرف زدند و ماجرا را شرح دادند.^{۱۳۹} پس از مشورت با نخست‌وزیر بازرگان، صباغیان گفت که پرونده نیاز به بررسی بیشتر دارد، و بهتر است آنها به آبادان برگردند تا تکبعلی‌زاده از طریق رادیو تلویزیون احضار شود. او دو سه ماهی صبر کرد و چند بار با تلگراف و تلفن با صباغیان تماس گرفت، ولی نتیجه‌ای نگرفت.

به اصفهان رفت و کوشید یکی از آخوندهای مهم این شهر آیت‌الله طاهری را ببیند، ولی به او گفتند آیت‌الله در خانه نیست.^{۱۴۰} پس از آن، به در خانه‌ی آیت‌الله خادمی، آخوند مهم دیگر اصفهان، رفت. هنگامی دید پاسدار در خانه‌ی خادمی به او اجازه‌ی ورود به منزل را نمی‌دهد، داستان آتش زدن سینما را برایش تعریف کرد. سپس، پاسدار از او خواست منتظر بماند تا او برود و خبر را به پسر آیت‌الله بدهد. پاسدار نیم‌ساعت بعد برگشت و گفت، "آقا می‌گوید ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. یا برو آبادان یا منتظر باش تا ترا از رادیو تلویزیون بخواهند."^{۱۴۱}

روز بعد به قم رفت تا به حضور خمینی برسد که اکنون در آن شهر زندگی می‌کرد. خواست به منزل خمینی برود؛ پاسدارها مانع شدند و گفتند که باید برود دفتر خمینی. در آنجا، پاسداران از او خواستند یک نامه بنویسد. او نامه‌ای را که پیش از آن آماده کرده بود به یکی از آنها داد. وقتی پاسدار برگشت، تکبعلی‌زاده سؤال کرد، "چه شد؟"^{۱۴۲}

پاسدار پرسید، "چی؟"

"همان نامه."

"برو پی کارت، نامه‌ات رفت پیش ده هزار نامه دیگر."^{۱۴۳}

تکبعلی‌زاده همان جا ایستاد و برای هر آخوندی که از آنجا رد می‌شد داستان‌اش را شرح می‌داد، و تقریباً همه‌ی آنها به نحوی می‌گفتند به آنها ربطی ندارد.

دو سه ساعت بعد، حجت‌الاسلام جواهردوست، رئیس دفتر خمینی، از آنجا بیرون آمد. تکبعلی‌زاده جلو او را گرفت و سر و صدای بسیار راه انداخت. پس از شرح مختصر داستان، به او گفت، "تکلیف مرا معلوم کنید یا به این پاسدار بگویید با یک گلوله مرا خلاص کند و راحت شوم."^{۱۴۴} جواهردوست از او خواست عصر آن روز برای گرفتن پاسخ برگردد.

عصر، تکبعلی‌زاده با اجازه‌ی پاسدار دربان وارد دفتر شد و مفصل با جواهردوست سخن گفت. پاسخی که دریافت کرد چنین بود: "دیوانه‌ای بروی آبادان؟ برو برای خودت بگرد وقتی خودشان از رادیو تلویزیون احضارت کردند برو و به کارت رسیدگی می‌کنند."

تکبعلی‌زاده اصرار کرد که وضع‌اش روشن کنند. "می‌روم آبادان، اگر کشته شوم بهتر از این سرگردانی است."^{۱۴۵}

پس از آن، جواهر دوست در زیر نامه‌ی تکبعلی زاده نوشت، ”به آبادان نزد روحانی مبارز و مجاهد و متعهد حجت الاسلام جمی برو و مطمئن باش اگر بیگناه باشی آزاد خواهی شد.“^{۱۴۶}

در آبادان، تکبعلی زاده نزد حجت الاسلام غلام حسین جمی رفت و نامه‌ی دفتر خمینی را به او نشان داد. ولی جمی هیچ اقدامی نکرد، و تکبعلی زاده همچنان آزاد می‌گشت. سرانجام بر اثر دخالت برخی از بازماندگان و یاری مأموران، تکبعلی زاده در خرداد ۱۳۵۸ دستگیر و زندانی شد.

وقت‌کشی حکومت اسلامی

کمتر از دو هفته پس از پیروزی انقلاب، روزنامه‌ها خبر اعدام یک سروان شهربانی را به نام منیر طاهری توسط دادگاه انقلاب اسلامی رودسر چاپ کردند. در مورد جرم‌اش نوشته شد، ”شهید کردن ۲ جوان رودسری و شرکت در فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان.“^{۱۴۷} در ادامه‌ی خبر آمده بود که، پیش از اعدام، برادر سروان طاهری به دیدن او آمده و گفته برادرش به ملت ایران خیانت کرده و باید اعدام شود. سروان طاهری خود شرکت در آتش‌سوزی رکس را رد کرده بود و گفته بود در آن روزها در آبادان نبوده.^{۱۴۸} روز بعد، برادر سروان طاهری درباره‌ی چاپ خبر دروغ مبنی بر اینکه او اعدام برادرش را تأیید کرده بود به روزنامه‌ها اعتراض کرد.^{۱۴۹} او همچنین گفت آماده است با دادن مدارکی اتهام برادرش مبنی بر دست داشتن در فاجعه‌ی رکس را رد کند.^{۱۵۰}

حدود دو ماه پس از پیروزی انقلاب، خبر بازجویی از سرتیپ جهانگیر اسفندیاری فرماندار نظامی آبادان و دو معاون‌اش به اتهام دست داشتن در آتش‌سوزی سینما رکس در رسانه‌ها پخش شد.^{۱۵۱} دادستان دادگاه انقلاب اسلامی برایشان تقاضای اعدام کرده بود.

محاکمه‌ی سرتیپ اسفندیاری به علت حاضر نشدن حاکم شرع دادگاه حجت الاسلام غلامحسین جمی در زمان مقرر برگزار نشد.^{۱۵۲} جمی در مورد علت حاضر نشدن‌اش در دادگاه گفت، ”چون در مدت حکومت نظامی بخاطر ایراد سخنرانی و رهبری راهپیمایی و تظاهرات چندین بار از طرف فرماندار نظامی آبادان بازداشت شده‌ام، ممکن است در موقع رأی دچار احساسات شوم و رأی خلاف بدهم. به همین جهت مایل نیستم در محاکمه سرتیپ اسفندیاری حاکم شرع باشم.“^{۱۵۳}

این رفتار حضرت آیت‌الله جمی به راستی که یک استثنا بوده است. قاضیان دادگاه‌های انقلاب اسلامی رژیم پیشین را ضد خدا و غاصب و دست‌نشانده‌ی آمریکا و شوروی و اسرائیل می‌خواندند و برای ژنرال‌های ارتش آن دوران هم احکامی سخت صادر می‌کردند. گذشته از این، واقعیت این است که خمینی و شاگردان‌اش هر گاه دست‌شان به‌ویژه به بازداشت‌کنندگان و زندان‌بانان‌شان رسید دمار از روزگارشان درآوردند.

در آن دوران که سر تیپ اسفندیاری فرمانداری نظامی آبادان را در دست داشت، به طور کلی رفتار مسؤولان حکومتی در برابر مخالفان به ویژه آخوندها ملایم بود. ایرج مصداقی، پژوهشگری که درباره‌ی زندانیان سیاسی بررسی‌هایی انجام داده، می‌نویسد که یک فعال سیاسی کمونیست در آن زمان دو بار دستگیر شد، و هر دو بار بسیار زود ازاد گردید.^{۱۵۴} می‌نویسد، ”بار دوم در حالی که سینما رکس آتش گرفته بود و جنازه‌ها را به ’بهشت زهرا‘ی آبادان برده بودند وی را که در حال سخنرانی برای جمعیت بود دستگیر کرده بودند. با این حال وی را مورد ضرب و شتم قرار نداده و قبل از غروب آفتاب آزادش کرده بودند.“ می‌توان حدس زد که این فعال کمونیست هم مانند دیگر کمونیست‌ها آتش‌سوزی سینما رکس را به حکومت شاه نسبت می‌داده.

بنا بر این، در آن ماه‌های نزدیک به انقلاب، جمعی نمی‌توانسته مشکل چندانی با اسفندیاری داشته باشد که اکنون، هنگام محاکمه‌اش، بخواهد ”دچار احساسات“ بشود. یک احتمال می‌توانسته وجود داشته باشد و آن هم اینکه فرماندار نظامی آبادان مسایلی درباره‌ی او می‌دانسته و او هم نگران بوده مبدا فرماندار نظامی هنگامی که به او اتهام‌هایی نادرست وارد می‌شود، آن رازها را بازگو کند.

سرانجام اسفندیاری با قضاوت فردی دیگر دادگاهی و اعدام شد.

چند روز پس از دستگیری حسین تکبعلی‌زاده در خرداد ۱۳۵۸، ”یک مقام آگاه به روزنامه اطلاعات گفت، پرونده سینما رکس به طور جدی پیگیری می‌شود و تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهد که جمشید آموزگار شخصاً دستور آتش زدن سینما رکس را صادر کرده بود. . . . هنوز مشخص نشده که آموزگار این دستور را از کس دیگری دریافت کرده یا رأساً دستور داده است.“^{۱۵۵} آنها ظاهراً سر نخ را پیدا کرده بودند، و اگر همین‌جور به بررسی‌ها ادامه می‌دادند، می‌توانستند دریابند آموزگار از چه کسی دستور گرفته و بعد هم آن فرد از چه کسی دیگر... آن ”مقام آگاه“ همچنان به دادن خبرهای اساسی درباره‌ی آن رویداد مهم به مردم ادامه داد: ”متأسفانه بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از عوامل جنایتکار رژیم سابق در پرونده حادثه سینما رکس دخیل بوده‌اند و با آنکه از صدور این دستور آگاهی داشتند ولی اعتراضی نکردند.“

زمان می‌گذشت و حکومت جدید جز طرح اتهام‌هایی گنگ به مقام‌های گوناگون حکومت پیشین گامی روشن در جهت برگزاری دادگاه بر نمی‌داشت. در سالگرد آتش‌سوزی، روزنامه‌های دولتی مطالبی نوشتند و آنچه را انقلابیون در سال گذشته در این باره می‌گفتند تکرار کردند. یکی از این روزنامه‌ها گزارشی نوشت از زبان ”اکبر، یکی از نجات‌یافتگان.“ در گزارش‌های روزنامه‌های سال گذشته، نام‌های کوچک و خانودگی افراد نجات‌یافته نوشته شده بود.^{۱۵۶} برای نمونه، یک گزارش نام کوچک و خانوادگی نه تن نجات‌یافته را ذکر کرده بود.^{۱۵۷} اینها نام‌هایی واقعی‌اند و نام برخی‌شان به مناسبت‌هایی در جاهایی دیگر برده می‌شود. نام کوچک یا خانوادگی هیچ یک از آن نه تن ”اکبر“ نیست. ظاهراً این آقای ”اکبر“ به دلایل امنیتی خودش را کاملاً از دید مأموران حکومت پیشین پنهان کرده بود و اکنون هم بنا به دلایلی تصمیم می‌گیرد تنها بخشی از آن را آشکار کند و بخش مهم‌اش را برای همیشه در پرده‌ای از اسرار پنهان نگاه دارد.

در حالی که بر اساس همه‌ی گزارش‌های پیشین، از جمله شهادت آن نه تن نجات‌یافته، آتش از بیرون سالن نمایش به درون سرایت کرده بود، ”اکبر“ مدعی بود که او برای خریدن ساندویچ برای پسرش به سالن انتظار آمده و بعد که ساندویچ خریده و خواسته وارد سالن نمایش بشود دیده آنجا آتش گرفته و او هم می‌گریزد.^{۱۵۸} او سپس در بیرون سینما می‌بیند که تیمسار رزمی با ”دستبندها“ در ورودی را می‌بندد و لوله‌های آتش‌نشانی آب ندارد و پلیس مانع کمک مردم می‌شود و غیره. بعدها در دادگاه آشکار شد که هیچ‌یک از کارگران سینما، از جمله بوفه‌چی، در زمان آتش‌سوزی در سینما نبوده‌اند و بر اثر رفتاری سهل‌انگارانه می‌خواسته‌اند نزدیک به پایان فیلم سر کار برگردند. به این ترتیب، معجزه‌ی وجود آن ساندویچ را تنها می‌توان چنین تفسیر کرد که فرشتگانی که، بنابر اعتقاد مؤمنان، در جنگ میان حق و باطل به یاری مسلمین راستین می‌شتابند آن را به دست طفل صغیر و گرسنه‌ی ”اکبر“ داده باشند.

در سالگرد حادثه‌ی رکس، بازماندگان سوختگان و هزاران تن از مردم آبادان دست به یک راهپیمایی بزرگ زدند و سپس در استادیوم ورزشی این شهر گرد هم آمدند. ”روحانیون در صف جلو قرار داشتند. حجت‌الاسلام جمی پیرامون این واقعه و ویژگی‌های اسلام سخن گفت و از بازماندگان سینما رکس تقاضا کرد که صبر کنند تا حکومت اسلامی عاملان این فاجعه را شناسایی و به مجازات برساند.“^{۱۵۹}

پس از نخستین سالگرد، دیگر تا ماه‌ها هیچ خبری در این باره از رسانه‌ها پخش نشد و مقامات حکومت تازه هم به سکوتی مرگبار فرو رفتند. حدود شش ماه بعد، به مناسبت‌هایی نامی از آن حادثه برده شد. یکی از آن موارد در بیانیه‌ای است که بازماندگان قربانیان حادثه‌ی سقوط یک هواپیمای مسافربری، که بر اثر ولنگاری مسئولان تازه‌ی فرودگاه روی داده بود، صادر کردند: ”آیا فاجعه سقوط جت هما همانند فاجعه سینما رکس به فراموشی سپرده خواهد شد؟“^{۱۶۰}

کمی پس از نخستین سالگرد انقلاب، کانون وکلا در بیانیه‌ای آمادگی خود را برای همکاری در تعقیب پرونده‌ی رکس اعلام کرد.^{۱۶۱} کانون خطاب به حجت‌الاسلام علی قدوسی دادستان انقلاب اسلامی کشور نوشت که شایسته نیست به بهانه‌ی نبودن بازپرس و غیره پیگیری پرونده به تعویق بیفتد. یک سال پیش از آن، کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، اعضای کانون وکلا دیداری با خمینی داشتند. او به آنان چنین رهنمود داد: ”سرعت و دقت را در کار خود معمول دارید. مردم در کارهای خود سرگردانی زیادی کشیده‌اند. چه بسا که یک سال در دادگستری و محاکم بالا و پایین رفته‌اند، اما آخر هم به نتیجه نرسیده‌اند.“^{۱۶۲}

خمینی در همان روز به اسدالله مبشری، وزیر دادگستری دولت موقت لیبرال، هم گفت دادگستری باید از بنیان تغییر کند و نه بر اساس ”موازین اروپایی“ که بر پایه‌ی اصول شرع بنا شود.^{۱۶۳} در آن روزهای آغاز انقلاب، رسانه‌ها گاهی نظر مقامات را که ممکن بود با نظر خمینی کمی متفاوت باشد منعکس می‌کردند. مطابق گزارش، در پاسخ این درخواست خمینی که رسیدگی در دادگاه باید ”یک مرحله‌ای و قطعی“ باشد، مبشری گفت، ”در امر خصوصی رسیدگی یک مرحله‌ای اشکالی ندارد، ولی در امور دیگر به ویژه اعدام دقت لازم است.“ پس از آن، خمینی هم جهت پیش‌برد نظرات‌اش گفت، ”در دیوان عالی کشور یک نفر از علمای شرع باشد که با نظر او رسیدگی شود.“^{۱۶۴}

خمینی به فرستادن یک «عالم شرع» به دیوان عالی کشور بس نکرد؛ او بسیار زودتر از قبضه‌ی کامل قدرت سیاسی کشور، همه‌ی قوه‌ی قضاییه را در چنگال خود گرفت. عوامل خمینی در دستگاه قضایی سیستم مدرن قضاوت را که حدود پنجاه سال پیش از آن تأسیس شده بود بستند و وضعیت را به روزگار پیش از آن بازگرداندند، یعنی روزگاری که قضاوت در دست ملایان محله‌ها بود و آنها هم بر اساس شرع اسلام و میل خود حکم صادر می‌کردند. به این ترتیب، دادگستری کشور استقلال‌اش را از دست داد و ابزاری شد در دست حاکم کشور.

به هنگام محاکمه‌ی مردم عادی بی‌پناه و، مهمتر از این، در رویارویی با افراد و نیروهایی که متهم به مخالفت با جمهوری اسلامی بوده‌اند، مقامات امنیتی و قضایی بسیار به سرعت اقدام کرده‌اند. به عنوان نمونه‌هایی از این دسته‌ی دوم، می‌توان به محاکمه‌ی متهمان کودتای نوژه و گروه فرقان اشاره کرد. در محاکمه‌ی متهمان گروه فرقان، افزون بر سرعت عمل، نکات دیگری هم وجود داشت که نشان می‌دهد ادعاهای حکومت درباره‌ی علل تأخیر پیگیری پرونده‌ی رکس – مانند نبود قاضی و بازپرس و غیره – توخالی است و حکومت اساساً برای این گونه مسایل ارزشی قابل نیست. نگاهی اجمالی به سابقه‌ی قاضی و شیوه‌ی کار او در دادگاه متهمان فرقان به روشنتر شدن وضعیت دادگاهی که حکومت می‌توانست برای سینما رکس برگزار کند یاری می‌رساند.

حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری، که قضاوت دادگاه فرقان را به او سپردند، در سال‌های ۱۳۴۲ و نیز ۱۳۵۷، هنگام ورود خمینی به ایران، بادی‌گارد او بود. روزنامه‌نگاری، با استناد به کتاب خاطرات ناطق نوری، در باره‌ی این طلبه‌ی آن روزگار می‌نویسد که نزدیکی به خمینی و یاران‌اش سبب پیش‌رفت او شد.^{۱۶۵} پس از دستگیری اعضای گروه فرقان، آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور نصب‌شده از سوی خمینی، به ناطق‌نوری پیشنهاد کرد قضاوت دادگاه متهمان این گروه را در دست بگیرد. ناطق نوری چون کمی باحیاطتر از استادش بهشتی بود، در برابر آن پیشنهاد غافلگیر شد:

آنگاه بهشتی که خود ناطق را برای عهده داری چنین مسئولیتی پیشنهاد کرده و البته با این جواب وی روبه‌رو شده بود که: «م... من اصلاً تا به حال قضاوت نکرده بودم، قاضی نبودم، پدرم و پدر بزرگم هم قاضی نبودند.» به او گفت: «مگر پدر من رئیس دیوان عالی کشور بود. انقلاب شده خودت قاضی باش.» و بدین ترتیب ناطق نوری در دهه چهارم زندگی خود شغل قضاوت را نیز تجربه کرد.^{۱۶۶}

این سخن بهشتی که «خودت قاضی باش»، به این معنا بوده که او حالا دیگر گمان می‌برده که خودش و آخوندهای دیگر صاحب کشورند و می‌توانند هر کاری که مایل باشند در آن انجام بدهند. به این ترتیب، ناطق نوری شد قاضی آن دادگاه. آن روزنامه‌نگار درباره‌ی شیوه‌ی کار آن دادگاه می‌نویسد:

محاکمه گروه فرقان آغاز شد اما آنچنان که قدوسی [دادستان انقلاب] به ناطق نوری گفته بود، دادگاه بنابر فشارهای بیرونی باید علنی برگزار می‌شد و بدین ترتیب قاضی تازه کار در برابر آزمونی سخت قرار گرفته بود: «[به آقای قدوسی] گفتم حاج آقا ما که قاضی حرفه‌ای نیستیم، علنی بودن دادگاه خیلی

مشکل است.“ اما به هر حال این اتفاقی بود که باید می‌افتاد. در میانه برگزاری دادگاه آنچنان که قاضی نوری توضیح می‌دهد: ”آقای قدوسی یادداشتی به من داد که دادگاه خیلی عالی برگزار شده تا خراب نشده زود سروته آن را جمع کن. من آمدم که جمع و جور کنم، آقای معادیخواه شروع به سؤال کردن نمود. من از زیر میز به پای آقای معادیخواه زدم که آقا ولش کن. زود دادگاه را جمع کنیم.“ و بدین ترتیب محاکمه گروه فرقان پایان یافت.^{۱۶۷}

شمار آخوندهایی که اعتقاد داشته‌اند که دستگاه قضایی باید از سوی این قشر اداره شود بسیار بیشتر از شمار آخوندهایی بوده که حکومت را حق این قشر می‌دانند. به رغم این، تنها ذکر نمونه‌ی بالا و نیز عدم تمایل حکومت اسلامی به پیگیری پرونده‌ی رکس و همین‌جور سرانجام کار این پرونده نشان داد که آنان صلاحیت علمی و اخلاقی اداره‌ی آن دستگاه را ندارند. نتایج بررسی گروه‌های تحقیق فرستاده‌شده از سوی سه روحانی بزرگ قم به آبادان پس از آتش‌سوزی سینما رکس هم هرگز منتشر نشد. این امر نیز به خوبی نشان می‌دهد که دستگاه روحانیت اسیر ملاحظات است، و به رغم ادعاهای همیشگی‌شان مبنی بر عادل و عالم بودن و عمده دانستن این شرطها برای کار قضا، آنان هیچ برای این شغل مناسب نیستند.

بازماندگان پیگیر

بازماندگان آتش‌سوزی سینما رکس از مدتی پیش از سرنگونی حکومت شاه نمایندگانی از میان خود برای پیگیری پرونده برگزیدند. سرعت رویدادها در ماه‌های پیش و پس از انقلاب مانعی بزرگ بر سر راه تمرکز نیروی آنان و رسیدن به هدف یا دست کم تحلیلی واقع‌بینانه از وضعیت بود. گذشته از این، نیروهایی هم که مرتکب آن جنایت شده بودند نقش‌شان را تا جایی که می‌توانستند خوب بازی می‌کردند. به طور کلی وضعیت سیاسی کشور جوری بود که بازماندگان و نیروهای سیاسی تا مدت‌ها درنیافتند که اصل ماجرا چه بوده و هنوز هم رژیم شاه را مقصر فاجعه می‌شمردند.

اعدام شدن چند نفر در حکومت جدید اسلامی و ذکر دخالت‌شان در جنایت رکس به عنوان یکی از جرم‌هایشان، بی‌آنکه حتی گوشه‌ای از آن پرونده در دادگاه آن افراد گشوده شود، البته نتوانست بازماندگان قربانیان آتش‌سوزی را خرسند کند. آنان همچنان خواستار تکمیل پرونده و برگزاری دادگاه بودند.

در فروردین ۱۳۵۸ سینماداران آبادان اعلام کردند، به رغم دریافت مجوز از دولت جدید برای نمایش فیلم‌های تأییدشده، به منظور همدردی با بازماندگان آتش رکس تا تعیین تکلیف آن پرونده سینماها را باز نخواهند کرد.^{۱۶۸} چند روز بعد، بازماندگان هم این خواسته‌ی سینماداران را تکرار کردند.^{۱۶۹}

شش ماه پس از پیروزی انقلاب، در گردهم‌آیی بزرگی که مردم آبادان به مناسبت نخستین سالگرد آتش‌سوزی برای بزرگداشت قربانیان بر پا داشتند، یکی از نمایندگان بازماندگان در سخنرانی برای جمع گفت، «دولت بر خلاف قولی که داده بود نه تنها تا آخر سال ۵۷ عاملان فاجعه سینما رکس را مشخص نکرد، بلکه ماه‌ها بعد از آن هنوز هیچ خبری به دست نیامده است.»^{۱۷۰} در این اجتماع، جعفر سازش گفت، «چرا متهم اصلی را به اهواز فرستادند؟ و چرا پرونده این جنایت بزرگ را به اهواز فرستادند؟ . . . برای رسیدگی به جریانات تحقیق در مورد پرونده سینما رکس به تهران رفتم، ولی تنها ۵ دقیقه فرصت دیدار با هادوی دادستان کل انقلاب نصیبم شد.»^{۱۷۱} مادر یکی از شهدا هم خواستار یافتن و دستگیری رزمی شد.

در قطعنامه‌ی تظاهرکنندگان خواست‌هایی مانند اعزام بازپرس ویژه جهت بررسی هر چه زودتر پرونده گنجانده شده بود، و همین‌جور اعلام نتایج پژوهش نمایندگان اعزامی آیت‌الله العظمی شریعتمداری به آبادان پس از آتش‌سوزی. مردم شعارهایی می‌دادند مانند: “به دستور خمینی، حاکم انقلابی اعزام باید گردد.”

پس از آن تا ماه‌ها بازماندگان منتظر ماندند تا خمینی و قاضیان منصوب‌اش رسیدگی به پرونده‌ی رکس را آغاز کنند. چون از این انتظار حاصلی ندیدند، شش ماه پس از نخستین سالگرد آتش‌سوزی، دست به دامن کانون وکلا شدند و از آنان برای گشودن گره یاری خواستند. کانون هم در بیانیه‌ای خواستار پیگیری پرونده و تشکیل دادگاه شد و برای همکاری اعلام آمادگی کرد. این در حالی بود که به علت عدم اعتقاد به دستگاه قضایی مستقل، خمینی و یاران‌اش مدت کوتاهی پس از آن کوشیدند با ترفندهای گوناگون استقلال کانون وکلا را، که یکی از منتقدان سرسخت رژیم پیشین و از نیروهای بسیار مؤثر در پیروزی انقلاب بود، در هم بشکنند.

روز اول اردیبهشت ۱۳۵۹ بازماندگان با رهبری نمایندگان‌شان، و در پیشاپیش همه جعفر سازش، در اداره‌ی دارایی شهر آبادان بست نشستند. خواستار آن بودند که بازپرس ویژه‌ی جهت بررسی پرونده‌ی سینما رکس از طرف دادگستری تعیین شود و خواست‌های بازماندگان با او در میان گذاشته شده و از رادیو تلویزیون پخش گردد.^{۱۷۲}

در آغاز قصدشان این بود که تنها سه روز بست بنشینند. اما چون حکومت نه تنها به خواست‌هایشان وقعی ننهاد که اسلام‌یون آزارشان هم دادند، تصمیم گرفتند بست را تا رسیدن به نتایج مورد نظرشان ادامه دهند. یک هفته پس از آغاز تظاهرات، نامه‌ای برای خمینی نوشتند و رونوشت‌اش را هم برای رئیس‌جمهور و شورای انقلاب هم فرستادند.

بی‌تفاوتی و رفتارهای ضد مردمی مقامات محلی را در جهت تحریک مردم علیه ما بازماندگان و حمله به قصد شکستن تحصن در این مدت را به چه می‌توان تعبیر کرد؟ ما اعتراض شدیدمان را نسبت به افشا شدن [نشدن] فاجعه اعلام داشته و هر گونه اقدامی را در جهت سرکوبی ما متحصنین و سرپوشی بر روی پرونده را مستقیماً به گردن هیأت حاکمه می‌گذاریم.^{۱۷۳}

سه هفته پس از آغاز بست، خانواده‌های قربانیان در بیانیه‌ای نوشتند، “آیا سزاوار است بازماندگان از سویی عزادار شهدای خود باشند و به شکایاتشان رسیدگی نشود و از سویی دیگر مورد تهدید و ارعاب عوامل مشکوک قرار گیرند؟”^{۱۷۴} مادر یکی از قربانیان آتش‌سوزی هم که از حکومت بسیار ناامید شده بود و ظاهراً جزو بست‌نشینان هم نبود در یک مصاحبه گفت:

رژیم جمهوری اسلامی که ۱۸ ماه از آن می‌گذرد چرا به درد ما رسیدگی نکرد؟ . . . اینهمه عذاب کشیدیم و هیچکسی با ما همدردی نکرد. فقط یکبار آقای دکتر بهشتی به آبادان آمد و یکساعت درباره دکتر شریعتی صحبت کرد و بعد هم رفت. اصلاً اسمی از فاجعه سینما و شهدا نیاورد. حتی نیامد با چهارتا از مادران داغیده حرف بزند و از درد دلشان بپرسد. من خودم عکس بچه‌ام را برداشته و رفتم که با او

صحبت کنم. خیال کردم که تشریفات در کار نیست. ولی دیدم که تشریفات آنقدر زیاد است و آنقدر مأمور و پاسبان و پاسدار دور و برش را گرفته‌اند که هیچکس جرأت نزدیک شدن ندارد.^{۱۷۵}

یکی از بست‌نشینان همچنین می‌گوید:

آقای زرگر [دادستان] که نام رستاخیزش معروف است و هنوز او دادستان شهرستان میباشد، ایشان رئیس‌کانون حزب رستاخیز بوده و اکثر مردم و مسئولین شهر و حاکم شرع و امام جمعه مطلعند. این آقای زرگر ما را سر می‌دواندند . . . یک بار که در سال گذشته تعدادی از بازماندگان پیش او رفته بودند در برابر آنان علناً اعلام کرد که پرونده از نظر من بسته است. چهار نفر سینما را آتش کشیده‌اند که سه نفر آنها سوخته‌اند و یک نفر بنام تکبعلی‌زاده باقی است که او را هم اعدام می‌کنیم و تمام میشود. شخصی را مردم متهم می‌دانستند بنام حسین تکبعلی‌زاده و ما هم اعتراض می‌کردیم که چرا حسین تکبعلی‌زاده را دستگیر نمی‌کنند. بالاخره در خرداد [سال] گذشته ما به کمک سپاه تکبعلی‌زاده را در خانه‌اش دستگیر کردیم و قرار شد به زندان برود. این گذشت تا در مهر سال گذشته یک گروه ۲۵ نفری به عنوان نماینده پیش امام رفتند. تکبعلی‌زاده پیش آقای جمی می‌رود و آقای جمی هنوز ادعا می‌کند که روحم از این قضیه خبر ندارد و چرا آقای جمی این شخص را که حتماً جریان را برایش تعریف کرده به مردم معرفی نمی‌کند و دستگیری او را پیگیری نمی‌نماید. . . . دلیل اینکه هیأت حاکمه ۱۸ ماه تمام در این پرونده سکوت می‌کند چیست؟^{۱۷۶}

در پایان پاراگراف نخست از نقل قول بالا، این فرد درباره‌ی دیدار نمایندگان‌شان با خمینی سخن می‌گوید. ولی آن شرح ناتمام می‌ماند و سپس گزارشگر گفته‌های مصاحبه‌شونده در مورد نکته‌ای دیگر را می‌آورد. سخت می‌توان باور کرد که مصاحبه‌شونده ریزه‌کاری‌هایی دیگر از آن دیدار بسیار مهم را ذکر نکرده باشد. ولی شاید آن سخنان چیزهایی نبودند که این خبرنگار و این روزنامه‌ی دولتی شهامت چاپ‌اش را داشته باشند. در بخش آینده به این دیدار خواهیم پرداخت.

آنچه تا کنون در این بخش گفته شد، مانند بسیاری دیگر از مطالب این کتاب، با استناد به مطالبی بود که دو روزنامه‌ی مهم کشور یعنی *کیهان* و *اطلاعات* می‌نوشتند. روزنامه‌ی *اطلاعات* بسیار زودتر از *کیهان* به چنگ خمینی‌گرایان افتاد. در این روزنامه رهبری در دست حجت‌الاسلام سید محمود دعایی نماینده‌ی خمینی قرار گرفت. ولی در روزنامه‌ی *کیهان* هنوز آتمسفری کمی آزادتر فرمان می‌راند، و نماینده‌ی پیرو خمینی یعنی سید محمد خاتمی مدتی پس از دادگاه رکس در آنجا مستقر گشت. در مورد سینما رکس، روزنامه‌ی *اطلاعات* بسیاری از خبرها را به آگاهی مردم نمی‌رساند، و برای نمونه، گفت‌وگوهای ماندن آنچه در بالا آمد در آنجا هرگز دیده نمی‌شد. البته روزنامه‌ی *کیهان* نیز همه‌ی واقعیات جنایت رکس را منتشر نمی‌کرد.

برای واریسی و شکافتن رویدادهای آن روزهای بست‌نشستن بازماندگان، یک منبع مهم دیگر هم وجود دارد و آن ویژه‌نامه‌ای بود که نشریه‌ی پیکار وابسته به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر به مناسبت دومین سالگرد آتش‌سوزی منتشر کرد.^{۱۷۷}

در روزنامه‌های دولتی هم نشانه‌هایی وجود داشته از اینکه سازمان پیکار و گروه‌های هم‌خط آن با بازماندگان همکاری می‌کنند. مادر یکی از قربانیان آتش‌سوزی به کیهان گفته بود:

اگر این آقای جمی یک بار برای دلجویی ما آمده بود، کمونیستها نمی‌توانستند در دل مسلمانان و داغ‌دیدگانی که خیلی‌هایشان از بس رنج کشیده بودند که نسبت به اسلام و انقلاب سست شده بودند نفوذ نمایند. . . . آقایان هیچ‌گونه همدردی با ما نکردند و باعث شد که حرف کمونیستها بر ما مسلط شوند که می‌گفتند: ”دیدید کار خودشان است. همین اسلام‌ها فاجعه را بوجود آورده بودند. اگر این کار را نکرده بودند حتماً با شما همدردی میکردند.“^{۱۷۸}

مادر دیگری گفت، ”در این مدت ما را گروه‌های سیاسی معرفی کردند. ما را هر روز ‘پیکاری’ می‌نامیدند، و معترض بودند چرا گروه‌های سیاسی از اینها حمایت می‌کنند. ما در جواب اینها گفتیم چرا گروه‌های مذهبی از ما حمایت نکردند.“^{۱۷۹} افزون بر این، اطلاعیه‌ای که اسلام‌یون در نکوهش بست‌نشینان نوشته بودند، به رخنه‌ی سازمان پیکار در میان‌شان اشاره‌ای روشن داشت.^{۱۸۰}

راستی در میان احزاب گوناگون کشور در آن روزگار تنها سازمان کمابیش کوچک پیکار و چند گروه هم‌اندیش باز هم کوچکتر خواست‌های بازماندگان را بر حق دانستند و در کنارشان ایستادند. بررسی گروه‌های سیاسی در پیوند با آتش‌سوزی رکس به اجمال در بخش ۱۴ خواهد آمد.

آن ویژه‌نامه‌ی پیکار شامل سه بخش بود: یک سرمقاله، متن نوار سخن‌رانی یک یا چند تن از بازماندگان در گردهایی بست‌نشینان و گفت‌وگویی با چند تن از بازماندگان. سازمان پیکار که مانند دیگر گروه‌های چپ در آن روزگار سازمانی در حال رشد بود و همین‌جور در میان بازماندگان رکس دوستدارانی برای خود دست و پا کرده بود نمی‌توانسته سخنان‌شان را وارونه کند یا دروغ‌هایی به آنها ببندد. گذشته از این، این نشریه پیش از دادگاه رکس منتشر شد، ولی مطالبی در بر دارد که بعداً در دادگاه نیز فاش شدند. و این هم خود نشان دیگری از اعتمادپذیر بودن مطالب این ویژه‌نامه است. به نمونه‌هایی در این بخش و بخش‌های مربوط به دادگاه اشاره خواهد شد.

در نشریه‌ی پیکار، بازماندگان دست‌انصری از حکومت را در جنایت می‌دیدند. مادری که دو فرزند و یک عروس‌اش کشته شده بودند در پاسخ این پرسش که چرا حکومت در بررسی پرونده کوتاهی می‌کند، گفت:

چه می‌دانم لابد دست خودشان داخل آن است. الآن چند ماه است ما رفته‌ایم پیش امام. من خودم دست امام را بوسیدم. گفتم، ‘امام من از تو هیچی نمی‌خواهم. جز قاتل بچه‌ها من.’ آخر چرا به ما برچسب

می‌زنند. مگر ما چیزی از کسی خواستیم، چیزی از دولت خواستیم که غیر قانونی است؟ اگر غیر قانونی است بگویند تا ما را مجازات کنند.^{۱۸۱}

برخی دیگر از بازماندگان خبر دادند آنان را سنگباران کرده‌اند تا وادار شوند دست از اعتراض بکشند.^{۱۸۲} بازماندگان در نامه‌ای خواستار شکستن سکوت رادیو تلویزیون و مطبوعات شدند و افزودند:

مسئولان مملکتی با وعده و وعیدهای رذیلانه خود بهر طریقی که شده سعی کرده‌اند که این پرونده را گرد فراموشی گیرد و کم‌کم به هدف شوم خود یعنی افشا نشدن حقیقت این فاجعه برسند و هر روز که از تحسن ما می‌گذرد سکوت خاصشان به ما می‌فهماند که عناصری از هیأت حاکمه بیش از آنچه ما فکر می‌کردیم در این جنایت سهم داشته‌اند.^{۱۸۳}

محمد صفوی، یک فعال کارگری که در سال‌های نخست انقلاب عضو سندیکای کارگران پروژه‌های و فصلی آبادان و حومه بوده و عضویت‌اش در این سندیکا از سوی منابعی معتبر تأیید شده،^{۱۸۴} در مورد شیوهی با خبر شدن بازماندگان آتش‌سوزی سینما رکس از واقعیات پشت پرده‌ی آن آگاهی‌های دست اول دارد. او نخست شرح می‌دهد:

نگارنده این سطور که در شهر آبادان متولد و بزرگ شده است و از نزدیک شاهد مرگ و سوختن تعداد زیادی از زنان و مردان و جوانان شهر آبادان در سینما رکس بودم، پس از انقلاب در خرداد ۱۳۵۹، بخاطر فعالیت‌های اجتماعی و کارگری، بجرم واهی "ایجاد اخلال و اغتشاش در مناطق نفت خیز خوزستان"، در شهر مسجد سلیمان دستگیر شدم و بعد از مدتی از آنجا به زندان آبادان منتقل شدم. در آن زمان . . . یک نفر بجرم سیاسی در زندان [آبادان] بود. او یک دانشجو بود که بخاطر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به جرم واهی "ایجاد اخلال و اغتشاش در مناطق نفت خیز خوزستان" دستگیر شده بود. او ابتدا به اعدام و بعد به حبس ابد محکوم شده بود. . . .^{۱۸۵}

محمد صفوی آن دانشجوی زندانی را "زندانی الف" می‌خواند، و در ادامه می‌نویسد:

در آن زمان در زندان آبادان، متهمین پرونده سینما رکس از جمله حسین تکبعلی زاده در طبقه دیگر زندان نگه داری میشدند. در فاصله‌ای که در زندان بودم دوبار حسین تکبعلی زاده، به اتاق ما آمد. او ظاهری آرام و کم حرف و خجالتی داشت. بنظر می‌آمد که او با گذشت حدوداً دو سال از فاجعه سینما رکس، متوجه خطا و عمل نادرست خود شده بود. او از اینکه آلت دست اسلامگرایان و قربانی مغزشویی افرادی مانند محمد رشیدیان و گروه‌هایی از نوع گروه فداییان اسلام که در به آتش کشیدن سینماها و مراکز تفریحی پرونده و تاریخ طولانی دارند، شده بود از عمل خود و مشارکت در آتش سوزی سینما رکس، سخت پشیمان و نادم بود. به همین خاطر او از مدتها قبل توانسته بود خود بصورت داوطلبانه با "زندانی الف" تماس

بگیرد و حقایق مربوط به آتش سوزی سینما رکس را برای انتقال اطلاعات دقیق به خانواده قربانیان، بازگو کند. از این طریق بود که اطلاعات مربوط به آمرین و عوامل اجرایی آتش سوزی به بیرون زندان و به خانواده‌های قربانیان سینما رکس که در آن موقع برای حق خواهی و انجام دادرسی عادلانه، در اداره دارایی آبادان، تحصن کرده بودند منتقل می شد.^{۱۸۶}

یکی دیگر از تشکلهای پشتیبان بازماندگان سینما رکس سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی آبادان و حومه بود. این یکی از بزرگترین تشکلهای کارگری کشور در سالهای نخست انقلاب بود. کارگران بخش ساختمانی این سندیکا بنای یادبودی برای سوختگان آتش سوزی در گورستان آبادان ساختند.^{۱۸۷} مصطفی آبکاشک، یکی از رهبران این سندیکا،^{۱۸۸} چند سال بعد جزوهای در مورد آتش سوزی سینما رکس نوشت و در خارج از کشور به صورت ناشناس آن را در اختیار روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی* وابسته به بنی‌صدر رئیس جمهور پیشین گذاشت. این جزوه در ده شماره‌ی این روزنامه از ۱۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۶۴ منتشر شد. سال‌ها پس از مرگ آبکاشک در یک تصادف رانندگی در کانادا، محمد صفوی برای نخستین بار خبر داد که آن جزوه را آبکاشک نوشته است.^{۱۸۹} گذشته از وجود علایم گوناگون در نوشته‌ی آبکاشک که نشان از اعتمادپذیری آن دارد، این امر که نویسنده نه به قصد مطرح کردن نام خود که تنها برای رسانیدن آگاهی‌هایش به مردم آن را منتشر کرده هم خود می‌تواند نمایشگر صداقت او باشد.

در نشست بازماندگان هر از چند گاهی یکی از نمایندگان‌شان سخنرانی می‌کردند. در یکی از آن موارد، جعفر سازش سخنان بسیار مهمی به زبان آورد. او از جمله متن نامه‌ای را خواند که تکبعلی زاده برای خمینی نوشته و نیز پاسخی را که از طرف خمینی در زیر آن نوشته شده بود. پاسخی که خمینی به تکبعلی زاده داده بود و در نشریه‌ی *پیکار* آمده: ”آقای حسین تکبعلی زاده درباره مطالب فوق به خدمت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای جمی که از روحانیون مبارز و متعهد و مسئول آبادان است مراجعه کنید و مطمئن باشید در پیشگاه عدل الهی در صورت آلوده نبودن به گناه نجات خواهید یافت.“^{۱۹۰}

مدتی بعد، در دادگاه، تکبعلی زاده، در شرح دیدارش با رئیس دفتر خمینی، به این نامه اشاره کرد و خلاصه‌ی آن را از حفظ چنین خواند: ”به آبادان نزد روحانی مبارز و مجاهد و متعهد حجت الاسلام جمی برو و مطمئن باش اگر بیگناه باشی آزاد خواهی شد.“^{۱۹۱} این بخشی از گزارشی است که روزنامه‌های دولتی از دادگاه سینما ارائه دادند و دلیلی دیگر بر اعتمادپذیر بودن مطالب نشریه‌ی *پیکار* است. ولی چیزی که روزنامه‌های دولتی به آن اشاره نکردند نامه‌ای بود که تکبعلی زاده برای خمینی نوشته بود. در واقع، رئیس دفتر خمینی جواب خود را در زیر همان نامه‌ی تکبعلی زاده نوشته بود.

جعفر سازش، در ادامه‌ی افشاگری‌هایش در گردهم‌آیی بست‌نشینان، نوشته‌ی تکبعلی زاده را خطاب به خمینی هم خواند، و در جایی از آن از شنوندگان خواست بیشتر دقت کنند: ”من که قرار بود از سوی روحانیت مبارز این مأموریت چندش‌آور را بر عهده داشته باشم، اینک با تغییر رژیم خودکامه محمد رضایی به جمهوری رهایی بخش اسلامی ساواکی معرفی شده‌ام.“^{۱۹۲}

مدتی پس از آغاز بست‌نشینی، بازماندگان تقاضایی دیگر به خواست‌هایشان افزودند و آن پذیرفتن قضاوت دادگاه سینما رکس توسط آیت الله علی‌تهرانی بود.

علی‌تهرانی یکی از شاگردان برجسته‌ی خمینی و از فعالان سیاسی-مذهبی پیش از انقلاب بود. با این همه، کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب، فعالیت‌های پیگیری را آغاز کرد در رویارویی با کوشش حزب جمهوری اسلامی برای قبضه‌ی قدرت از راه‌های غیر قانونی مانند چماقداری و تقلب در انتخابات و حذف مخالفان. لحن آشکار و تند او در دفاع از حق فعالیت مخالفان حکومت و انتقاد بی‌رحمانه از نزدیکترین یاران قدرت‌طلب خمینی – بهشتی و رفسنجانی و خامنه‌ای – سبب شده بود بخش‌هایی از مردم به راست‌گویی‌اش ایمان بیاورند و او را دوست بدارند.

جعفر سازش برای پیکار شرح داد:

طی این ۱۷ ماهی که از عمر جمهوری اسلامی می‌گذرد بیشترین بهانه‌ای که هیأت حاکمه در رابطه با پرونده عنوان کرده است نبودن بازپرس است. آنها مرتباً گفته‌اند ما بازپرس نداریم. ما این اواخر نامه‌ای به استاد علی‌تهرانی نوشتیم. ایشان اعلام کردند، ”حاضریم به پرونده را عهده‌دار شوم و از طرف امام در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۸ منصب قضاوت شرعی در تمام شهرستان‌های استان خوزستان به من سپرده شده است.“ ما نامه‌ای به امام و ارگان‌های مملکتی نوشتیم ولی متأسفانه رئیس‌جمهور تا کنون جواب نداده. دومین تلگراف را هم فرستادیم باز هم رئیس‌جمهور و ارگان‌های مسئول سکوت کرده‌اند. تماس تلفنی با استاد تهران‌گرفتیم، ایشان گفتند که، ”من طبق معمول آماده هستم و فقط منتظر حکمی هستم که امام یا آقای بنی‌صدر به من بدهند تا هر لحظه که مرا بخواهند به آبادان بیاوریم و رسیدگی به پرونده را شروع کنم.“ این کارها را ما کرده‌ایم، ولی تا کنون هیچ یک نه امام و نه آقای رئیس‌جمهور حکمی به علی‌تهرانی نداده‌اند و آقای تهران‌منتظر است که حکم را تحویل بگیرد و به پرونده رسیدگی نماید.^{۱۹۳}

جمهوری اسلامی هرگز خواست‌های بازماندگان را یعنی دادگاه علنی، داوری علی‌تهرانی و پخش مستقیم نشست‌های دادگاه از رادیو تلویزیون نپذیرفت. یک واعظ آشکارا این نکته را پیش روی مردم در مسجدی در آبادان به زبان آورد.^{۱۹۴}

تهدید و آزار بست‌نشینان پایانی نداشت. انواع تهمت‌ها را هم نثارشان می‌کردند: ساواکی، کمونیست، طرفدار شاه... دیدار جعفر سازش را با فرح همسر شاه را به عنوان یک نقطه‌ی ضعف بازماندگان می‌شمردند. کوتاه سخن، همان نیروهایی که خود سینما را آتش زدند و جنایت را به گردن شاه انداختند و سرنگونی‌اش را شتاب بخشیدند اکنون از پس این هم برآمدند که قربانیان و بازماندگان همان فاجعه را هم عوامل حکومت پیشین بشمارند.

دست خمینی و شاگردان اش در فتنه

سه گزینه‌ی گوناگون برای احتمال دخالت اسلاميون، خمینی و شاگردان اش در آتش سوزی سینما رکس متصور است. یکی آنکه یک محفل کوچک اسلامی بدون دخالت و آگاهی شخصیت‌های مهم اسلامی آن جنایت را مرتکب شده باشد. گزینه‌ی دوم دخالت برخی رهبران مهم اسلامی در آن عملیات بدون آگاهی خمینی، و گزینه‌ی سوم هم ارتکاب آن جنایت با آگاهی یا تصمیم‌گیری خمینی است. کوشش خمینی و یاران اش بر پنهان ماندن حقایق پشت پرده‌ی آتش سینما رکس نشان از آن دارد که گزینه‌ی نخست واقعیت نداشته و دست‌هایی توانمند در آن فاجعه دخیل بوده‌اند.

چند دهه پس از انقلاب، هنگامی که آتمسفر عمومی ایران سخنان غیر منطقی و به ظاهر انقلابی را چندان برنمی‌تابید، برخی اسلامگرایان که میانه‌رو شده‌اند، هنگام اشاره به آتش‌سوزی رکس، چنین وانمود می‌کنند که گزینه‌ی نخست ذکر شده در بالا واقعیت داشته. حتی اگر چنین باشد، نمی‌توان نقش غیر مستقیم ولی تعیین‌کننده‌ی خمینی و یاران نزدیک اش را در گناه دانستن و مخالفت آشتی‌ناپذیرشان با وجود سینما و سینما رفتن و همین‌جور مخالفت نکردن‌شان را با آتش‌زدن سینماها نادیده گرفت. تشویق و تحریک خمینی و دوستان اش به آتش‌بازی در سینماها، به سوخته شدن صدها سینما در آستانه‌ی انقلاب انجامید که در برخی از آنها امکان بروز جنایات فجیع کشتار جمعی هم وجود داشت.

در بخش‌های گوناگون این کتاب رد پای عناصر پشت صحنه‌ی آتش‌سوزی رکس، که در روایت رسمی نامی از آنان برده نشده، نشان داده می‌شود. در این فصل طبیعتاً لازم نیست آن مطالب تکرار گردد تا نقش آخوندهای سیاسی در آن جنایت به نمایش گذاشته شود. چنین تصویری با خواندن همه‌ی کتاب به دست می‌آید. در این بخش برخی نکات افزودنی می‌آید که در بخش‌های دیگر به آنها اشاره‌ای نشده، تا آن تصویر را کامل کند. سال‌ها پس از انقلاب اسلامی، آیت‌الله علی‌تهرانی در مصاحبه‌ای با علیرضا میبیدی روزنامه‌نگار مقیم آمریکا گفت که زمان کوتاهی پس از انقلاب، هنگامی ریاست قوه‌ی قضاییه‌ی استان خوزستان را در دست داشته، پرونده‌ی سینما رکس را خوانده و دریافته که گروهی از ملایان قم که مسؤول هماهنگی امور انقلاب بوده‌اند

دستور داده‌اند تا یک سینما در آبادان به آتش کشیده شود تا مردم آن بخش کشور و کارکنان شرکت نفت هم به جنبش انقلابی بپیوندند.^{۱۹۵} تهرانی گفت که آیت‌الله منتظری یکی از آن آخوندها بوده.

اسلامگرایان ردیه‌هایی درباره‌ی دست داشتن رهبران مذهبی در جنایت رکس نوشته‌اند. برای نمونه، عباس سلیمی نمین در مورد اتهامی که به آیت‌الله علی خامنه‌ای زده شده مبنی بر دست داشتن‌اش در آن رویداد، می‌نویسد او در آن زمان در ایرانشهر در تبعید به سر می‌برده.^{۱۹۶} سلیمی نمین و دیگران اما هیچ نمی‌کوشند منتظری را تبرئه کنند، زیرا او دیگر بخشی از جمهوری اسلامی نبود، و شاید بدنام شدن‌اش چندان زیان‌آور هم شمرده نمی‌شد. ولی منتظری در آن روزگار در زندان بوده و طبیعتاً نمی‌توانسته با دیگر ملایان همفکر خمینی، که همگی بیرون زندان بودند، مشورت کند و درباره‌ی مدیریت امور انقلاب تصمیم بگیرد.

آیت‌الله منتظری اگرچه طرفدار حکومت فقیهان بود و مخالف حکومت مدرن و دموکراتیک، رفتار‌اش در آینده نشان داد که نمی‌تواند کشتار مردم بی‌گناه را در چنان ابعادی بپذیرد. البته او هم در مورد پرونده و دادگاه رکس سکوت کرد و در همین اندازه در آن جنایت دست دارد.

آن فرد به احتمال فراوان پسر آیت‌الله منتظری یعنی حجت‌الاسلام محمد منتظری بوده، آخوندی بسیار تندرو، که به همراه دو تن دیگر کارگزاری خمینی را در دوران تبعیدش بر عهده داشت.

علی تهرانی در گفت‌وگویی با محمد نوری‌زاد رازی دیگر از اسرار آتش‌سوزی سینما رکس را فاش ساخت. گفت هنگامی خبر آتش‌سوزی را شنیده با آیت‌الله حسین نوری در شهر سقز در غرب ایران در تبعید به سر می‌برده.^{۱۹۷} همان وقت، نوری همدانی به تهرانی گفته که آتش‌سوزی کار روحانیون است، و درباره‌ی علت آن اقدام هم توضیح داده، “چون بما خبر رسیده بود که خوزستان ساکت است و با انقلاب همراه نیست و کارکنان صنعت نفت نیز به اعتصابیون نپیوسته‌اند. ما باید هم مردم را و هم کارکنان شرکت نفت را تحریک می‌کردیم.” نوری همدانی از ملایان مورد اعتماد خمینی بود که پس از انقلاب شغل‌هایی نیز به او داده شد. او پدر زن موسوی تبریزی است که از سوی بهشتی و قدوسی به کار قضاوت دادگاه رکس برگزیده گردید.

یک آخوند مرموز تروریست که در پیوند تنگاتنگ با خمینی کار می‌کرد سید علی اندرزگو نام داشت. او از سوی نزدیکان حکومت شاه به دست داشتن در آتش‌سوزی سینما رکس به دستور خمینی متهم شده.^{۱۹۸} این سوء ظن با توجه به سابقه‌ی عملیات خشن این ملا چندان دور از ذهن نیست.

سید علی اندرزگو در ترور حسن علی منصور، نخست‌وزیر زمان شاه در سال ۱۳۴۳، دست داشت.^{۱۹۹} از آن هنگام تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، در حالی که همچنان در عملیات تروریستی گوناگون شرکت می‌کرد، زندگی مخفی داشت و پیوسته از دست پلیس می‌گریخت. اسلاميون با افتخار می‌گویند که او با ۱۴ سال زندگی مخفی رکورد زندگی مخفیانه‌ی پنج‌ساله‌ی چریک فدایی خلق حمید اشرف را شکسته،^{۲۰۰} و به “شیخ کارلوس” معروف شده.^{۲۰۱} او در دوران زندگی مخفی‌اش چندین نام و هویت ساختگی داشت و حتی همسرش نیز در طی سه سال نخست زندگی مشترک با او هویت واقعی‌اش را نمی‌شناخت.^{۲۰۲}

سید علی اندرزگو همواره در حال رفت و آمد به کشورهای عراق و سوریه و لبنان و نیز تماس با گروه‌های فلسطینی بود،^{۲۰۳} و حاصل این رفت و آمدها را با برادران‌اش در ایران بخش می‌کرد؛ او کاربرد اسلحه را به بسیاری از آخوندهای تندرو، از جمله علی خامنه‌ای، رهبر بعدی جمهوری اسلامی، یاد داد.^{۲۰۴}

مقام‌های امنیتی حکومت شاه از همان آغاز اعلام کردند که برخی گروه‌های تندرو کشورهای عربی در آتش‌سوزی رکس همکاری داشته‌اند. با توجه به اینکه در آن برهه مقام‌های دولتی نمی‌خواستند به هیچ طریقی به ملایان و وابستگان‌شان تهمتی بزنند، منظورشان از دخالت گروه‌های عرب می‌توانسته اشاره‌ای باشد به کسانی مانند محمد منتظری و سید علی اندرزگو که دوستان و همکارانی در کشورهای عرب داشتند...

آنچه در این بخش درباره‌ی اندرزگو گفته می‌شود همگی با استناد به منابع خود اسلامگرایان است. او در همه‌ی تروریهایی که در دوران زندگی مخفی به آن دست زد، «مقید به رعایت جوانب شرعی و فتوا گرفتن از مرجع تقلید بود.»^{۲۰۵} افزون بر شرکت مستقیم در عملیات ترور، «عمده‌ی فعالیت شهید اندرزگو در مبارزه با رژیم غاصب پهلوی عبارت بود از واردات اسلحه و تأمین اسلحه‌ی مورد نیاز مبارزان و نیز وارد کردن اعلامیه‌های امام رحمه‌الله به داخل کشور.»^{۲۰۶}

پنج روز پس از آتش‌سوزی سینما رکس، اندرزگو به دام مأموران ساواک افتاد، تیر خورد و در راه انتقال به مرکز امنیتی، جان باخت. بسیاری از مبارزان اسلامی و نیز خانواده‌اش از مردن او بی‌خبر بودند. یکی از فرزندان او می‌گوید پس از انقلاب، خمینی خبر مرگ اندرزگو را به آنها داده.^{۲۰۷} این نشان می‌دهد کانال‌های ارتباطی مطمئنی میان خمینی و اندرزگو وجود داشته. به گفته‌ی زن اندرزگو، خانواده‌اش تا آن زمان گمان می‌بردند او پیش خمینی رفته. شرح ادامه‌ی رفتار خمینی در حضور خانواده‌ی اندرزگو چنین است: «امام دستمال‌شان را روی چشم گذاشتند و فرمودند، 'شهادت ایشان سنگین است. اگر ده نفر مثل آسید علی داشتیم، می‌توانستیم دنیا را زیر سلطه اسلام ببریم.'»^{۲۰۸} نویسنده‌ی اسلامی نتیجه می‌گیرد: «این رابطه عاطفی و اعتقادی امام خمینی نسبت به شهید اندرزگو نشان می‌دهد که در صورت تداوم حیات آن شهید سعید در سالهای پس از انقلاب، شهید اندرزگو به یکی از افراد نزدیک و مورد وثوق امام خمینی تبدیل می‌شد.»^{۲۰۹}

با این حساب، اگر اندرزگو زنده می‌ماند، شاید پست‌هایی مانند ریاست جمهوری یا، کسی چه می‌داند، رهبری کشور بعد از خمینی به او سپرده می‌شد.

اندرزگو سابقه‌ی موفق‌ی هم در راستای دیدگاه خمینی در زمینه‌ی سینما داشت:

سید قبل از قم، رفته بود نجف خدمت امام(ره). وقت بازگشت هم اعلامیه مهم امام(ره) را با خودش آورده بود. همان اعلامیه مربوط به جنگ اعراب و اسرائیل. آن روزها رژیم برای قم نقشه داشت و خبرش پیچیده بود که می‌خواهند برای قم سینما بسازند. سید هم عده‌ای از طلبه‌ها را جمع کرد و با هم رفتند بیت آیت‌الله گلپایگانی. آنجا اندرزگوی سابق و شیخ عباس تهرانی فعلی سخنرانی پرشوری کرد ولی اعتراض طلاب به جایی نرسید و سینما ساخته شد. اندرزگو هم با کمک گروهی از مبارزان که به نام عباس‌آباد معروف بود، سینما را منفجر کردند و از ساخته پهلوی‌ها جز تلی خاک باقی نگذاشت.^{۲۱۰}

در روزگاری که رویدادهای منتهی به انقلاب شتاب می‌گرفت، آخوندهای پیرو خمینی می‌کوشیدند رهبری جنبش را در دست بگیرند و راه آن را مشخص کنند:

سال‌های شمسی رسیده بود به یک‌هزار و سیصد و پنجاه و شش. مبارزات علیه طاغوت کم‌کم تشکیلات منظم‌تری پیدا کرده بود و افرادی مثل آیت‌الله خامنه‌ای، شهید بهشتی و آیت‌الله مطهری با تلاش خود هماهنگی این تشکیلات را میسر می‌کردند. اندرزگو هم تجهیز و سازماندهی هسته‌های نظامی را به عهده داشت.^{۲۱۱}

مرگ اندرزگو به گونه‌ای رگه‌هایی در آتش رکس دارد. همسرش می‌گوید:

آخرین باری که آقای اندرزگو را دیدم، روز شانزدهم ماه رمضان سال ۵۷ بود. آن‌روزها حالش فرق داشت و می‌گفت، «احساس می‌کنم ساواک بدجوری دنبالم است. اوضاع خیلی دارد سخت می‌شود. می‌خواهم بروم تهران و اعلامیه‌های امام خمینی را چاپ کنم. اعلامیه‌ها درباره‌ی آتش زدن سینما رکس آبادان توسط عوامل شاه است.»^{۲۱۲}

شانزدهم رمضان آن سال معادل بوده با ۳۰ مرداد، ولی خمینی بیانیه‌اش را درباره‌ی سینما رکس در تاریخ ۳۱ مرداد صادر کرد. شاید هم زن اندرزگو در بیان روزها دچار اشتباه شده باشد. به هر روی، دست کم می‌توان گفت که اندرزگو در رابطه با خمینی و سینما رکس کارهایی اضطراری داشته.

یک منبع اسلامی دیگر درباره‌ی آخرین روزهای اندرزگو می‌نویسد، «اندرزگو آن موقع پس از ماجرای سینما رکس، برای تحقیق رفته بود آبادان و حالا برگشته و روزهایی از ماه رمضان را در تهران بود.»^{۲۱۳} کسی که زندگی مخفی داشته و پلیس هم پیگیرانه می‌خواسته دستگیرش کند شاید مناسبترین فرد برای انجام چنان تحقیقی نبوده. آن هسته‌ی ملایان پیرو خمینی که هماهنگی امور انقلاب را در دست داشت و در بالا به آن اشاره شد می‌توانسته فرد دیگری را برای انجام آن تحقیق به آبادان بفرستد. اندرزگو، که «تجهیز و سازماندهی نظامی» را بر عهده داشت، شاید برای انجام برخی کارها در همین زمینه‌ها به آن سفر رفته باشد.

هستند اسلام‌گرایانی که رقیبان اسلام‌گرای‌شان را به لو دادن سید علی اندرزگو به ساواک و زمینه‌ی از میان برداشتن‌اش متهم می‌کنند.^{۲۱۴} به هر روی، او در زمان جمهوری اسلامی زنده نبود تا دیده شود چه واکنشی در برابر مراحل گوناگون پرونده‌ی رکس از خود نشان می‌دهد، یا خبرنگاری از او در این زمینه بپرسد و از دیدگاه‌اش آگاه گردد. ولی چندان دور از عقل نیست اگر گمان ببریم این فرد که بسیاری از عملیات خشن خمینی‌گرایان را هدایت می‌کرده در آن آتش هم دستی داشته است.

خمینی از طریق گروه تروریستی منصورون هم می‌توانسته به فاجعه‌ی آتش‌سوزی رکس وصل شده باشد. منصورون یکی از هفت گروه تروریستی مذهبی سنتی بود که پس از پیروزی انقلاب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند. این سازمان دست در دست حزب جمهوری اسلامی در راه تحکیم قدرت خمینی به هر وسیله‌ی ممکن از قبیل کارشکنی در کار دولت‌های لیبرال بازرگان و بنی‌صدر، چماقداری، تقلب در انتخابات و تهدید به کشتار مخالفان چنگ می‌زد.

حوزه‌ی اقدام گروه منصورون جنوب ایران و از جمله آبادان بود. این گروه از جمله مسئولیت حمله به مأموران پلیس و نیز انفجار کلانتری آبادان را که چند روز پس از آتش‌سوزی سینما روی داد بر دوش گرفت.^{۲۱۵} به این ترتیب، این گروه در جریان ریزه‌کاری‌های رویدادهای آن روزگار شهر آبادان قرار داشته است، و سخت می‌توان باور کرد که از ماهیت واقعی آتش‌سوزی رکس و دست‌های پشت پرده بی‌خبر مانده باشد، به ویژه آنکه فعالان مذهبی آن شهر در آن جنایت دخیل بودند.

یکی از اعضای این گروه می‌گوید، “تمامی عملیات‌هایمان در یزد، بهبهان، کرمان، اهواز و سایر جاها با حکم شرعی روحانیت قم که با حضرت امام مرتبط بودند صورت می‌گرفت.”^{۲۱۶} رابط گروه منصورون با خمینی آیت‌الله حسین راستی کاشانی بود.^{۲۱۷} پس از انقلاب و تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، راستی کاشانی نماینده‌ی خمینی در این سازمان بود و خط‌مشی این سازمان را تعیین می‌کرد. همین نکته میزان سرسپردگی این سازمان به خمینی و نیز اندازه‌ی فهم خمینی و خمینی‌گرایان را از مقوله‌ی فعالیت احزاب به نمایش می‌گذاشت. سرانجام، خمینی دستور انحلال سازمان مجاهدین انقلاب را هم صادر فرمود. این سازمان بعدها با شکلی اندکی مدرن‌تر و خطی مستقل‌تر بعد از چندی از خاکستر خود سر برآورد، در حالی که عناصر معتقد به دنباله‌روی بی‌چون و چرای از ولایت فقیه از آن کنار گرفته بودند.

بعدها پست‌های مهم نظامی و سیاسی به اعضای برجسته‌ی گروهک تروریستی منصورون، یعنی محسن رضایی، محمد باقر ذوالقدر و علی شمخانی، که همگی از اهالی جنوب کشور بودند، سپرده شد.

فردی به نام حسین بروجردی، که مدعی بود در دوران پیش از انقلاب در فعالیت‌های تروریستی اسلامی دست داشته و بعد هم در تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی خدمت می‌کرده، در سال ۲۰۰۲ در آلمان خاطرات‌اش را برای پژوهشگر فرهنگی و سیاسی بهرام چوبینه شرح داد و در آن به آتش‌سوزی سینما رکس هم پرداخت.^{۲۱۸} بسیاری از گفته‌های این فرد در مورد رویدادهای دیگر اعتمادپذیر به نظر می‌آید، اگرچه روشن نیست آیا او در مورد نقش خودش در رخداد‌های گوناگون راست می‌گوید یا مبالغه می‌کند.

“حسین بروجردی” می‌گوید که شخصیت‌های مذهبی وابسته به هیأت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی قوطی‌هایی محتوی شش کیلو پودر به او و دوست‌اش سپردند که مخلوط‌کردن‌شان باعث ایجاد انفجار می‌شد. یک آخوند هم با نام مستعار عبدالله، که پیپ می‌کشید، در آن جمع حضور داشته و نامه‌ای به آنها داده. “بروجردی” و دوست‌اش مأموریت یافتند آن مواد و نامه را از تهران به آبادان ببرند و آنها را به موسوی تبریزی و جمی و کیاوش و رشیدیان تحویل بدهند. آنها به تکبعلی‌زاده و دوستان‌اش هم شیوه‌ی کاربرد مواد انفجاری را یاد دادند و به تهران

برگشتند و پس از مدتی شنیدند که سینما رکس به آتش کشیده شده... این فرد می‌گوید مدتی پس از انقلاب به طور اتفاقی با همان عبدالله دیداری داشت و آن گاه دریافت که نام واقعی‌اش علی خامنه‌ای است.

شواهد گوناگون نشان می‌دهد که در روزگار پس از انقلاب اسلامگرایان در رویارویی با پرونده‌ی رکس به شیوه‌ای هماهنگ عمل کرده‌اند. این هماهنگی دلیلی بود بر اینکه آنان به گستردگی و از راه کانال‌های فراوان از واقعیت خبر داشته‌اند. در آن دوران تنها مردم و گروه‌های سیاسی غیر مذهبی بودند که هنوز گمان می‌بردند رژیم شاه مرتکب جنایت رکس شده.

برای روشنتر شدن پیوندی که خمینی می‌توانسته با آتش‌سوزی سینمای آبادان داشته باشد بی‌مناسبت نیست نگاهی افکنده شود به بیانیه‌ها و گفته‌های او درباره‌ی آن فاجعه. جزییات مهمی در آنها وجود دارد که در هیاهوی آن روزگار و آتمسفر خوش‌بینی که او و اطرافیان‌اش درباره‌ی او در میان مردم در حال پدید آوردن بودند دیده نمی‌شد.

مقایسه‌ی بیانیه‌ی خمینی در محکومیت آتش‌سوزی سینما رکس،^{۲۱۹} و مقاله‌ی روزنامه‌ی نوید وابسته به حزب توده ایران در این زمینه،^{۲۲۰} همانندی‌های شگفت‌آوری را به نمایش می‌گذارد. روزنامه‌ی حزب توده دو روز پس از آتش‌سوزی منتشر شد، و تاریخ قیدشده در بیانیه‌ی خمینی سه روز بعد از آن فاجعه است. یک تفاوت اساسی البته زبان فارسی سلیس و روشن و مطالب قوی و آتشین مقاله‌ی حزب در سنجش با زبان نارسا و جملات ساده‌ی خمینی بود.

خمینی در بیانیه‌اش نوشت، ”گفتار شاه که تظاهر کنندگان مخالف من وحشت بزرگ را وعده می‌دهند و تکرار آن پس از واقعه که این همان وعده بوده است شاهد دیگری بر توطئه است، نه اینکه واقعاً شاه يك غیگوی بزرگ است!“ و در مقاله‌ی حزب آمده بود: ”درست ۴۸ پس از این هشدار شاه دایر بر اینکه ‘من از تمدن بزرگ با شما می‌گویم، در حالی که مخالفان وحشت بزرگ را به شما وعده می‌دهند،‘ وحشت بزرگی که شاه غیب‌گویی کرده بود بر مردم آبادان نازل شد و انعکاس شوم آن بر سراسر کشور سایه افکند.“

حزب نوشته بود، ”درهای سینما از پشت قفل می‌شود... سینما را از چهار سو به آتش کشیده‌اند تا قربانیان بی‌گناه را کاملاً در محاصره آتش قرار دهند و این نشان می‌دهد که هدف نه فقط سینما بلکه در اصل مردم بوده‌اند.“ و خمینی مرقوم نمود، ”آتش را به طور کمر بند در سراسر سینما افروختن و بعد توسط مأمورین درهای آن را قفل کردن کار اشخاص غیر مسلط بر اوضاع نیست.“

بهرغم اینها و چند مشابهت دیگر میان بیانیه‌های خمینی و حزب در مورد سینما رکس، شاید بتوان گفت این همانندی‌ها تنها اتفاقی بوده است. ولی دست کم یک نکته‌ی مشابه دیگر در این بیانیه‌ها هست که به‌سختی می‌توان آن را اتفاقی شمرد. خمینی در بیانیه‌اش نوشت، ”مصاحبه سابق شاه که ایران را با ملت نابود می‌کنم نیز شاهد این مدعا است.“^{۲۲۱} در مصاحبه‌ای که خمینی به آن اشاره می‌کند کمترین اثری از چنین سخنانی از شاه نیست. شاه اساساً چنان سخنانی نمی‌توانسته به زبان بیاورد. او در همان مصاحبه در روزگاری که وضع حکومت‌اش چندان ثابت هم نبود از جمله گفته بود:

خراب کردن بانک، آتش زدن بانک، این نمونه چیست؟ وحشت بزرگ که می‌گویم همین است، رساندن مملکت به ایرانستان همین است. از لحاظ من هیچ تغییری در نیت من که رسیدن به آزادی‌هاست به وجود نیامده. من هنوز کاملاً مصمم هستم که این امتحان را بکنم ولی خوب خیلی‌ها ترسیده‌اند. خیلی‌ها دارند می‌گویند که داریم بجای می‌رویم، امیدوارم که کار به آنجاها نرسد و این قدر که دستگاه مقتدر باشد و ملت ایران رشد داشته باشد که به ما اجازه بدهد به همان مراحل آزادی کامل و دموکراسی برسیم.^{۲۲۲}

یعنی اینکه شاه به مردم هشدار داده که احتمال بروز وحشت بزرگ در کشور وجود دارد، ولی همچنان نسبت به پیشرفت امور خوش بین بوده.

اگر نشانی از چنان سخنانی از شاه در هیچ جا یافت نمی‌شود، در بیانیه‌ی حزب توده این نشان را می‌توان یافت. ولی مقاله‌ی حزب توده در حالی که همان تهمت را به شاه می‌زد زیرکانه معلوم نمی‌کرد شاه کی و کجا در طول ۳۷ سال حکومت‌اش آن سخنان را گفته: ”کیست که این کلمات مهیب و رعب‌انگیز شاه نوچه امپریالیسم را فراموش کرده باشد که: ’اگر لازم ببینم مملکت را نابود می‌کنم تا به دست دشمن نیفتد.‘“^{۲۲۳} ولی خمینی ناشیانه نوشته بود، ”مصاحبه سابق شاه“ که یک نشانی غلط است.

به احتمال فراوان خمینی بر اثر درکی نادرست از بیانیه‌ی حزب توده تصور می‌کرده شاه در آن روزها دو مصاحبه انجام داده؛ در اولی از احتمال وحشت بزرگ حرف زده و در دومی گفته که آتش‌سوزی رکس همان وحشت بزرگ است. تکرار بخشی از بیانیه‌ی خمینی: ”گفتار شاه که تظاهر کنندگان مخالف من وحشت بزرگ را وعده می‌دهند و تکرار آن پس از واقعه که این همان وعده بوده است شاهد دیگری بر توطئه است، نه اینکه واقعاً شاه يك غیبگوی بزرگ است!“

اگرچه خمینی برخی شعارهای کمونیستها را به کار می‌برد که از طریق نواندیشان دینی به او رسیده بود، ولی نفرت او از کمونیست‌ها به علت داشتن اعتقاد ماتریالیستی و عدم ایمان به خدا بر کسی پوشیده نبود. او آنها را مرتد و شایسته‌ی مرگ می‌دانست.^{۲۲۴} تنها دو هفته پس از آن در بیانیه‌ای نوشت، ”حزب توده حزب کثیف مرتبط به دستگاه شاه است.“^{۲۲۵} اکنون پرسش این است که خمینی که پیوسته آماده و مشتاق انتقاد تند و حمله به حکومت بود چرا در آن یکی دو روز قدرت تمرکز و فکر کردن را از دست داده بود و مقاله‌ی حزب توده را کپی‌برداری کرده و صادر نموده بود؟ و پرسش دیگر اینکه نشریه‌ی حزب توده که مخفیانه چاپ و در ایران پخش می‌شد بنا بر چه ضرورتی با آن شتاب به دست خمینی و نزدیکان‌اش در عراق رسید؟ آیا همه‌ی اینها نشان نمی‌داد که خمینی و یاران‌اش به نحوی با آن جنایت پیوند داشتند و اکنون می‌کوشیدند برای تبرئه‌ی خود متوسل شوند به تحلیل‌های حزبی که معروف بود همیشه ارزیابی مستحکمی از اوضاع و محکوم کردن رژیم دارد و نشریه‌اش، بر خلاف گروه‌های مخالف دیگر، به طور منظم پخش می‌شد؟

شواهدی در مورد اینکه خمینی برای کسب خبرهای ضد حکومتی به رادیوی حزب توده، که در بلغارستان ایستگاه داشت، گوش می‌داده در دست است. ولی مواردی از کپی کردن گسترده و این چنین ناشیانه گزارش نشده.

خمینی در بیانیه‌اش نوشت، ”من تا کنون اطلاع کافی ندارم لکن آنچه مسلم است این عمل غیرانسانی و مخالف با قوانین اسلامی از مخالفین شاه که خود را برای حفظ مصالح اسلام و ایران و جان و مال مردم به خطر مرگ انداخته‌اند و با فداکاری از هم میهنان خود دفاع می‌کنند، به هر مسلکی باشند، نخواهد بود.“^{۲۲۶}

این از موارد بسیار کمیابی است که خمینی به دفاع از همه‌ی اقشار اپوزیسیون، بدون حد و مرز، برمی‌خیزد. سخن خمینی در یک فصل پیشین مبنی بر دعوت از روحانیون برای همراهی با سایر فعالان سیاسی متوجه فعالان لیبرال اسلامی مخالف شاه بود. اشاره‌ی خمینی در اینجا به مخالفان با ”هر مسلکی“ طبیعتاً شامل کمونیست‌ها هم می‌شود. و تجربه‌ی زندگی سیاسی خمینی نشان داد که او تنها هنگامی که احساس خطر کند یا طرح بزرگتری برای کسب یا حفظ قدرت داشته باشد به چنین ترفندی چنگ می‌زند.

برای مثال، ده ماه پس از پیروزی انقلاب، در حالی که خمینی و هواداران‌اش سفارت آمریکا را اشغال کرده، و در سایه‌ی آن اقدام، از جمله قوانین مربوط به ولایت فقیه را در مجلس خبرگان به تصویب رسانده بودند، خمینی در بیانیه‌ای خطاب به مردم گفت:

من برای چندمین بار تکرار می‌کنم که در این امر حیاتی قشرهای ملت با هر مسلکی که دارند و با هر فکر سیاسی یا مذهبی که دارند لازم است وحدت خود را حفظ نموده و علیه جنایات بیشمار دولت امریکا موضعی خصمانه گرفته و اشکال تراشی و تفرقه اندازی که به سود دشمنان کشور ماست، نباشد.^{۲۲۷}

دو روز بعد، خمینی در بیانیه‌ای دیگر خواهان شرکت هر چه بیشتر مردم در فراندوم قانون اساسی جدید و رأی مثبت به آن شد.

بیش از دو هفته پس از آتش رکس، خمینی هشدار داد که ”در آینده‌ای دور یا نزدیک فرد یا افرادی را آورده تا اقرار کنند که در این رابطه دست داشته‌اند، این افراد یا مأموران و یا از بهترین و متدینترین افرادی هستند که برای کشتن آنان هیچ وسیله‌ای را بهتر از این نمی‌دانند.“^{۲۲۸} حکومت شاه در آن روزها کمونیست‌ها و مارکسیست‌های اسلامی را عامل آتش‌سوزی اعلام کرد، نه پیروان خمینی یا دیگر مؤمنان را، آن‌جور که خمینی ادعا می‌کند. این نگرانی‌اش شاید به دلیل در دام افتادن سید علی اندرزگو بوده باشد. او پس از تیر خوردن توسط مأموران بازداشت شد و خمینی از همان روزهای نخست نمی‌توانسته بداند او زنده است یا مرده. یا اینکه شاید خمینی گمان می‌برده دستگاه اطلاعاتی قوی شاه دیگر عاملان فاجعه را به زودی دستگیر خواهد کرد و داشته زمینه را برای رویارویی با این امر آماده می‌کرده.

خمینی در بیانیه‌اش درباره‌ی سینما رکس نوشته بود، ”آیا از این جنایت کسی جز شاه و بستگانش امید نفعی داشته‌اند؟ آیا تاکنون غیر از شاه که هرچند وقت یکبار دست به کشتار وحشیانه مردم می‌زند این قبیل صحنه‌ها را به وجود آورده است و یا خواهد آورد؟“^{۲۲۹} اینها دو معیار مناسب‌اند برای تشخیص اینکه چه کسی از میان آن دو تن، شاه یا خمینی، مسبب آتش‌سوزی رکس بوده. شمار مخالفان کشته‌شده در حکومت شاه در سنجش با دوران خمینی حتی به روایت پژوهشگران اسلامی هم بسیار ناچیز بوده. و اما در مورد معیار بعدی، یعنی رساندن

”نفع“، می‌توان به گفته‌ی حجت‌الاسلام موسوی تبریزی استناد کرد که می‌گوید مدتی پس از آتش‌سوزی رکس، ”امام پیام داده بود که شرکت نفت اعتصاب کند، بحث شد که چه کسی پیام حضرت امام را بخواند. به آقای پسندیده گفتم من به آبادان می‌روم و پیام را می‌خوانم. . . . من طی سخنرانی فرمایش امام را اعلام کردم و از همان روز اعتصاب شرکت نفت شروع شد.“^{۲۳۰}

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت در زمانی که سینما رکس به آتش کشیده شد خمینی هم مانند آیت‌الله نوری همدانی می‌دانسته دست چه کسانی در کار است.

پس از پیروزی انقلاب، خمینی تقریباً به طور روزانه در برابر گروه‌های مختلف مردم سخن می‌گفت که بیشتر بر گرد محکومیت جنایت‌های حکومت پیشین می‌گشت. اما در این سخنرانی‌ها کمترین اشاره‌ای به جنایت رکس نمی‌کرد. او در نخستین سالگرد آتش‌سوزی و روزهای پس و پیش آن نیز سخنرانی‌های بسیاری ایراد کرد، ولی حتی در آن روزها نیز هیچ حرفی از آن واقعه به میان نکشید.

در دوران پس از پیروزی انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی، رفتار خمینی در برابر پرونده‌ی سینما رکس درست مانند یک مجرم بود: از راه از میان برداشتن مقام‌های حکومت شاه (عاملی تهرانی، وزیر اطلاعات و ناصر مقدم، رئیس ساواک) که از واقعیات پرونده آگاه بودند توسط قاضیان‌اش؛ شرکت در وقت‌کشی در تعقیب پرونده، و شاید هم هدایت آن، رهاگذاشتن تکبعلی‌زاده از طریق رئیس دفترش، جواهر دوست؛ تماس با نماینده‌اش در آبادان آیت‌الله جمی برای جمع و جور قضیه و کنترل تکبعلی‌زاده؛ رد پیشنهاد قضاوت علی تهرانی و هماهنگی با بهشتی و قدوسی برای تعیین قاضی مطیع؛ و همین‌جور برخورد سرد و بی‌تفاوت با بازماندگان در نشستی که سرانجام با او داشتند. نگاهی ژرف‌تر به این مورد آخر شاید گویای بسیاری نکات باشد.

گفته شد که خمینی با خانواده‌های قربانیان رکس که به دیدارش رفته بودند بسیار سرد برخورد کرد. زنی که چند عضو خانواده‌اش در آتش سوخته بودند آن دیدار و پیامدهایش را چنین شرح می‌دهد:

۲۵ نفر بودیم، تولد حضرت رضا بود. همه دست آقا را بوسیدیم. گفتیم، ”ما قاتلان بچه‌هایمان را می‌خواهیم.“ گفت، ”خوب بروید.“ تا سه مرتبه گفتیم. گفت، ”بروید که رسیدگی می‌کنیم. به قدوسی می‌گویم به پرونده‌تان رسیدگی کند.“ تا حالا که نکرده‌اند. ما تا الآن چقدر تلگراف زده‌ایم، به دولت، به شورای انقلاب، به همه جا. جواب ما را نداده‌اند.^{۲۳۱}

در طول سال‌های پس از انقلاب، دیدار خمینی با خانواده‌های شهدای رویدادهای گوناگون پیوسته گرم‌ترین مجالس در میان دیدارهای او بود. در آن مجالس او معمولاً سخنرانی بلند و غرایبی ایراد می‌کرد که در آن ابتدا به ارزش والای شهید و شهادت در اسلام می‌پرداخت و بعد هم شروع می‌کرد به ابراز همدردی با خانواده‌ها و خاکساری در برابرشان و اینکه آنان شایسته‌ی تقدیری بیشتر بوده‌اند و او نتوانسته حق مطلب را ادا کند. خانواده‌ها هم تحت تأثیر حرف‌های او شروع می‌کردند به ناله و زاری. حالا، در این موقعیتی که مخاطبان حاضر در جلسه و بخشی از شنوندگان و بینندگان رادیو تلویزیون تلقین‌پذیر شده بودند، خمینی فرصت را مغتنم می‌شمرد و خط

سیاسی آینده‌اش را مطرح می‌کرد. برای مثال می‌گفت که علت بدبختی مردم کشور این است که گروه‌های سیاسی خرمن‌های کشاورزان و کارخانه‌ها را آتش می‌زنند. یا می‌گفت لیبرال‌ها چون نوکر آمریکا هستند نمی‌گذارند مؤمنان به مردم خدمت کنند. جمعیت متأثر از آن القانات هم ابراز آمادگی می‌کرد تا در راه منویات آن رهبر بزرگ و ریشه کنی کفار و منافقان جان بپوشاند.

در دیدار بازماندگان قربانیان سینما رکس ولی از این خبرها نبود. واکنش او مطابق الگوی دیگری بود – الگوی سکوت – که او به وقت لزوم به کار می‌گرفت، و شناخت آن به فهم مقاصد و نقشه‌های او یاری می‌رساند. کمتر از چهار ماه پیش از پیروزی انقلاب، استنباط یک خبرنگار درباره‌ی نتیجه‌ی مذاکرات رهبر جبهه‌ی ملی با خمینی چنین بود: ”حضرت آیت‌الله در خصوص مشورتهایی که به تازگی با نمایندگان جناح مخالف سیاسی ایران آغاز کرده‌اند رازدار باقی ماندند.“^{۲۳۲} نتیجه‌ی این مذاکرات، یعنی همراه شدن سنجابی با خمینی اهمیت بسیار داشت، زیرا این به معنای پذیرفته شدن رهبری خمینی از سوی بخش بزرگی از اقشار میانی جامعه و ضربه‌ای بزرگ به حکومت شاه بود. ولی با آنکه خمینی همه‌ی شرایط خود را به سنجابی تحمیل کرده و سنجابی چیز خاصی به جز پذیرش رهبری خمینی به دست نیاورده بود، خمینی در آن مصاحبه نمی‌خواست حتی نام سنجابی را به زبان بیاورد و رهبری بلامنازع خود را مخدوش کند.

هنگام پرواز خمینی به سوی ایران، خبرنگاری از او پرسید چه احساسی دارد. ”هیچی“، خمینی جواب گفت.^{۲۳۳} بعدها که باد انقلاب اسلامی خوابید، بسیاری این پاسخ را نشان بی‌احساسی او نسبت به ایران و مردمش دانستند. ولی او به هنگام پرواز و پس از نشستن بر خاک ایران خالی از احساس نبود. سخنان او در بهشت زهرا ساعاتی چند پس از نشستن بر خاک ایران بهترین گواه این امر است. در پس آن لحن خشن (من توی دهن این دولت می‌زنم) و کلام خودستایانه‌اش (شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم) احساسی نهفته بود که نمی‌خواست آن را باز گوید.

یک سال پس از پیروزی انقلاب، آیت‌الله‌العظمی حسن قمی به دیدار خمینی رفت تا اعتراض خود را به تقلب در انتخابات اعلام کند و نیز به اعلام دروغ رسانه‌ها که او خواستار شرکت و دادن رأی مثبت مردم در فراندوم قانون اساسی بوده است.^{۲۳۴} قمی در این دیدار همچنین خواستار تشکیل شورای مراجع به جای رهبری یک تن بر کشور بود. او واکنش خمینی را چنین دید: ”ایشان امکان صحبت خیلی نداشتند و غالباً در تمام بیان من سکوت می‌کردند.“^{۲۳۵}

آیت‌الله مهدی حائری یزدی می‌گوید در آغاز انقلاب به دیدار خمینی رفت و به او پیشنهاد داد، به جای ائتلاف وقت برای تصویب قانون اساسی جدید، قانون اساسی گذشته بدون سلطنت تأیید شود. او واکنش خمینی را چنین توصیف کرد:

ایشان هیچ حرفی نزدند تا یک یا چند دقیقه‌ای که گذشت. سکوت ایشان به من برخورد. . . . این سکوت چیزی بود که برای من بی‌سابقه بود. شاید روشی بود که در جریان انقلاب بر طبق مصلحت ایشان به کار می‌بردند. . . . بعد آمدم و دیدم نه، ابداً هیچ عکس‌العملی داده نشد و به هیچ‌وجه اعتنایی به این

پیشنهاد ما نشد. خوب، بعد فهمیدیم که ایشان یا اطرافیان ایشان یک نقشه‌های دیگری دارند. مسئله این نیست که بخواهند مملکت را اداره کنند، بلکه می‌خواهند ولایت فقیه درست کنند.^{۲۳۶}

سکوت خمینی در دیدار با سوتهدلان آبادان پوششی بود بر رازهایی که آنان خبری از آن نداشتند، و آن یکی دو جملهی برنده‌ای هم که به اکراه بر زبان راند واکنشی بود در میان تنگنا و نگرانی‌اش از کشف اسرار. رفتار خمینی در برابر پرونده‌ی رکس از آغاز تا پایان نشانگر آن است که او یا در تصمیم‌گیری برای ارتکاب آن جنایت شریک بوده، یا اینکه تصمیم‌گیرندگان و برنامه‌ریزان چنان به او نزدیک بوده‌اند که افشای‌شان می‌توانسته ضربه‌ای اساسی بر ادامه فرمان‌فرمایی او بر کشور بزند.

تسلیم حاکمیت

اگرچه حکومت اسلامی نمی‌توانست خواست‌های بست‌نشینان را برآورد، ادامه‌ی آن وضع هم برای رژیم امکان نداشت. بست‌نشینان نمی‌خواستند پس بنشینند، و خواست‌شان هم از چشم همگان بر حق می‌نمود. از این رو، حکومت در تکاپو افتاد تا راه برون‌رفتی بیابد. حجت‌الاسلام جمی، نماینده‌ی خمینی در آبادان و امام جمعه‌ی منصوب او در این شهر، در تاریخ دوم خرداد ۱۳۵۹ به دیدار خمینی شتافت و «گزارش منطقه را به عرض امام رساند و امام هم برای ایشان آرزوی موفقیت کردند».^{۲۳۷}

سپس زرگر دادستان آبادان (بازماندگان می‌گفتند او پیش از انقلاب مسؤول حزب رستاخیز در آبادان بوده) خبر داد که بازپرس ویژه وارد آبادان شده و به زودی دادگاه برگزار خواهد شد.^{۲۳۸}

از طریق رسانه‌های دولتی، برخی مقام‌های سابق شهری، که اکنون ظاهراً متهمان فراری سینما رکس بودند، به دادگاه فراخوانده شدند.^{۲۳۹} دادستانی انقلاب در بیانیه‌ای نوشت، «از بازماندگان محترم شهدای سینما رکس و خانواده متهمان پرونده و دیگر علاقمندان که مایل به حضور در جلسات دادگاه انقلاب اسلامی ویژه که به طور علنی برگزار می‌شود می‌باشند تقاضا می‌شود تا آخر وقت اداری ۵۹/۵/۱۴ با در دست داشتن شناسنامه» برای دریافت کارت شرکت در نشست‌های دادگاه به دادگستری بروند.^{۲۴۰}

این اعلامیه‌ی «برگزار می‌شود می‌باشند تقاضا می‌شود» به هر روی نشان می‌داد که قرار است دادگاهی برگزار شود، ولی نکته‌ی حیاتی در این مرحله این بود که چه کسانی قاضی و گرداننده‌ی آن باشند. آشکار بود که رژیم درخواست بازماندگان مبنی بر قضاوت علی‌تهرانی را نخواهد پذیرفت، زیرا این می‌توانست به معنای ضربه‌ای کاری بر پیکر حکومت اسلامی باشد.

قضاوت دادگاه به حجت‌الاسلام حسین موسوی تبریزی سپرده شد که حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی تبریز بود. او که اهل آذربایجان است توانسته بود در مسأله‌ی بسیار حساس سرکوب حزب خلق مسلمان که به آیت‌الله شریعتمداری نزدیک بود به گونه‌ای مؤثر اقدام و فرمان‌های اعدام بی‌شماری صادر کند.

موسوی تبریزی در مصاحبه‌ای که چند روز پس از پایان کار دادگاه انجام داد در مورد ویژگی‌های آن دادگاه و دادستان و قاضی گفت، «برای رسیدگی به این فاجعه بزرگ و تاریخی دادگاه ویژه‌ای لازم بود و دادستان متخصص و قاطع می‌خواست و قاضی شرع آن هم باید با تدبیر باشد».^{۲۴۱} به رغم این قضاوت موسوی تبریزی

درباره‌ی خویش، مصطفی آبکاشک درباره‌ی او می‌نویسد، ”خوشبختانه به علت عدم تجربه و دانش قضایی نتوانست از عهده حفظ همه اسرار این جنایت به نحو کامل برآید. لذا خیلی از مسائل فاش گردید.“^{۲۴۲} موسوی تبریزی سال‌ها بعد در مورد شیوه‌ی برگزیده‌شدن‌اش به کار قضاوت آن دادگاه می‌گوید:

آن زمان آقایان شهید دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور، قدوسی دادستان کل انقلاب و موسوی اردبیلی دادستان کل کشور بودند. . . . من آن موقع (شهریور ۵۹) نماینده مردم تبریز در مجلس بودم. پیش از آن یکی از قضات معروف انقلابی بودم. امام به ۳ نفر بیشتر حکم قضاوت ندادند که یکی از آن‌ها من بودم. اول آقای قدوسی و بعد شهید بهشتی آمدند و گفتند که چنین پرونده‌هایی داریم. بهشتی بر پرونده سینما رکس تاکید داشت و قدوسی هم می‌خواست پرونده رکس هم به من واگذار شود. می‌گفتند قاضی معتبری نمی‌توانیم پیدا کنیم، قضات دیگر جوانتر از من بودند. من گفتم نماینده مجلس هستم و نمی‌توانم قضاوت کنم، مگر اینکه راه حلی پیدا کنید. آن‌ها پیش امام رفتند و حکم گرفتند که من می‌توانم قضاوت کنم. امام گفته بود گرچه من نماینده مجلس هستم اما می‌توانم هفته‌ای دو روز در دادگاه‌ها نظارت داشته باشم. بنابراین در هفته یک روز به مجلس نمی‌رفتم، آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس هم در جریان بود و من غائب محسوب نمی‌شدم.^{۲۴۳}

همان‌جور که دیده می‌شود، ”امام“ و قوه‌ی قضاییه و قوه‌ی مقننه هماهنگ شده بودند و تصمیم داشتند به هر راهی شده موسوی تبریزی را به قضاوت دادگاه رکس برگمارند. قاضی شدن یک نماینده‌ی مجلس اما به معنای تداخل قوا و نقض قانون اساسی بود. این امر می‌توانست در آتمسفر نیمه‌آزاد آن دوران آغاز انقلاب اعتراض‌هایی را برانگیزد. از همین رو، شورای نگهبان منصوب خمینی هم به جرگه‌ی پشتیبانان قضاوت موسوی تبریزی پیوست: ”این موضوع در شورای نگهبان مطرح و اینطور تفسیر شد که شخصی که در استخدام قوه‌ای نیست و صرفاً نماینده مجلس است می‌تواند قضاوت کند.“^{۲۴۴}

موسوی تبریزی از جوان بودن قضات دیگر به عنوان مانعی بر راه برگزیده شدن‌شان به ریاست دادگاه رکس نام برد. ولی او خود در آن روزگار ۲۷ ساله بود، و گذشته از نداشتن و تحصیلات قضایی و تجربه‌ی کار اساسی در این زمینه، از این لحاظ سنی شایسته‌ی چنین پرونده‌ای نبود. اگر حتی قرار بود قاضی الزاماً روحانی باشد، علی‌تهرانی، با داشتن بیش از ۵۰ سال سن و تألیف‌های فراوان اسلامی، برای این کار بسیار لایقتر می‌نمود.

کادر حقوقی دادگاه را موسوی تبریزی و سه عنصر ناشناخته تشکیل می‌دادند. یکی از آنها مجتبی میرمهدی بود که هیچ آگاهی در مورد گذشته‌اش به آسانی یافت نمی‌شود.

فرد دوم ”بازپرس ویژه“ی دادگاه بود به نام حسین دادگر. ۴۰ روز پیش از برگزاری دادگاه رکس، رسانه‌های رسمی خبر دادند، ”یکی از قضات با سابقه تهران به سمت بازپرس ویژه پرونده تعیین و مشغول به کار شد.“^{۲۴۵} نام حسین دادگر در میان لیست حقوق‌دانانی دیده می‌شود که مدت کوتاهی پس از سفر روح‌الله خمینی به پاریس در نامه‌ای برای مسئولان حکومتی فرانسه نوشتند، ”آرزوهای مردم مبارز و وطن‌پرست و آزادیخواه

و ضد استعمار ایران در وجود ایشان متجسم شده است،^{۲۴۶} و خواستار دادن اجازه‌ی اقامت به او در این کشور شدند.^{۲۴۷} آنان در آن نامه به میزبانان اطمینان دادند، «ملت ایران فقط و فقط برای اجرای کامل قانون اساسی به پا خاسته‌اند. بنا بر این، ملت ایران از شما انتظار دارند در برابر این ملت و نماینده‌اش که اکنون در خانه شماست رفتاری در پیش گیرند که باز هم ایرانیان مانند گذشته از کشور شما با افتخار یاد کنند.»^{۲۴۸} (احتمالاً منظورشان احترام بوده، نه افتخار، چون برای مثال یک قاضی اسلامی می‌تواند به احکامی که او و هم‌مسلمانان‌اش صادر کرده‌اند افتخار کند، نه به احکامی صادر شده توسط قضاتی از مکان‌ها و با معیارهایی متفاوت).

بخشی از آن حقوق‌دانان امضاکننده‌ی آن نامه، ناآگاه از گذشته و رفتار خمینی، یقیناً به امید برقراری دموکراسی بیشتر در کشور پس از بازگشت خمینی به ایران آن نامه را نوشتند. ولی رفتار کسانی مانند حسین دادگر در روزگار پس از انقلاب نشان داد که آنان نیز مانند خمینی اعتقادی ندارند به مبانی قانون اساسی مشروطه که اقتباسی بود از قوانین اساسی کشورهای غربی و اصولی مانند حاکمیت ملی و استقلال سه قوه از یکدیگر در آن به رسمیت شناخته شده بود.

حسین دادگر در میان قضات کم‌شماری بود که روش‌های تند اسلامی را می‌پسندیدند، و به سمت بازپرس ویژه‌ی دادرسی انقلاب اسلامی برگزیده شده بود.

فعالترین و در همان حال مرموزترین عضو از عناصر چهارگانه‌ی مدیریت دادگاه رکس دادستان بود. در گزارش‌های رسمی که از نشست‌های دادگاه در رسانه‌ها چاپ شد، از این فرد تنها با نام نقیبی بدون بردن نام کوچک‌اش یاد شد.

مصطفی آبکاشک نوشت، «یکی از قضات ناشناس بعنوان دادستان دادگاه منصوب می‌شود.»^{۲۴۹} جست‌وجویی پیگیر در فضای مجازی برای یافتن پیوندی میان نام نقیبی و رکس یا نقیبی و قضاوت یا دادستانی هیچ سر نخ‌ی به جزئیاتی دیگر درباره‌ی این فرد اسرارآمیز به دست نمی‌دهد. به نظر می‌آید خود او می‌خواهد ماهیت‌اش را پنهان نگاه دارد.

در خبری که نزدیک ۴۰ روز پیش از برگزاری دادگاه در رسانه‌ها در مورد این دادگاه نوشته شد، آمده بود که از طرف دادستانی کل انقلاب فردی به نام سید حسن نقی‌جی دادستانی دادگاه رکس را بر عهده خواهد داشت.^{۲۵۰} و جست‌وجویی درباره‌ی این نام نیز راه به جایی نمی‌برد.

آگهی‌هایی هم که در زمان پیش از برگزاری دادگاه به منظورهای گوناگون منتشر شده فقط عنوان «دادستان ویژه سینما رکس آبادان» را در پای خود دارد، به غیر از یک نمونه که تنها سر نخ گشودن این گره پیچیده است، سرخی که شاید دارنده‌ی آن کلاف سردرگم ناخواسته و سهل‌انگارانه در دست کاوشگران آینده نهاده.

نزدیک به یک ماه پیش از برگزاری دادگاه آتش‌سوزی، بیانیه‌ای با عنوان «۳۲ متهم سینما رکس» در روزنامه‌ی *اطلاعات* منتشر شد که در زیرش آمده بود، «دادستان انقلاب اسلامی ویژه سینما رکس آبادان سید حسین نقیبی.»^{۲۵۱} سال‌ها پس از آن روزگار، موسوی تبریزی در مصاحبه‌ای درباره‌ی دادگاه سینما رکس گفت، «پیش از برگزاری دادگاه دادستانی از تهران به آبادان رفت که از قضات دوره شاه بود.»^{۲۵۲} پس یک سر نخ دیگر آن کلاف این است که سید حسین نقیبی از قضات زمان شاه بوده.

از سید حسین نقیبی دو مصاحبه موجود است که تنها در یکی از آنها به گذشته‌اش در کار قضاوت می‌پردازد.^{۲۵۳} در آن مصاحبه، که سه دهه پس از دادگاه رکس انجام داده، او کوچکترین اشاره‌ای به آن دادگاه نمی‌کند، ولی از روی شواهد گوناگون می‌توان دریافت که این همان “دادستان ویژه”ی دادگاه سینما رکس است. سید حسین نقیبی در این مصاحبه می‌گوید در آستانه‌ی انقلاب ۲۸ ساله بوده و سپس در سوابق مبارزاتی‌اش با افتخار شرح می‌دهد که در سال پیش از انقلاب پرونده‌ی سوء استفاده‌ی مالی اشرف خواهر شاه را بررسی کرده. توضیح او در ادامه‌ی گفت‌وگو مبنی بر اینکه وزیر دادگستری وقت او را در پیگیری پرونده تشویق کرده خود گویاست که در آن روزگار انجام چنین کاری دلاوری خاصی نمی‌طلبیده و هر تازه‌رازم‌رسیده‌ای می‌توانسته هزاران داعیه در سر داشته باشد.

سید حسین نقیبی می‌گوید چند روز پیش از پیروزی انقلاب نخستین قاضی بود که به دادگستری رفت و با کمیته‌های اسلامی نوپدید تماس گرفت و به آنها خبر داد آماده‌ی همکاری است. می‌گوید از آن روزها “خاطرات شیرینی” دارد.^{۲۵۴} عشق به محاکمه در خط اسلام و ملایان سبب شد او از همان آغاز و پیش از تشکیل دادگاه‌های انقلاب نخستین کادر قضایی مطلوب خمینی باشد و با شوقی بی‌مانند کارش را پی بگیرد:

ما به زندان قصر رفتیم، آقای خلخالی در آنجا بودند و مقداری آشنا شدیم و موقع ظهر دوستان گفتند وقت تمام شده و به منزل برویم. من ماندم و همین ماندن چندین ماه ادامه پیدا کرد و در این چند ماه من تنها دو بار از زندان قصر خارج شدم. در ۵ تا ۶ ماهی که آنجا را اداره می‌کردم همان جا می‌خوابیدم و سبب شد که تدبیر کار به دست بنده واقع شود. . . . حتی مکانی برای خوابیدن هم نبود. يك ميز فلزی داشتیم که من پتوی سربازی روی میز می‌انداختم و شب‌ها یکی، دو ساعت می‌خوابیدم.^{۲۵۵}

سید حسین نقیبی توضیح می‌دهد که آیت‌الله بهشتی به او پیشنهاد کرده پست دادستانی انقلاب مرکز را بر عهده بگیرد، ولی او ترجیح داد کس دیگری آن مقام را بپذیرد، و بعد هم آیت‌الله احمد آذری قمی به این مسؤولیت برگزیده شد. نقیبی اما همه کاره‌ی دادستانی انقلاب مرکز بود. می‌گوید حتی پیش از تعیین دادستان کل انقلاب، “به عنوان دادستان انقلاب مرکز همه کشور را با کمک دوستانی که آمده بودند در این قسمت اداره می‌کردیم.” پس از تعیین هادوی به عنوان دادستان کل انقلاب، سید حسین نقیبی با او به این علت که “معتدل” است اختلاف پیدا کرد.^{۲۵۶}

سید حسین نقیبی در مورد حجم بالای پرونده‌ها و شیوه‌ی کارش می‌گوید: “قابل شمارش و حساب نبود، رسیدگی‌های سنگین در شرایطی که هیچ مرجعی نبود که به ما اطلاعاتی دهد. به طور مثال اگر می‌خواستیم به کار وزیری رسیدگی کنیم ضمن اینکه اسناد را جست‌وجو می‌کردیم بیشتر بر مبنای اطلاعاتی که خود داشتیم تحقیقات را هدایت می‌کردیم و به سوال، جواب و محاکمه می‌رسیدیم.”^{۲۵۷}

او بر پایه‌ی اسنادی که ”خود داشته،“ بهر نمونه، فرخرو پارسا و محمدرضا عاملی، که حتی بنا بر کیفرخواست دادستانی هم مرتکب هیچ جرمی نشده بودند، و هزاران تن دیگر را اعدام کرد.

در مورد سیستم دادگستری در زمان شاه، سید حسین نقیبی می‌گوید، ”آن موقع سیستم می‌خواست که قاضی مقتدر و مستقل داشته باشد. قضات حرف‌شنو هم خیلی کم داشتیم. . . . شاه به جایی رسید و اعتقاد پیدا کرد آنچه قوه قضاییه آن روز می‌گفت درست بوده است و باید مملکت با قانون اساسی و عدالت قضایی اداره شود.“ در همان حال، او درباره‌ی کسی که استقلال قوه قضاییه را نابود کرد و آن را بازیچه‌ی دست ولی فقیه قرار داد، می‌گوید، ”دکتر بهشتی که به حق او را بنیان‌گذار قوه قضاییه تلقی می‌کنند دو خصلت اساسی داشتند که در خصایل انبیا است و از خصایلی است که در فلسفه بعثت و نبوت گفته‌اند و آن تعلیم و تزکیه بود.“ فهم آنچه سید حسین نقیبی می‌گوید برای انسان‌های خردمند چندان ساده نیست.

اگرچه سید حسین نقیبی در گفت‌وگویش هیچ سخنی درباره‌ی دادگاه رکس نمی‌گوید، ولی شرح او از زمینه و شیوه‌ی کارش پرده‌ها را کنار می‌زند:

بعد که من استعفا کردم و برگشتم به دادگستری مرحوم آقای دکتر بهشتی من را در دفتر خود مأمور کردند و ابلاغ بازرس ویژه را به من دادند. در بسیاری از کارها دستوراتی داشتند ما بررسی می‌کردیم و نظرم را عرض می‌کردیم یا گزارشی می‌دادیم یا کاری را آماده می‌کردیم یا اگر مشکلی بود حل می‌کردیم. در يك شهرستانی اگر مسائلی بود، من را می‌فرستادند به طور معمول در معیت یکی از علما یا به تنهایی سعی می‌کردم مسایل را حل و فصل کنم و کار را به قاعده و سامانی بیاورم و گزارش را خدمتشان عرض کنم. . . .

طبق آن آیین‌نامه که شاید پیشنهاددهنده این ماده‌اش خودم بودم که هر دادگاه يك حقوقدان، يك رئیس دادگاه که حاکم شرع باشد و يك معتمد از بین مردم باید داشته باشد.

دادگاه‌های ما با حضور این سه نفر به‌علاوه دادستان تشکیل می‌شد و حکام شرع که در آن موقع رفتیم از خدمت امام(ره) تقاضا کردیم و ابلاغ گرفتند همین آقایان که از جمله آقای گیلانی، جنتی، خلخالی، آقای آذری قمی، آقای موسوی تبریزی بودند و زحمت می‌کشیدند و احکام را صادر می‌کردند.

تا جایی که از رسانه‌ها به آگاهی همگان رسیده، در دادگاه‌های انقلاب هرگز از عنصری که نقیبی ”معتمد مردم“ می‌خواندش خبری نبوده، و از این دادگاه‌ها به جز صدای گردانندگان دادگاه، که همیشه طرفدار حکومت اسلامی‌اند، از یک طرف و صدای متهم مرعوب از سوی دیگر، هیچ صدای دیگری شنیده نشده.

سید حسین نقیبی کوشش بسیار می‌کرد تا آن زمان نام‌اش در رسانه‌ها پخش نشود. او همچنین در این مصاحبه می‌گوید از تلویزیون خواسته بود، ”چهره ما را نگیرند.“ همه‌ی این پنهانکاری‌ها نشان می‌دهد که او از کار خود شرم دارد و می‌خواهد از کیفری احتمالی هم تا جای ممکن بگریزد. ولی به راستی تنها همان یک بیانیهِ دادستانی

ویژه‌ی پرونده‌ی سینما رکس، که نام سید حسین نقیبی را در هفتم مرداد ۱۳۵۹ در پای خود دارد، کافی است تا اگر روزی دادگاهی عادلانه برای جنایت رکس برگزار شود، او را به اشد مجازات محکوم کند.
در آن بیانیه‌ی دادستانی آمده:

بنام خدا. بدین وسیله از عموم هموطنان ارجمند و خصوصاً از اهالی محترم آبادان تقاضا می‌شود چنانچه هر گونه شکایت، شهادت و مدارکی در مورد نامبردگان ذیل دارند به منظور تکمیل رسیدگی‌های انجام شده در اختیار دفتر این دادستانی قرار دهند. اسامی این عده به این شرح است: . . .
دادستان انقلاب اسلامی ویژه سینما رکس آبادان، سید حسین نقیبی.^{۲۵۸}

سپس نام ۳۲ تن آمده است که دادگاه بعداً نتوانست درستی اتهام هیچ‌کدامشان را ثابت کند. نکته‌ی مهم در این میان این است که در آن بیانیه نام متهم اصلی، یعنی حسین تکبعلی‌زاده، وجود ندارد. معنای این امر تنها یکی از این دو احتمال می‌تواند باشد: سید حسین نقیبی و گردانندگان دیگر دادگاه می‌خواسته‌اند با تکبعلی‌زاده به توافق برسند و او را از شرکت در دادگاه بازدارند، یا اینکه نقیبی و برادرانش نمی‌خواسته‌اند مردم و بازماندگان آگاهی‌های خود را به دادگاه بدهند. نتیجه‌ی این هر دو احتمال این است که نقیبی و گردانندگان دیگر دادگاه از پیش تصمیم گرفته بودند شماری انسان را، اگرچه بی‌گناه، سخت مجازات کنند تا مردم خرسند شوند و سر و صدا بخوابد. احتمال اینکه دادستانی یا روزنامه به سهو نام متهم ردیف اول را از قلم انداخته باشد وجود ندارد، زیرا این اشتباه احتمالی بزرگ در شماره‌های دیگر روزنامه تصحیح نشده.

در آن هنگام در آبادان شایع بود که چهار تن سینما رکس را آتش زده‌اند، که سه تن در آتش سوخته و یک تن، یعنی تکبعلی‌زاده، در زندان به سر می‌برد. در نشست‌های دادگاه نیز صحت این روایت تأیید شد. اگر دادستان قصد کشف حقیقت را داشت، می‌باید در بیانیه‌اش نام آن سه تن را هم ذکر می‌کرد تا کسانی که آگاهی‌هایی در موردشان دارند آن را در اختیار دادستانی قرار بدهند. اگرچه آن سه تن به ظاهر مرده بودند، داشتن آگاهی‌های بیشتر درباره‌شان می‌توانست تصویر درستتری از فاجعه به دست بدهد.

اسدالله مبشری، نخستین وزیر دادگستری پس از انقلاب، اعتقاد دارد عامل خشونت‌های آغاز انقلاب یکی دو تن عقده‌ای و فرصت‌طلب بوده‌اند (نام‌شان را به یاد نمی‌آورد) که در وصف‌شان می‌گوید، «یک عده‌ای بودند که من بعد آنجا برخوردم، با آنها آشنا نبودم، و حس کردم که اینها اصلاً خونخوار هستند . . . یکی دوتایشان از وکلا بودند، جوانهای انقلابی نبودند.»^{۲۵۹} مبشری می‌گوید این افراد چنین استدلال می‌کردند: «مردم خون دادند، خون می‌خواهند.»^{۲۶۰} و سید حسین نقیبی در مصاحبه‌اش چنین استدلال می‌کند: «دوستانی که می‌گویند چرا مردم را اعدام کرده‌اید؟ اگر ما اعدام نمی‌کردیم مردم آنها را می‌گرفتند. مردم می‌خواستند امام هم به عنوان رهبر مردم و هم به عنوان مجتهد جامع‌الشرایط صلاح دانستند که محاکمه انجام شود. عده‌ای هم این کار را کردند.» مبشری می‌گوید اعدام‌ها با سختترین شکنجه‌ها همراه بود؛ به جای تیر زدن به قلب متهمان، دستگاه تناسلی و لگن خاصره‌شان را نشانه می‌گرفتند.^{۲۶۱} او خبر زجر کشی متهمان را به خمینی رسانده و در جواب شنیده بود،

”غرض این است.“^{۲۶۲} یعنی اینکه از نگاه خمینی یکی از اهداف انقلاب ارتکاب چنین رفتاری بوده. مبشری همچنین به چاپ عکس تیرخورده‌ی اعدام‌شدگان در روزنامه‌ها اعتراض کرد.^{۲۶۳} بنا بر سخن مبشری، بهشتی هم با آن روش‌ها و اعدام‌ها موافق بوده.^{۲۶۴} این شاید یک دلیل ارادت وصف ناپذیر سید حسین نقی‌بی نسبت به بهشتی باشد. نقی‌بی خود تفسیری عارفانه از تأثیری که از شخصیت بهشتی پذیرفته دارد: ”زیبایی‌ای که در روح ایشان بود در ما اثر گذاشت.“^{۲۶۵}

به یقین سید حسین نقی‌بی مرتکب بخشی از جنایاتی است که به اسم خلخال و دیگر قاضیان اسلامی ثبت شده.

دلیل اینکه بازماندگان قربانیان آتش‌سوزی رکس خواستار اعزام بازپرسی ویژه جهت تشکیل و تکمیل پرونده‌ی آن فاجعه شدند این بود که دیگر به قول‌های پیاپی و بی‌اساس مسؤولان حکومت اسلامی درباره‌ی اینکه پرونده به زودی بررسی خواهد شد اعتمادی نداشتند. آنان هرگز با خبر نشدند که فردی که نخست به عنوان یکی از دو بازپرس ویژه برای تکمیل پرونده به آبادان آمد و بعد هم دادستانی دادگاه را بر عهده گرفت نامناسب‌ترین گزینه برای آنان است. اگر از نگاه حکومت اسلامی به قضیه نگریسته شود، گردانندگان دادگاه رکس مناسب‌ترین انتخاب بودند.

بازماندگان برای پیش‌برد خواست‌هایشان همچنان بست نشسته بودند. آنان هنگامی دریافتند رژیم می‌کوشد حرکت‌شان را خاموش کند و ندای نبردشان به گوش مردم کشور نمی‌رسد، خواستار شدند که دادگاه رکس در تهران برگزار شود. این خواست‌شان چندان هم غیر منطقی نمی‌نمود، زیرا حکومت تا آن زمان یک بار پرونده را به اهواز برده و پس از آن هم بنا به دلایلی دوباره به آبادان برگردانیده بود.^{۲۶۶} آیت‌الله علی قدوسی دادستان انقلاب کل کشور این درخواست را قاطعانه رد کرد.^{۲۶۷}

قدوسی درباره‌ی بست‌نشینان گفت:

گروه‌های مختلف تبلیغات می‌کردند که باصطلاح بگویند دستگاه فعلی خودش تعهد دارد که این محاکمه را بعقب بیاورد و لذا بهمین دلایل مدتی تحصن کردند و طبق اطلاعاتی که ما داشتیم اکثراً متحصنین از خانواده شهدا نبودند بلکه اکثراً از گروه‌های دیگری بودند که به آنها ملحق شده بودند و این مسئله را در پی هدف‌های خود دامن می‌زدند.^{۲۶۸}

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم در بیانیه‌ای نوشت که تنها ”چند پیرزن“ در میان بست‌نشینان جزو بازماندگان اند و بقیه وابستگان گروه‌های سیاسی مخالف‌اند.^{۲۶۹} ”

بست‌نشینان البته بارها این اتهام مسؤولان حکومت اسلامی را رد کردند و دلیل ادامه‌ی تحصن‌شان را نیز بی‌توجهی حکومت به خواست‌هایشان در پیگیری پرونده‌ی آتش‌سوزی برشمردند. ولی، از سویی دیگر، مردم و گروه‌های سیاسی این حق را داشتند که از خواست‌های بازماندگان پشتیبانی کنند، همان‌جور که دو سال پیش از آن گروه‌های گوناگون مخالف حکومت وقت، و در رأس‌شان ملایان، خود را دوستدار دل‌سوخته‌ی قربانیان و

بازماندگان رکس نشان می‌دادند. ملایان، که خود در آن دوران نوحه‌ها خوانده، اشک‌ها ریخته و مبالغه‌ها کرده بودند، اکنون نمی‌خواستند حتی اجازه‌ی واکنشی معقول را، به گروه‌های سیاسی که هیچ، حتی به خود بازماندگان هم بدهند!

در واقع، ده روز پس از آتش‌سوزی، ”جعفر سازش‌پدري که ۵ فرزند ۱۳ تا ۲۵ ساله خود را در جریان آتش‌سوزی سینما رکس آبادان از دست داده است از سوی کلیه خانواده‌های داغ‌دیده و بازماندگان ۳۷۷ قربانی فاجعه به عنوان نماینده انتخاب شد تا در تهران به حضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب شود.“^{۲۷۰} به سخنی دیگر، در حالی که بازماندگان روش‌های آشتی‌جویانه را برای پیشبرد خواست‌های‌شان در پیش گرفته بودند، آوندها روشی درست و وارونه‌ی آن در پیش گرفتند و در آبادان شعار ”مرگ بر شاه“ سر دادند. تا جایی نیز که همگان می‌دانند آیت‌الله خمینی، جمی، آیات دیگر یا خویشاوندان‌شان هم در سینما رکس نسوخته بودند. این جور انسان‌ها در آن روزگار سینما رفتن را از اساس گناه می‌دانستند.

البته جمی خود در گفت‌وگو با یک خبرنگار از دری دیگر وارد می‌شود:

من نگفتم که اینها گروه‌های سیاسی هستند. مطلبی را که می‌گفتم این بود که ما رهبری داریم و اطاعت از رهبر بر ما واجب است و ایشان هم در این موقعیت هر نوع تحصن را حرام دانسته‌اند. بنابراین در این مملکت تحصن در حال حاضر حرام است. البته من عرض کردم این بازماندگان شهدای سینما رکس حق دارند تشکیل دادگاه را تعقیب کنند. اما آیا برای رسیدن به این حق، حق دارند... امروز بعضی از گروه‌ها مسئله سینما رکس را بهانه قرار داده‌اند، حتی پنجشنبه‌ها بر سر مزار شهدا می‌روند و حرکاتی می‌کنند که روح شهدا را ناراحت می‌کنند و شعارهایی علیه اسلام می‌دهند.^{۲۷۱}

دغدغه‌ی جمی در مورد آزار ”روح شهدا“ بی‌مورد است. کسانی که در زمان شاه به سینما می‌رفتند از نظر اسلامیون انسان‌هایی منحرف و به تعبیر خمینی به ”فحشا“ کشیده شده بودند. مادری که پسرش در آتش رکس سوخته بود به پیکار گفت، هنگامی که بازماندگان در گورستان گرد آمده بودند و خواست‌های‌شان را باز می‌گفتند، کسانی که یقیناً از هواداران پر و پا قرص جمهوری اسلامی بودند به آنان طعنه می‌زدند، ”شما شهید ندارید،“ شهیدهای شما شهید نیستند، ”شهیدهای شما کمونیست هستند.“^{۲۷۲} نخستین اتهامی که مسلمانان مؤمن‌نثار کمونیست‌ها کرده‌اند همیشه این بوده که آنها به خدا اعتقاد ندارند؛ فعالان کمونیست اعدام‌شده در جمهوری اسلامی نه در گورستان عمومی، که در مکان‌هایی جدا، که اسلام‌گرایان آن را لعنت‌آباد می‌خوانند، به خاک سپرده شده‌اند. جمی در ادامه‌ی گفت‌وگو با خبرنگار مدعی شد هیچ‌گونه پیوندی با عوامل آتش‌سوزی رکس نداشته:

س: ”می‌دانیم شخصی به نام حسین تکبعلی‌زاده دستگیر می‌شود و پس از مدتی بعد از پیروزی انقلاب آزاد می‌شود علت آن چیست و شما چه اقدامی برای دستگیری ایشان کردید؟“
ج: ”این موضوع در رابطه با من نبوده. من روی تکبعلی‌زاده شناختی نداشتم. من الان می‌شنوم که دستگیر شده و آزاد شده است.“

س: ”می‌دانیم که در شهر شایعات زیادی هست و یکی از آنها این است که نامه‌هایی از جیب حسین تکبعلی‌زاده پیدا کرده‌اند که در آن آمده ایشان نامه‌ای مبنی بر آمدن پیش شما گرفته. آیا ایشان پیش شما آمده است؟“

ج: ”من یادم نیست چنین شخصی پیش من آمده باشد. من گفتم که تکبعلی‌زاده را نمی‌شناسم.“

س: ”پس ایشان نزد شما نیامده است؟“

ج: ”یاد ندارم. . . .“

س: ”آیا زمانی که مردم متحصن بودند شما رفتید پیش آنها تا ببینید خواست آنها چیست؟“

ج: ”یکبار با آقای آذری قمی رفتیم.“^{۲۷۳}

درباره‌ی سفر آیت‌الله احمد آذری قمی به خوزستان و بررسی مسایل قضایی آن استان (این سفرها همیشه با دستور خمینی انجام می‌شد)، روزنامه‌ی *اطلاعات* خبری پخش کرد، ولی کمترین اشاره‌ای به دخالت او در پرونده‌ی رکس نشد.^{۲۷۴} روزنامه‌ی *کیهان* از زبان آذری قمی در آن سفر نوشت، ”ما پیش از تحصن خانواده‌های بازماندگان اعلام کردیم که چنانچه اهالی آبادان اطلاعی از جریان سینما رکس دارند مراتب را به دادسرای انقلاب اعلام کنند و در حال حاضر دادستان انقلاب اسلامی آبادان اعزام یک بازپرس فنی نموده و ما نیز مشغول تحقیقات در این زمینه هستیم.“^{۲۷۵} در روزنامه‌ی *پیکار* ولی آمده بود که اوپاش اسلامی عکس‌های قربانیان آتش‌سوزی را پاره کرده‌اند و آذری قمی به بازماندگان گفته شما ”استفراغ رژیم گذشته“ هستید.^{۲۷۶} بر اساس این گفته‌ی این نماینده‌ی خمینی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که، چون شاه بخشی از ”استفراغ“ خود را آتش زده بود، خمینی و یارانش این اقدام را ضدّ اسلام شمردند، خشمگین شدند، بیانیه در محکومیت آن بیرون دادند، مردم را به جنبش بیشتر فرا خواند و ”انقلاب مقدس اسلامی“ را به پیروزی رساندند.

تنها بخشی از بازماندگان برای دریافت کارت شرکت در نشست‌های دادگاه به مقام‌های مسؤول مراجعه کردند. نظر بخشی دیگر از بازماندگان چنین بود: ”این دادگاه فرمایشی است و ما شرکت نمی‌کنیم. خواست ما برای این دادگاه یکی این بود که شیخ علی تهرانی به این مسأله رسیدگی کند و دیگر آنکه این دادگاه مستقیماً از رادیو تلویزیون سراسری پخش شود.“^{۲۷۷} شاید اگر بازماندگان چیزی از سابقه و ماهیت سید حسین نقیبی می‌دانستند در برابر آن دادگاه واکنش سختتری از خود نشان می‌دادند.

از آنجا که قرار بود گزارش‌هایی از نشست‌های دادگاه در رسانه‌های کشور چاپ شود، ادامه‌ی بست و افشاگری بازماندگان می‌توانست ضربه‌ای سخت بر حکومت باشد. از این رو، سپاه پاسداران آبادان وارد عملیاتی شد که شرح‌اش از زبان یکی از مسؤولان آن چنین است:

امام جمعه در نماز جمعه خواست که به تحصن خود پایان دهند، چرا که اگر اینها بازماندگان سینما رکس هستند به خواست آنها رسیدگی شده و حاکم شرع پیش آنها رفت تا از آنها بخواهد به تحصن خود خاتمه دهند و چون روز در مرکز شهر شلوغ بود و افراد اینها هم دور و بر جمع بودند خودبخود ایجاد درگیری می‌کرد. این بود که شب را انتخاب کردیم و همراه حاکم شرع به دارائی رفتیم. در را به روی ما

باز نکردند و گفتند ما صحبتی نداریم. یکی از برادرها از بالای در به داخل رفت و در را باز کرد. آنها شروع به جنجال و هیاهو به راه انداختن کردند. . . . بسیاری از افراد بازمانده نبودند و در یک رابطه سیاسی آنجا بودند و بسیاری از افراد آنها شروع به فحاشی و هتاک به انقلاب و به رهبری [کردند]، و ما برای جلوگیری از این درگیری‌ها آنها را سوار ماشین کرده و در محل‌شان پیاده کردیم و خود در اداره دارایی مستقر شدیم.^{۲۷۸}

روز بعد، بازماندگان هنوز پیگیر خواست‌های‌شان بودند:

در پی اخراج این گروه از اداره دارایی، ساعت ۹ صبح شنبه متحصنین مجدداً به مقابل محل اداره دارایی آمده و به طور نشسته به تحصن خود ادامه دادند که بعد گروهی به طرفداری و گروهی دیگر به مخالفت با متحصنین به دادن شعار و پرتاب سنگ بسوی یکدیگر پرداختند. این درگیری نیم‌ساعت به طول انجامید و چند تن نیز زخمی شدند. درگیری به مداخله سپاه پاسداران و شلیک گاز اشک‌آور پایان گرفت.^{۲۷۹}

درست پیش از برگزاری دادگاه، دادسرای انقلاب اسلامی آبادان و خرمشهر با صدور بیانیه‌ای فعالیت چند گروه سیاسی از جمله مجاهدین خلق، فداییان خلق، پیکار و حزب توده را در این دو شهر «تا تعیین تکلیف آنان از سوی مجلس شورای اسلامی» ممنوع اعلام کرد.^{۲۸۰} حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای در پاسخ پرسشی درباره‌ی علت این اقدام خلاف قانون اساسی گفت این دستور به علت «شرایط ویژه» صادر شده.^{۲۸۱} فعالیت گروه‌های مخالف تا پیش از آن هم در هیچ جای کشور آزاد نبود، ولی صدور این حکم به راستی که نشان می‌داد که در آبادان «شرایط ویژه» برقرار است. تأیید رفسنجانی بار دیگر هماهنگی عناصر حکومت را در رویارویی با پرونده‌ی رکس به نمایش می‌گذاشت.

موسوی تبریزی می‌گوید، «کمیته محلی خوزستان که آقای علی فلاحیان رئیس آن بود با ما همکاری کرد و دادگاه هم بخوبی برگزار شد و خانواده شهدا هم خیلی راضی بودند و سوء استفاده دیگران کم شد.»^{۲۸۲} او طرفداران برگزاری دادگاه را چنین برمی‌شمارد:

در مجموع بعد از پیروزی انقلاب ۳ طیف پیگیر پرونده سینما رکس بودند. یکی خانواده‌های شهدا و داغدارها که خواستار مجازات عاملین آتش‌سوزی سینما رکس بودند. آن‌ها چند وقت یکبار تظاهرات می‌کردند و می‌خواستند دادگاه رکس برگزار شود. طیف دوم چپی‌هایی بودند که تحریک می‌کردند. گروه سوم طرفداران شاه بودند که ادعا می‌کردند آتش‌سوزی رکس کار خودشان (انقلابی‌ها) بوده و گرنه به پرونده رسیدگی می‌کردند. من هم معتقدم که به این پرونده باید زودتر رسیدگی می‌شد.^{۲۸۳}

حتی از سخنان موسوی تبریزی هم می‌توان دریافت که حکومت جمهوری اسلامی و هواداران‌اش – منهای خود او – جزو آن چند دسته‌ی خواهان برگزاری دادگاه رکس نبوده‌اند. البته طرفداران رژیم شاه در آن روزگار

امکان ابراز نظر نمی‌یافتند و این استنباطی است که موسوی تبریزی در ذهن خود داشته یا بعداً به آن رسیده. این سخنان او به راستی نامطمئنی و بدبینی مسؤولان حکومت اسلامی را درباره‌ی سرانجام کار دادگاه رکس به نمایش می‌گذارد.

سید حسین نقیبی سخنانی به زبان آورد تا مخاطب را گیج کند، ولی نگرانی‌اش هم را نشان می‌داد. بخشی از آن سخنان درست و بخشی دیگر بی‌پایه و هذیان‌آلود بود:

عاقبت دادگاه را من زیاد خوش نمی‌بینم چرا که آنطور که در این مدت دریافتم گروه‌های مختلف نظرهای مختلفی راجع به این واقعه دارند. عده‌ای رژیم سابق را مقصر می‌دانند که نظر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران است و عده‌ای گروه‌های خاص سیاسی را مقصر می‌دانند و عده‌ای گروه‌هایی از مخالفین فعلی حکومت را مقصر می‌دانند و بعضی تراکتها که من از طرف متحصنین دیده‌ام باصطلاح خودشان هیأت حاکمه فعلی را مقصر می‌دانند و عده‌ای نیز این کار را اتفاقی می‌دانند و می‌گویند که ۲ یا چند نفر اتفاقی این کار را انجام داده‌اند. بنابراین از طرف دیگر باز خانواده‌های متهمین که در بازداشت و تحت تعقیب هستند اصولاً هیچ تقصیری را متوجه نمی‌بینند. بنابراین هر تصمیمی را که دادگاه بگیرد مورد اعتراض یک طبقه و قشر و گروه قرار خواهد گرفت.^{۲۸۴}

نقیبی در رد این اتهام که حکومت نمی‌خواهد پرونده را پی بگیرد گفت او در اسفند ۱۳۵۷ در دادستانی انقلاب بوده و حکم ممنوع‌الخروج بودن تیمسار رزمی را خودش نوشته.^{۲۸۵} به مردم اطمینان داد، «البته بارها گفته‌ام و باز هم می‌گویم که ما هیچ ارتباطی با هیأت حاکمه به آن شکل که گروه‌ها مطرح کرده‌اند نداریم. بنده نه وزیرم نه وکیل نه ارتباطی دارم و فقط یک کار قضایی و بی‌طرف خواهم کرد.»^{۲۸۶} در ادامه‌ی سخن‌اش، اما نتوانست پشتیبانی‌اش را از حکومت پنهان کند و، به این ترتیب، ادعای بی‌طرفی‌اش را زیر پا گذاشت: «این دستگاهی که الآن در حال حکومت است هیچ قصد و غرضی ندارد.»^{۲۸۷}

سپاه پاسداران هم اعلام کرد، «گروهی از عناصر خائن که در آتش‌سوزی سینما رکس دست داشتند قصد ایجاد اخلال و آشوب در شهر آبادان را دارند.»^{۲۸۸} از این بیانیه می‌توان دریافت که عوامل «خائن» آتش‌سوزی هنوز شناسایی و دستگیر نشده بودند؛ آن عواملی که در دادگاهی که همان روز انتشار این بیانیه‌ی سپاه تشکیل شد قرار بوده محاکمه شوند عواملی ناخائن یا کمتر خائن بوده‌اند.

دادگاه

نخستین نشست دادگاه ویژه‌ی پرونده‌ی آتش‌سوزی سینما رکس در صبح روز سوم شهریور ۱۳۵۹، دو سال و چند روز پس از فاجعه‌ی آتش‌سوزی، در سالن سینما تاج سابق برگزار شد. در نشست‌های دادگاه نزدیک هفتصد تن تماشاگر شامل بخش‌هایی از اعضای خانواده‌های بازماندگان و نیز مسئولان و اعضای از نهادهای اسلامی حکومتی حضور داشتند. کادر قضایی دادگاه شامل چهار تن می‌شد و از هیأت منصفه هم خبری نبود. گردانندگان این دادگاه نیز، مانند دادگاه‌های دیگر جمهوری اسلامی، همگی از طرفداران بی‌چون‌وچرای حکومت بودند. موسوی تبریزی سال‌ها بعد، در روزگاری که اصلاح‌طلب شده بود، در باره‌ی آن دادگاه گفت، ”متهمان از حق داشتن وکیل برخوردار بودند.“^{۲۸۹} این در حالی است که در هیچ‌یک از نشست‌های آن دادگاه هرگز سخنی یا نامی از هیچ وکیلی شنیده نشد.

او در گفت‌وگویی با رسانه‌ها در همان روزهای دادگاه گفت، ”الحمدالله با تشکیل این دادگاه علنی که با حضور تمام خبرنگاران رسانه‌ها از تمام گروه‌ها و حتی خبرنگاران گروه‌های مخالف و تلویزیون هم از اول تا آخر دادگاه را بدون کم و کاست ضبط کرد بالاخره تمام حقیقت برای مردم کشف شد.“^{۲۹۰} همان‌جور که گفته شد، فعالیت گروه‌های سیاسی مخالف حکومت چند روز پیش از برگزاری دادگاه رکس در شهر آبادان به طور کامل ممنوع گردید. موسوی تبریزی از سخاوت‌مندی‌ای سخن گفته که خمینی‌گرایان هرگز بهره‌ای از آن نداشته‌اند. او در مصاحبه‌ای که سال‌ها بعد انجام داد در مورد وجود خبرنگاران در آن دادگاه از آنچه سال‌ها پیش گفته نیز فراتر رفته مدعی گشت، ”دادگاه سینما رکس بهترین دادگاه بعد از انقلاب از نظر حضور جمعیت و خبرنگاران داخلی و خارجی بود.“^{۲۹۱} او در مورد آن خبرنگاران خارجی که تا آن زمان هیچکس آنها را ندیده بود تا چیزی درباره‌شان بنویسد بیشتر توضیح داد، ”خبرنگارانی از ژاپن، الجزایر و آلمان در دادگاه حاضر بودند.“^{۲۹۲}

بخش‌هایی گزینشی از نشست‌های دادگاه با تأخیری چندروزه از تلویزیون محلی آبادان پخش می‌شد. این در واقع برآورده‌شدن ناقص یکی از خواست‌های بازماندگان بست‌نشین بود. در آن روزگار دستگاه ضبط ویدئو چند سالی بود که در بازار وجود داشت، ولی تاکنون شنیده نشده کسی آن برنامه‌ها را ضبط و ذخیره کرده باشد. اصل نوارها از همه‌ی نشست‌ها هنوز می‌تواند در بایگانی تلویزیون محلی وجود داشته باشد. دو روزنامه‌ی اصلی کشور یعنی *کیهان* و *اطلاعات* گزارش‌هایی از نشست‌های دادگاه منتشر می‌کردند. همان‌جور که پیشتر هم گفته

شد، گزارش‌های روزنامه‌ی کیهان، که در آن روزگار خمینی‌گرایان هنوز به طور کامل بر آن چیره نبودند، مفصلتر بود و گاه نکاتی علیه اسلام‌یون را نیز در بر داشت. سازمان پیکار یا گروه‌های دیگر اپوزیسیون گزارش‌های مستقلی از نشست‌های دادگاه بر اساس شنیده‌های تماشاگران تهیه نکردند تا کامل‌کننده‌ی گزارش رسمی باشد، و برای مثال دست کم واکنش‌های بازماندگان و مردم آبادان را در برابر رویدادهای دادگاه پژواک دهد. گذشته از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، سال‌ها بعد مقاله‌ها و مصاحبه‌هایی از برخی فعالان سیاسی آن روزگار یا مسؤولان منتشر شد که می‌تواند به روشن شدن برخی زوایای تاریک پرونده‌ی رکس یاری برساند.

اگر به ادعاهای موسوی تبریزی در مورد حضور وکلای مدافع، خبرنگاران احزاب مخالف و ژورنالیست‌های خارجی در دادگاه، وجود یک قاضی بی‌طرف هم افزوده می‌گشت، شاید می‌شد به عدالت آن دادگاه امیدوار بود. در نخستین نشست دادگاه، پس از خوانده شدن آیاتی از قرآن، حجت‌الاسلام حسین موسوی تبریزی حاکم شرع اما سخنانی گفت که به گونه‌ای راهی را که دادگاه می‌خواست در پیش بگیرد به نمایش می‌گذاشت. بخشی از سخنان پر غلط او درست همان‌جور که در رسانه‌های آن هنگام پخش شد چنین بود (برای قابل فهم کردن و نیز رفع ابهامات آن چند توضیح کوچک در داخل قلاب آمده):

با درود و سلام گرم و فراوان به اهداف پاک شهدای اسلام بخصوص شهدای ایران و مخصوصاً کسانی که در فاجعه فجیع سینما جان خود را از دست دادند و جنایتی که در این فاجعه اتفاق افتاد، به تفصیل باید گفت که در ردیف جنایات درجه اولی است که در محیط انسانیت رخ داده است.

همانطوری که امام فرمود اسلام هرگز با شخصی مبارزه نمی‌کند و هرگز علیه شخصی توطئه نمی‌کند، [بر اساس همین استدلال، دشمنان هم] توطئه علیه اسلام می‌کنند، توطئه علیه قرآن می‌کنند.

چه زیاد است که توطئه‌ها و مکرها و حیل‌ها برای لک‌مدار ساختن مبارزات اسلامی انجام گرفت ولی خدایی که همه پرده‌ها را برداشت و چهره‌های پاک و تابناک در میان جامعه اسلامی و چهره‌های صدیق مبارزات اسلامی را نشان داد و همیشه مشی دشمن را به خودش بازگرداند که ما می‌دانیم وقتی فاجعه سینما رکس اتفاق افتاد من تذکر دادم که اگر پدر [؟] بیاید همین سخنانی که قدرتهای شیطانی آن زمان با الهام از اربابان آمریکائی اسرائیلی، های [؟] خود را به کار انداختند [مزدوران شرق و غرب] چقدر کوشیدند و تلاش کردند که مبارزین اصیل را لک‌مدار سازند و چقدر زحمت کشید [ند، و] حتی بیش از آمریکا پول خرج کردند تا اینکه تحقیقات کنند همان فاجعه را بعهدہ انقلاب اسلامی بگذارند.

بالاخره این خدا بود که توطئه را شکست داد و الحمدالله به چاهی افتادند دشمنان که خود کنده بودند، در دامی گرفتار شدند که خود گسترده بودند. بالاخره ملت هم پیروز شد و دشمنان را بیرون راند یا معدوم ساخت و آن بازمانده‌ها [؟]، ولی [؟] پس‌مانده‌های دشمنان داخلی و ابرقدرتهای زخم‌خورده کار خود را ترک نکردند و دستورات آمریکا را در ایران پیاده کردند. افرادی که تا دیروز بلندگوهای رژیم بودند امروز افراتی‌های انقلابی یا انقلابیون افراتی شدند که همان برنامه‌ای که خواسته رژیم ننگین پهلوی بود خواستند

به دستور شیطان بزرگتر پیاده کنند و آنجاست که باز برنامه‌ها به کار افتاد. مبالغ کثیری خرج کردند تا باز با آن مبارزه کنند که آن شکست داده است [دشمنان را] آن را که اسلام است و خواستند وقتی که ضامن اتحاد و وحدت و یکپارچگی را از میان بردارند، برنامه خود را پیاده کنند.^{۲۹۳}

کیوان فتوحی، یک فعال امور سندیکای کارگران آبادان در آن روزگار، سال‌ها بعد درباره رویارویی متهم اصلی، حسین تکبعلی‌زاده، و موسوی تبریزی گفت:

جریان دادگاه از یکسو به شدت خنده آور و به شدت گریه آور بود و این تضاد ناشی از این بود که موسوی تبریزی فارسی را با لهجه ترکی حرف می‌زد و تکبعلی‌زاده به لهجه آبادانی سخن می‌گفت و این دو زبان هم را نمی‌فهمیدند. تکبعلی‌زاده اصرار داشت جزئیات آتش‌سوزی را تشریح کند و از یاران و آشنایان خود نام ببرد اما موسوی تبریزی سعی می‌کرد اظهارات او را بی‌اهمیت جلوه دهد.^{۲۹۴}

تفاوت لهجه شاید تنها یکی از دلایل خنده‌ی حضار بوده است. نوع پرسش‌هایی که موسوی تبریزی می‌کرد، پاسخ‌های تکبعلی‌زاده و بی‌اعتنایی‌اش بیشتر از آن می‌توانسته خنده‌آور باشد. اگر گذشته از تفاوت لهجه، لحن صدا و حالت چهره‌ای که تکبعلی‌زاده می‌توانسته در آن موقعیت‌ها داشته باشد به صحنه‌های زیر افزوده شود، بهتر می‌توان آن آتمسفر را درک کرد:

رئیس: «[فرج] فقط رفت دستشویی و برگشت و نمیدانید جای دیگری رفته و با کسانی حضورا و یا تلفنی حرفی زده باشد؟»

متهم: «نمیدانم و نمیتوانم نظری بدهم.»

رئیس: «فکر نمیکنید که آنموقع موقعیت رفتن دستشویی نبوده و برنامه‌ای داشته؟»

متهم: «من نظری ندارم و نمیدانم.»

رئیس دادگاه گفت: «نکته همین‌جاست که طرف با نهایت شدت اصرار داشته همان روز نقشه عملی شود و وقتی سینما سهیلا نشده به سراغ سینما رکس آمدند. و در این ده دقیقه که از داخل سالن بعنوان دستشویی بیرون رفته چه کرده و با چه کسی صحبت کرده و چه کار کرده؟»

متهم ادامه داد: «نصفه‌های فیلم بود که گفت برویم بیرون. . . .»^{۲۹۵}

همان‌جور که دیده می‌شود، تکبعلی‌زاده به حرف‌های موسوی تبریزی اعتنای چندانی نمی‌کند و بیشتر مایل است داستان خود را پی بگیرد. در اینجا موسوی تبریزی پرسش‌های می‌کند که برخی از آنها بی‌ربط است:

حاکم شرع: «شما قبلاً گفته بودید که در داخل سینما یک کارگر سینما آمد و یک کپسول آتش‌نشانی را برداشت.»

متهم: ”وقتی در شهربانی این حرف را گفتم که یدالله کپسول را برداشت آنها مرا مسخره کردند، که شما خودتان این کار را کردید و حالا می‌خواهید عملتان را توجیه بکنید.“

حاکم شرع: ”پس دقیقاً می‌دانید یدالله کپسول را برداشت؟ او چطور شد به خودش نزد که در آتش نسوزد؟“

متهم: ”خودش برداشت و بعد رفت طرف در چهارتومانی، در آخر طرف بالکن. آتش از آنجا به داخل نفوذ کرده بود. می‌خواست آنجا آتش را خاموش کند تا به داخل سالن نیاید، تا بلکه از بیرون کمکی برسد.“

حاکم شرع: ”پس چه شد؟“

متهم: ”دیگر او را ندیدم چون در را شکستند و بعد هم برق رفت.“

حاکم شرع: ”مسئله دیگر اینکه از وقت کبریت زدن تا وقتی که شما سینما را ترک کردید و بیرون آمدید چقدر طول کشید؟“

متهم: ”حدود ده دقیقه طول کشید.“

حاکم شرع: ”شما ده دقیقه در آتش بودید. کجایتان سوخته بود؟“

متهم: ”هیچ جایم نسوخته و لباسهایم نیز نسوخته بود.“

حاکم شرع: ”چطور ده دقیقه در آتش بودید و طوری نشدید؟“

متهم: ”در آتش نبودم. در جلو بودم، همان جا که مردم جمع شده بودند.“

حاکم شرع: ”وقتی از سالن نمایش خواستی بیرون بیایی، در وسط سالن بودی یا کنار دیوار؟“

متهم: ”در کنار دیوار چون صندلی ما کنار دیوار بود و آمدم آنجا جمع شدیم و بعد که در را شکستند من هم آمدم بیرون.“

حاکم شرع: ”از جلو درهای سه‌گانه رد شدید آنها را یک به یک آزمایش کردید؟“

متهم: ”نه، آزمایش نکردیم و وحشتزده رفتیم طرف دری که شکسته شده بود.“

متهم سپس ادامه داد: ”...“

سؤال شد: ”اینجا را دقیقاً تشریح کنید چون اهمیت فراوان دارد. مردم چکار می‌کردند؟ مأموران در

چه حالی بودند؟ و چه کسانی مانع کمک می‌شدند؟“

متهم: ”من متوجه نبودم و به مأموران نگاه نمی‌کردم.“^{۲۹۶}

این هم چند نمونه از پاسخ‌های دندان‌شکن تکبعلی‌زاده:

رئیس: ”آیا با دوستان خود مانند فرج یادت نمی‌آید که حرفهایی در این مورد زده باشید و اطلاع

دارید که یکی از بستگان فرج ساواکی بوده باشد؟“

متهم: ”او ساواکی نبوده بلکه بوسیله ساواک دستگیر شده و مسئله به اینصورت نبوده...“

رئیس: ”شما با فرج صحبت نکردید که چرا سینما را آتش می‌زنید؟“

متهم: ”فکر می‌کردم که کاری در جهت انقلاب و اینهاست.“

رئیس: ”آیا فرج توضیح داد؟“

متهم: ”برایش فرقی نمی کرد و موافق جنگ فرسایشی بود که اعصاب رژیم توسط آنها خورد می شود.“

رئیس: ”شما فکر نکردید بعد از آتش سوزی ممکن است حتی یک نفر بسوزد؟“
متهم: ”نه و آن هم علتش مسائل خانوادگی است و اصولاً قبل از انجام هر کاری به عاقبت آن فکر نمی کردم.“

رئیس: ”یعنی هر کاری برایت پیشنهاد کنند انجام می دادی؟“
متهم: ”نه هر کاری، در کارهایی شرکت می کردم که در همه ایران اتفاق می افتاد.“^{۲۹۷}

موسوی تبریزی کوشش فراوانی می کرد تا دست کم نشان بدهد تکبعلی زاده فردی مذهبی نبوده و با این کار حضار را در مورد پیوند آتش سوزی سینما رکس و مذهب یون دودل کند. برای نمونه، از او می پرسید، ”شما قبلاً کتاب مذهبی خوانده بودید؟“ و همین پرسش را درباره ی قرآن نیز تکرار کرد، و تکبعلی زاده پاسخ منفی داد.^{۲۹۸} همچنان که پیش از این هم نشان داده شد، تلاش دادگاه بر این بود تا فساد اخلاقی تکبعلی زاده را ثابت کند. در کیفرخواست هم به مشکلات شخصی و خانوادگی متهم اشاره شده بود: ”وی از همان کودکی از داشتن نعمت پدر محروم می شود و مادرش نیز شوهر میکند و وی از نظر مالی در مضیقه قرار می گیرد و در میان خواهران و برادران ناتنی خود احساس حقارت میکند و چندبار نیز جرایمی مرتکب شده است.“^{۲۹۹} دادگاه از این طریق کوشش داشت ثابت کند که او نه تنها مذهبی نبوده بلکه می توانسته به رژیم پیشین – که در آن زمان به عنوان سمبل فساد معرفی شده بود – وابسته باشد.

به رغم این تلاش های دادگاه، گفته های تکبعلی زاده ثابت می کرد که او و یاران اش نمی توانسته اند ساواکی باشند. در سینما سهیلا سه تن دوستان اش مایع آتش را در سالن انتظار ریختند و داخل سالن انتظار شدند، و قرار بود تکبعلی زاده کبریت بزند، که باعث آتش سوزی نشد.^{۳۰۰} در سینما رکس، دوستان او – منهای فلاح که بعداً به او اشاره خواهد شد – پس از ریختن مایع وارد سالن شدند و او هم خود پس از کبریت زدن به دوستان اش پیوست.^{۳۰۱} اینها به راستی نشانه هایی است از تروریسم انتحاری. به این ترتیب، آن جنایت را نمی توان به ساواک نسبت داد، زیرا ساواک چنان قدرت و سابقه ی مغزشویی نداشت تا کارمندان اش بتوانند از عهده ی چنان جنایتی برآیند، و تنها مذهب یون بودند که توان اش را داشتند.

ساواک با چه مشوقی می توانست تکبعلی زاده را به آن اقدام انتحاری وادارد؟ او در دادگاه گفت همه ی پس اندازش را، که به دوازده هزار تومن می رسید و آن را از راه فروش مواد مخدر به دست آورده بود، تقدیم گروه مبارزاتی کرد.^{۳۰۲} در خانه خود را زندانی کرد تا اعتیاد را ترک گوید و مسلمانی پاکیزه و مبارز بشود. همه ی اینها نشان از بروز تحولی در شخصیت او بوده. این پدیده ای است در غرب شناخته شده، و این جور انسان ها را بورن-اگین (دوباره زاده شده) می خوانند. چنین موجوداتی از مؤمنین باسابقه متعصب ترند و می توانند خطرناکتر هم باشند. مغز تکبعلی زاده و یاران اش در آن روزها در تسخیر سخنرانی های آخوندهای مساجد، کتاب های علی شریعتی، و بالاتر از همه، مطالب احساسی ردوبدل شده در محفل مخفی مذهبی بود.

این انسان‌های دوباره زاده شده طبیعتاً گذشته‌ای تاریک داشته‌اند، و با فراهم شدن شرایط تازه تصمیم می‌گیرند که عوض بشوند. یعنی اینکه تلاش دادگاه برای نشان دادن گذشته‌ی خلافکارانه‌ی تکبعلی‌زاده نمی‌توانسته به عنوان مدرکی برای غیر مذهبی بودن او در مرحله‌ی بعدی باشد.

تکبعلی‌زاده و یاران‌اش دست به عملیاتی انتحاری زده بودند. ولی با تروریست‌های انتحاری اسلامی که چند دهه پس از آن کارشان بالا گرفت تفاوتی اساسی داشتند. همان‌جور که پیشتر آمد، آتمسفر عمومی ایران عملیات تروریستی با هدف کشته شدن شمار بسیاری انسان‌های بی‌گناه را بر نمی‌تابید. گردانندگان محفل مخفی و دیگر عوامل پشت پرده تکبعلی‌زاده و یاران‌اش را به ظاهر برای کشتن انسان‌ها راهی نکرده بودند. اینها چنان شست‌وشوی مغزی داده شده بودند که به سرانجام کارشان نمی‌اندیشیدند. تکبعلی‌زاده در دادگاه گفت پس از آنکه سالن انتظار را آتش زد و وارد سالن نمایش شد، می‌خواست فریاد بزند و تماشاگران را از خطر بیاگاهاند.^{۳۰۳} گفت به این نکته نیندیشیده بود که ممکن است مردم بسوزند. گفت دوست‌اش یدالله، که بر خلاف تماشاگران از دیدن آتش چندان غافلگیر نشده بود، رفت و یک کپسول آتش‌نشانی برداشت تا آتش را خاموش کند.^{۳۰۴} افزون بر همه‌ی اینها، رفتار تکبعلی‌زاده پس از آتش‌سوزی و سخنان‌اش در دادگاه همگی نشان می‌دهد برای سوزاندن مردم آمادگی نداشته و پیوسته از این کار در عذاب وجدان به سر می‌برده: ”از مردم و جوانان عزیز می‌خواهم مرا یک جنایتکار ندانند.“

در راستای تبری‌های مذهبیون از تماس داشتن با تکبعلی‌زاده، نقیبی هم بخشی از نامه‌ای را که تکبعلی‌زاده از زندان برای مادرش نوشته بود خواند. (پاسخ شرعی این پرسش که نامه‌ی خصوصی فرزندی به مادرش چرا باید به جای رسیدن به مقصد به دست نامحرمانی مانند گردانندگان دادگاه برسد در حیطه‌ی تخصص امثال موسوی تبریزی است.) تکبعلی‌زاده در آن نامه نوشته بود، ”مادر، ارتجاع خواه ناخواه مرا خواهد کشت و این هیچ بحثی ندارد و می‌دانم که ارتجاع از من نام ننگینی خواهد گذاشت.“^{۳۰۵}

در واقع، این جمله‌ی تکبعلی‌زاده مربوط به مرحله‌ای پس از دوران مسلمان افراطی شدن اوست. گروه‌های سیاسی چپ مانند سازمان پیکار در آن روزگار حکومت جمهوری اسلامی را ارتجاع می‌نامیدند. این جمله‌ی آن نامه به راستی تأییدی است بر سخنی که پیش از این از محمد صفوی فعال کارگری نقل شد مبنی بر اینکه تکبعلی‌زاده در زندان با یک دانشجوی کمونیست رابطه‌ی دوستانه داشته و تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفته بود. ایرانیانی که دوران انقلاب ایران را به یاد دارند خوب می‌دانند که بسیاری از جوانان، که بر اثر وجود شرایط انقلابی در کشور به انقلاب اسلامی و رهبری آن نگاهی مثبت یافته بودند، زمان کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، پس از مشاهده‌ی عقب‌ماندگی تاریخی خمینی و یاران‌اش، از آنها رویگردان و هوادار گروه‌های انقلابی دیگر مانند گروه‌های کمونیستی و مجاهدین شدند. این واقعیتی تلخ بود که خمینی و یاران‌اش هرگز نخواستند بپذیرند و پاسخ آن را با خشونت و به تباهی کشاندن آینده‌ی کشور دادند. در این میان، تکبعلی‌زاده، دست کم در این مورد، استثنا نبود؛ راهی رفته بود مانند دیگر جوانان هم‌میهن‌اش: با همان شتابی که مذهبی شده، از مذهب کنده و گرایش فکری گروه‌های ضد حکومت اسلامی را یافته بود.

نقیبی پس از نقل آن بخش از نامه‌ی تکبعلی‌زاده، گفت، ”متهم قبل از اینکه از مفاد کیفرخواست اطلاع داشته باشد در قسمتی از نامه به مادرش گفته ’این رژیم می‌خواهد مرا به رژیم سابق ربط دهد و از عوامل آن بداند.“^{۳۰۶} نقیبی سپس پرسید، ”چطور ایشان قبل از خواندن کیفرخواست این برداشت را کرده است؟“ از نقیبی، که موسوی تبریزی سال‌ها بعد برای بالا بردن ارزش دادگاه او را ”از قضات دوره شاه“^{۳۰۷} می‌خواند، انتظار می‌رفت استدلالی قویتر بیاورد، زیرا در اینجا هر فرد ناوارد به امور حقوقی هم می‌تواند گمان ببرد که یاران خمینی که تا آن روز حکومت شاه را عامل جنایت رکس می‌خواندند در آینده نیز بر همین امر پای فشارند و فردی را که به اعتراف خود کبریت را کشیده هم وابسته به آن حکومت بشمارند. از سویی دیگر، ابراز چنین سخنانی از سوی گردانندگان دادگاه ثابت می‌کرد که آنان حرف چندانی در رد ادعاهای تکبعلی‌زاده ندارند و در بن‌بست مانده‌اند.

نتیجه‌ی کار دادگاه‌ها در جمهوری اسلامی در سال‌های بعد ثابت کرد که اگرچه مسئولان حکومتی به برخی محکومان در پرونده‌های سیاسی مهم وعده‌ی گذشت می‌دادند تا در دادگاه و در برابر رسانه‌ها آنچه مطلوب رژیم است بر زبان بیاورند، آن محکومان حتی در برابر همکاری تمام‌عیار نیز سرانجام از کیفری سخت گریزی نداشته‌اند. سرنوشت صادق قطب‌زاده و رهبران برخی گروه‌های چپ نمونه‌های بارزی است از این امر. اگرچه اسلامیون به تکبعلی‌زاده خبر داده بودند، ”ما منتظریم سر و صدا بخوابد و ما یک محاکمه کوچک تشکیل بدهیم و آزادش کنیم“^{۳۰۸} او فریب نخورد و هوشیارانه راه خود را رفت.

روایتی که تکبعلی‌زاده در دادگاه از آتش‌سوزی سینما رکس ارایه داد نشان می‌داد که دست شخصیت‌های مهم مذهبی-سیاسی شهر به آن جنایت آلوده است. افزون بر محمد رشیدیان، او نام محمد کیاوش را هم در این پیوند چنان بر زبان آورد که حکایت می‌کرد از آشنایی‌اش با کیاوش و باخبر بودن این فرد از واقعیت. تکبعلی‌زاده شرح داد یک بار که مادرش به دیدار رشیدیان رفته بود تا از او کسب تکلیف کند، کیاوش هم حضور داشته و رشیدیان بدون هیچ ملاحظه‌ای می‌گوید هنوز نتوانسته با مردم حرف بزند و تکبعلی‌زاده می‌بایست همچنان در خانه بماند. چند روز بعد، تکبعلی‌زاده هم خود با کیاوش حرف زد، و کیاوش بود که نامه‌ای نوشت و او را برای دیدار معاون نخست‌وزیر راهی تهران کرد. او این اقدام کیاوش را ناکافی و بی‌نتیجه خواند: ”ایشان مقام قضایی نبود که مرا پیش او فرستادند.“^{۳۰۹} پس از آن به مدت سه ماه آزاد یا به تعبیر خودش ”بلا تکلیف“ بود.^{۳۱۰}

شیوه‌ی رفتار تکبعلی‌زاده در برابر محمد کیاوش و توقع‌اش از او گویای آن است که این فرد به احتمال فراوان یکی دیگر از رهبران آن گروه مخفی بود که تکبعلی‌زاده در آن عضویت داشت. اردشیر بیات، رئیس پلیس وقت آبادان، در صدر لیست توطئه‌گران فاجعه‌ی رکس کیاوش را می‌نشانند.^{۳۱۱}

بر اساس روایتی که تکبعلی‌زاده در دادگاه از رویدادها ارایه کرد، حجت‌الاسلام جمی هم مانند رشیدیان و کیاوش هیچ اقدامی برای روشن شدن وضع تکبعلی‌زاده انجام نداد. بی‌تفاوتی جمی حتی از رفتار رشیدیان و کیاوش هم چشمگیرتر است زیرا تکبعلی‌زاده نامه‌ای هم از رئیس دفتر خمینی برای پیگیری پرونده به جمی داده بود. انعکاس این بی‌تفاوتی در میان مردم برای حکومت نمی‌توانست چندان خوش‌آیند باشد. از همین رو، در روزنامه‌ی *اطلاعات* خبر به گونه‌ای منعکس شده بود که گویی تکبعلی‌زاده پس از دیدار رئیس دفتر خمینی مجال نیافته تا آن نامه را به جمی بدهد: ”من به اصفهان آمدم و به خانه مادرم رفتم که مأموران به اتفاق چند تن از

خانواده‌های شهدا به خانه آمدند و مرا دستگیر کردند.^{۳۱۲} البته پیش از زیر پرسش رفتن بی‌تفاوتی جمی، رفتار جواهر دوست رئیس دفتر خمینی و خود خمینی در رها گذاشتن تکبعلی‌زاده هم تردیدبرانگیز است. این گزارش روزنامه‌ی اطلاعات دروغی بیش نیست. این واقعیت که تکبعلی‌زاده با نامه‌ی رئیس دفتر خمینی خود را به جمی معرفی کرده بود حتی به گوش بازماندگان هم رسید. جعفر سازش در یک سخنرانی در جمع بست‌نشینان گفت:

دقیقاً یک سال از ارسال این نامه و معرفی تکبعلی‌زاده به آقای حجت‌الاسلام جمی می‌گذرد. آقای جمی چرا ان زمان سکوت کردید؟ لازم نبود حسین را دستگیر کنید؟ ۲۸ ماه صفر سال گذشته یکی از مادران بازمانده به عنوان اعتراض به مجازات نشدن عاملین فاجعه به منزل آقای جمی مراجعه می‌کند. آقای جمی در جواب این مادر که خواستار محاکمه علنی و پخش مستقیم آن از تلویزیون است می‌گوید، «ما این کار را نمی‌کنیم. حسین را بیاوریم پشت تلویزیون که چی بشود، که دروغ بگوید؟»^{۳۱۳}

تکبعلی‌زاده هم در مورد تماس‌هایی که در روزهای زندانش با جمی داشته گفت، «نماینده امام درخواست دادگاه علنی برای من را قبول نکرد و گفت حسین تکبعلی‌زاده می‌خواهد بگوید روحانیون این کار را کرده‌اند و ممکن است مردم قبول کنند و باورش‌شان شود و ما این کار را نمی‌کنیم. من گفتم، 'بروید به ایشان بگویید اگر ریگی به کفش ندارید، چرا از محاکمه وحشت دارید؟'»^{۳۱۴}

تکبعلی‌زاده جمله‌ای را نقل کرد که از گزارش روزنامه نمی‌شود فهمید آن را جمی گفته یا عبدالله لرقبا، یکی از مسؤولان رده‌ی پایین‌تر گروه مذهبی که ریاست‌اش را از جمله رشیدیان در دست داشت: «ما منتظریم سر و صدا بخوابد و ما یک محاکمه کوچک تشکیل بدهیم و آزادش کنیم.»^{۳۱۵} بنابراین، دلیل اینکه او آشکارا نمی‌گوید که دستور آتش زدن سینما را چه فرد یا افرادی صادر کرده‌اند می‌تواند این باشد که به او قول‌هایی داده‌اند.

تکبعلی‌زاده افزود:

بعضی از مأموران زندان به من می‌گفتند آخوندها گولت زده‌اند و گویا یک مرتبه هم که آقای آذری قمی آمده بودند آبادان و سخنرانی داشتند، گفته‌اند که آتش‌سوزی سینما رکس را شاه و رزمی انجام داده‌اند و یکی دو نفر بیگناه در زندان هستند و مسلمین راضی نیستند خون بیگناهی ریخته شود. این جو باعث شده بود که مأموران در زندان سر به سر من بگذارند.^{۳۱۶}

ادامه‌ی دخالت آیت الله احمد آذری قمی در کار تکبعلی‌زاده:

تحصن عده‌ای از خانواده‌ها شروع شد و آقای آذری قمی در زمانی که اینجا آمده بود یک بار مرا بردند به دادگاه انقلاب و ایشان و یک نفر دیگر و آقایی که لباس گشادتری به تن داشت از من پرسیدند

حسین تو هستی؟ گفتم بله و آن آقایی که لباس گشادتری به تن داشت زد توی سرم و گفت، چرا اینقدر سر به سر مردم می‌گذاری؟ و من اعتراض کردم که آقای آذری قمی هم گفت اعتراف [اعتراض] نکن و بنشین.^{۳۱۷}

در چنین تنگنایی که تکبعلی‌زاده برای دادگاه پدید آورده بود، تنها انسان‌های جان‌سختی مانند نقیبی و موسوی تبریزی می‌توانستند بکوشند راه برون‌رفتی بیابند. در اینجا نقیبی وارد گود می‌شود:

آیا این گروه آقایان به هیچ وجه با رژیم ارتباطی پیدا نمی‌کرده‌اند؟ آیا واقعاً وقتی کبریت زده‌اند داخل سالن شده‌اند یا فرار کرده‌اند؟ . . . با اشخاص چه قبل و چه بعد از این فاجعه تا چه حد در ارتباط بوده، با آقای کیلوش، آقای رشیدیان و آقای صباغیان و آقای داور دوست و احیاناً آقای جمی و کنفدراسیون دانشجویان و نظایر اینها. . . . نامه‌هایی که ایشان قبل و بعد از انقلاب به مراجع مختلف مانند دفتر امام، آقای صباغیان و آقای کیلوش و آقای آذری قمی و آقای زرگر دادستان انقلاب وقت و مادرش و فامیلش و غیره نوشته‌اند اصولاً اشاره‌ای که مرتکب این عمل شده باشد نکرده‌اند.^{۳۱۸}

پس از اظهار نظر نقیبی، موسوی تبریزی از تکبعلی‌زاده پرسید، ”چرا در ۷ یا ۸ مورد بازجویی که از تو شده است در هر یک از بازجویی‌ها یک جور اعتراف کرده‌ای و مطالبی گفتی که با هم مغایرت دارد؟“^{۳۱۹} تکبعلی‌زاده پاسخ داد، ”کل جریان این بود که در این دادگاه گفتم و می‌گویم.“ در طول نشست‌های دادگاه، در جواب علت تناقض گفته‌هایش با اظهارات پیشین‌اش، او چند بار دیگر هم این پاسخ را تکرار کرد. در ادامه، موسوی تبریزی برای رد ادعاهای تکبعلی‌زاده داستانی تعریف کرد:

مثلاً در زمان شهادت استاد مطهری چند روز بعد در رشت اعلام شد که قاتل ایشان دستگیر شده و یک نفر راننده تریلی است و اعتراف هم کرده. بعد معلوم شد که اختلال حواس داشته و دادستان انقلاب آنجا نوشت یک نفر آمده خودش را این طوری معرفی کرده و ادعا کرده من مطهری را کشته‌ام. پس ببینید همین افرادی که این برنامه را اجرا کردند چطوری می‌خواستند افکار مردم را از مسیر اصلی انقلاب منحرف کنند.^{۳۲۰}

موسوی تبریزی سپس خطاب به تکبعلی‌زاده گفت:

شما را در همان زمان ساواک گرفتند و صدایش را هم درنیاوردند و به جای شما شخصی مانند هاشم معروف به آشور را با آن تبلیغات کذابی معرفی کرده بودند و آن آدم بی‌سواد را مهندس جا زده بودند و جرم و فاجعه رکس را می‌خواستند به گردن او بیاندازند و اکنون همان شخص در این دادگاه به عنوان مطلع

و شاهد حضور دارد که ساواک درباره او چه کرده تا از وی وسیله‌ای بسازد علیه انقلاب اسلامی و در صورت لزوم شهادت خواهد داد.^{۳۲۱}

هاشم منیشتپور، معروف به آشور، در دادگاه به عنوان شاهد سخن گفت. او در شرح چه‌گونگی دستگیری‌اش از سوی مأموران عراقی توضیح داد که می‌خواسته برای یافتن کار به کویت برود و قایق‌ران او را هنگام شب در جایی پیاده کرده که او بعد فهمیده خاک عراق است.^{۳۲۲} شرح داد که مأموران عراقی آشور را شکنجه کردند و او برای گریز از این امر، گفت به سبب فعالیت سیاسی به عراق گریخته. عراق او را به مأموران ایرانی تحویل می‌دهد و بر اثر شکنجه‌ی بسیار وادار می‌شود اقرار کند سینما را آتش زده. آشور افزود پس از دیدار با بازپرس دادگستری آبادان به او گفت که بر اثر شکنجه وادار به اعتراف دروغ شده و بازپرس هم نوشت او بی‌گناه است. دادگاه کوشش بسیار کرد تا اعمال شکنجه بر آشور را نشان دست داشتن رژیم شاه در آتش‌سوزی بشمارد. دیدگاه مصطفی آبکاشک فعال سیاسی چپ، با نظر به آنکه چپ‌گرایان همیشه موضعی آشتی‌ناپذیر نسبت به حکومت سرمایه‌داری شاه داشته‌اند، گویای آن است که آن ترفندهای گردانندگان دادگاه و اکثش منفی چنین کسانی را هم برمی‌انگیخت:

اگر رژیم شاه با شتاب و دستپاچگی مرد نیمه دیوانه‌ای را به نام عبدالرضا آشور عامل این جنایت معرفی کرد، صرفاً از روی ناچاری و ناتوانی در شناخت عاملین اصلی جنایت بود. رژیم اسلامی و دادگاه ویژه سینما رکس به ریاست موسوی تبریزی با کشاندن مجدد عبدالرضا آشور به دادگاه به عنوان سند رسوائی رژیم شاه نمی‌تواند عاملین و مسببین اصلی را که اینک برای ملت ایران شناخته شده‌اند، از ننگ این گناه و این خون‌هایی که به دست آن‌ها ریخته شده، تبرئه سازد.^{۳۲۳}

پس از آنکه شهادت آشور به پایان رسید، صرافی، بازپرس دادگستری آبادان در زمان شاه، به ادای شهادت پرداخت. او که آشکار بود از رژیم پیشین بسیار ناخرسند است، اظهار داشت که به یکی از مقام‌های آن حکومت گفته، «این [آشور] به درد خیرات رضاخان می‌خورد نه دادگاه و دادگستری و من.»^{۳۲۴} افزود که به رئیس ساواک آبادان گفته، «خودت هر وقت با متهم حرف می‌زنی خنده‌ات می‌گیرد، چطور من او را به عنوان قاتل سینما رکس معرفی کنم؟ . . . به او گفتم که امام خمینی در نجف اعلامیه داده‌اند و پخش کرده‌اند که 'آتش‌سوزی کار نانجیبان و حرام‌زادگان خودشان (دستگاه) است.' با این جو، به مردم ما چه جوابی بدهیم؟»

روشن است که این بازپرس هم مانند بسیاری دیگر از ایرانیان در آن روزگار سخت تحت تأثیر آتمسفر سیاسی و احساسی روز قرار داشته.

افزون بر آبکاشک، اردشیر بیات هم معتقد است اتهام آشور بی‌اساس بوده و حکومت شاه از سر درماندگی می‌خواسته او را گناهکار بشمارد.^{۳۲۵}

علی‌رضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگار قدیمی، می‌نویسد در دیداری که محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت شریف‌امامی با او و شماری دیگر از روزنامه‌نگاران داشته به آنان گفته بر اساس پرونده‌ای که در دست دولت است اسلامیون عامل آتش زدن سینما رکس بوده‌اند، و دستور آن از نجف صادر شده.^{۳۲۶} داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت آموزگار نیز این روایت را تأیید کرد که بر اساس آن پرونده اسلامگرایان در آن جنایت دخیل بوده‌اند.^{۳۲۷} تکبعلی‌زاده در پایان کار دولت از هاری بازداشت شد، در حالی که عاملی تهرانی در دولت شریف‌امامی، پیش از دولت از هاری، وزیر بود. یعنی اینکه در این پرونده‌ای که عاملی تهرانی از آن سخن گفته متهم اصلی به احتمال فراوان همان آشور بوده است.

دادگاه اسلامی تأکید فراوانی می‌کرد بر روی عقب‌ماندگی ذهنی آشور به عنوان بی‌اعتباری ادعای ساواک. سخن گفتن آشور در دادگاه ولی حکایت از عقب‌ماندگی فاحش ذهنی او نمی‌کرد، اگرچه حرف‌های او و پاسخ موسوی تبریزی گاه خنده‌ی حضار را سبب می‌شد:

در اینجا رئیس دادگاه از آشور خواست تا سریعتر سخنانش را بگوید و آشور در جواب گفت، ”من را که هفت ماه بی‌گناه نگه داشتید تند و تند حرف بزنم، اما آنهایی که سینما را آتش زدند یواش حرف بزنند؟“

رئیس دادگاه گفت، ”هر جور دلت می‌خواهد حرف بزن.“

آشور گفت، ”من فارسی را خوب نمی‌دانم. اگر بخواهید عربی بگویم.“

رئیس دادگاه گفت، ”نه، همین فارسی را بگو.“^{۳۲۸}

برای اسلامگرایان عقب‌ماندگی ذهنی آشور به راستی نه یک مانع که می‌توانسته نقطه‌ی قوتی باشد برای تحت تأثیر قرار دادن‌اش و سوء استفاده کردن از او. آگاهی‌های محدودی که درباره‌ی چهار عامل آتش‌سوزی سینما رکس موجود است نشان می‌دهد که آنها انسان‌هایی از طبقات اجتماعی پایین و ناآگاه بوده‌اند.

تکبعلی اسمی نامتداول در شهرها و نشانی است از روستایی بودن دارنده‌اش. پدر حسین از اهالی روستای ابوالعباس (بولواس) در نزدیکی‌های رامهرمز در استان خوزستان و ریشه‌ی مادرش از روستاهای اصفهان بود. این زن و پدرخوانده‌ی حسین با نوشابه‌فروشی در کنار خیابان زندگی را می‌گذراندند. او خود، چنان‌که گفته شد، تنها شش کلاس سواد داشت و معتاد مواد مخدر بود.

یکی از ترفندهای دادگاه این بود که نام اصلی متهمان و دیگر افراد مربوط به پرونده تا جای ممکن فاش نشود. کیفرخواست متهمان هرگز به رسانه‌ها داده نشد؛ رسانه‌ها اسامی گوناگون را تنها بر اساس شنیده‌ی خبرنگار ذکر می‌کردند و نه به طور دقیق. البته دادگاه از همان آغاز با محرمانه نگاه داشتن نام کامل و پنهان کردن چهره‌ی دادستان از دید رسانه‌ها راه خود را برگزیده بود.

از میان چهار عامل آتش‌سوزی سینما، در نشست‌های دادگاه تنها دو نام کامل برده می‌شد. یکی حسین تکبعلی‌زاده و دیگری فرج‌الله برزکار (گاهی بذرکار نوشته شده). این دو نام هم با همت تکبعلی‌زاده تکرار می‌گردید. اگر تصمیم با خود دادگاه بود، شاید از این دو هم تنها با نامی کوچک یا اسمی مستعار یاد می‌شد. البته در مورد واقعی بودن همین نام فرج‌الله برزکار هم نمی‌توان به طور کامل مطمئن بود. یکی از شهود در دادگاه از فرج با نام فوآد یاد کرد.^{۳۲۹}

همان‌جور که پیش از این هم گفته شد، در بیانیه‌ای که دادستانی انقلاب نزدیک یک ماه پیش از برگزاری دادگاه منتشر کرد و در آن نام‌های متهمان برده و از مردم خواسته شد اگر آگاهی‌هایی در موردشان دارند به دادستانی خبر بدهند، نام‌های چهار متهم اصلی، یعنی تکبعلی‌زاده و یاران‌اش، وجود نداشت.

در گزارش‌های رسانه‌ها از نشست‌های دادگاه، نام کامل دو تن دیگر از چهار عامل آتش‌سوزی، یعنی یدالله و فلاح، هرگز برده نشد. سال‌ها بعد، عباس سلیمی‌نمین، تاریخ‌نویس وابسته به جمهوری اسلامی، ردیه‌ای نوشت بر اتهاماتی که اسلام‌یون را عامل آتش‌سوزی می‌خواندند.^{۳۳۰} در این ردیه او بخش‌هایی از کیفرخواست دادگاه را هم ذکر کرد که در آن نام‌های متهمان هم دیده می‌شود.

در کیفرخواست می‌توان دید که نام خانوادگی فرج نه بذرکار، چنان‌که برخی منابع نوشته‌اند، که برزکار است. همین نام خانوادگی غلط‌نوشته‌شده خود نشانی از تعلق داشتن او به اقشار بی‌سواد و فقیر بوده. او یک دک‌هی چوبی تعمیر رادیو در بازار جمشیدآباد آبادان داشت.

یدالله (یدالله محمد پورحسینی، بنا بر کیفرخواست) معروف به زاغی تنها عضو از آن چهار تن بود که تکبعلی‌زاده او را از پیش می‌شناخت. درباره‌اش گفت که او هم یک کارگر معتاد به مواد مخدر بود.^{۳۳۱}

در میان چهار عامل آتش‌سوزی، فلاح (فلاح محمدی غاشبی، بنا بر کیفرخواست – این نامی عربی است) از همه مرموزتر به نظر می‌آید. تکبعلی‌زاده در دادگاه شرح داد که پس از آنکه آنان در سینما رکس از سالن نمایش به طرف سالن انتظار رفتند تا مایع آتش‌زا را بریزند، او فلاح را ندید. تکبعلی‌زاده پس از ورود به سالن نمایش فرج و یدالله را دید، بعد در شلوغی داخل سالن، فرج را دیگر ندید، ولی یدالله را تا خاموشی برق سینما در کنار خود می‌دید. تکبعلی‌زاده اما فلاح را هرگز ندید. پیکرهای فرج و یدالله از سوی خانواده‌های‌شان شناسایی شد، ولی پیکر فلاح هرگز پیدا نگردید.

ناصر ابراهیم‌زاده، دوست معتاد تکبعلی‌زاده، در دادگاه به عنوان شاهد حضور داشت. او در شرح رفت و آمدهای تکبعلی‌زاده از فرج و یدالله نام بود، ولی افزود که هنوز هم نمی‌داند فلاح چه کسی است!^{۳۳۲} آیا فلاح می‌تواند همان آشور باشد و بر اساس توافقی با دادگاه، تکبعلی‌زاده از فاش ساختن این حقیقت سر باز زده؟

موسوی تبریزی سال‌ها بعد در مصاحبه‌ای گفت که پیش از برگزاری دادگاه، پرونده‌ای که برای سینما رکس در زمان شاه تهیه شده بود نیز در اختیار او قرار گرفت.^{۳۳۳} او در دفاع از خود در برابر این اتهام که او هم جزو آمران آن جنایت بود گفت، ”ساواک به آشور گفته بود اسامی جمی و رشیدیان و تشکری را در اعترافاتش بیاورد. اسمی از من برده نشد.“^{۳۳۴} دیده شد که تکبعلی‌زاده هم رشیدیان و جمی را به گونه‌ای در آتش‌سوزی دخیل می‌داند.

آیا وجود این هر دو نام در دو پرونده‌ی جدای از یکدیگر، که مربوط به یک جنایت است، تنها اتفاقی بوده یا اینکه اینها در واقع دو بخش از یک پرونده‌ی واحد است؟ (پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک می‌گوید آشور از موسوی تبریزی هم به عنوان یکی از آمران آتش‌سوزی نام برده.^{۳۳۰})

وجود هاشم منیشتپور آشور همچنان به صورت یکی از نقاط ناروشن پرونده‌ی پر رمز و راز رکس باقی می‌ماند.

افزون بر آشور، در دادگاه چند تن دیگر هم شهادت دادند. گزارش روزنامه‌ی دولتی درباره‌ی یک شهادت:

یکی از خانم‌هایی که نام او در دفاعیات حسین تکبعلی‌زاده آمده بود در دادگاه حضور داشت، جهت ادای شهادت به جایگاه احضار شد. وی که خانم ربابه مشتاق (حاج نمکی) فرزند علیمحمد خانهدار و اهل شیراز ساکن آبادان خود را معرفی کرد گفت: من در شیراز بودم و تلفن زدم به آبادان که به من گفتند در دادگاه سینما رکس از تو نیز نامی برده شده است و پس از تحقیقات متوجه شدم حسین تکبعلی‌زاده در دفاعیاتش گفته است که مادرش پیش من آمده و از من خواسته است پیش آقای جمی امام جمعه آبادان بروم و بگویم پسرش بیگناه است. شاید برای پسر او کاری بکنند. مادر حسین تکبعلی‌زاده وقتی این حرف را بمن زد، من گفتم وقتی پسر بیگناه باشد که کاری با او ندارند و اگر گناهکار باشد باید به جزای خودش برسد و من هرگز این صحبت را به آقای جمی نگفتم و به قرآن قسم می‌خورم که اصلاً پیش آقای جمی نرفته‌ام و اکنون از شیراز آمدم که این مسئله را روشن کنم که ایشان اظهار داشته بود.^{۳۳۱}

تکبعلی‌زاده درباره‌ی این زن گفته بود، ”یک بار هم یکی به نام حاجی شل نمکی که روضه‌خوان است پیش مادرم رفته و گفته درباره پسرش با آقای جمی صحبت کردم و ایشان گفته‌اند که آنها سینما را آتش زده‌اند.“^{۳۳۲} توضیحات آبکاشک معمای وجود از زن را در دادگاه می‌گشاید.

یکی از صحنه‌سازی‌های دادگاه احضار زنی به اسم ننه نمکی است که حرفه‌اش روضه‌خوانی است. وی بعنوان شاهد به دادگاه آمد. این زن نه شاهد واقعه آتش‌سوزی بود، نه ارتباطی به پرونده داشت. او به نقل از مادر متهم ردیف اول در بین زنان دیگر گفته بود که حجت‌الاسلام جمی در ماجرای آتش‌سوزی دست داشته. این زن در جایگاه شهود قرار گرفت و با ادای سوگند به کلام الله مجید، حرفهای قبلی خود را تکذیب و انکار کرد. . . . دادگاه میخواست جلو این افشاگری را که به توسط ننه نمکی در رابطه با مادر حسین با ادای سوگند دروغ و به قیمت آبروریزی برای خودش، ردپای حجت‌الاسلام را از بین ببرد ولی موضوع بغرنج‌تر شد زیرا این قسمت کار دادگاه بیشتر سؤال برانگیز شد. رابطه طولانی مدت محمد رشیدیان و حجت‌الاسلام جمی بر هیچکس پوشیده نبود. این شعبده بازی‌ها و پرده‌پوشیها برای حفظ پرستیژ امام جمعه آبادان و اثبات بی‌گناهی او موثر نخواهد بود.^{۳۳۳}

در دادگاه، محمد برادر فرجبرزکار نیز به عنوان شاهد سخن گفت:

مردم به داخل سینما رفته بودند و اجساد سوختگان را از داخل سینما بیرون می‌آوردند و آن شب از فرج خبری نشد. صبح آن روز مادرم به گورستان شهر رفت و من در منزل ماندم. چند ساعت بعد رحیم میرصفیانی پسر دایی من آمد خانه و به من فوری گفت هر چه کتاب و اعلامیه هست جمع کن و ببر بیرون، چون ممکن است که مأموران حمله کنند به اینجا و بعد مادرم نیز از گورستان برگشت و جسد برادرم فرج را شناسایی کرده بود.^{۳۳۹}

سپس، برادر فرج سخنانی گفت که می‌شود گمان برد از سوی اسلاميون به گفتن این سخنان تشویق شده. این سخنان نقطه‌ای اوج در ماندگی دادگاه است در نسبت دادن آتش‌سوزی به ساواک:

مسأله مهم این است که حسین در دفاعیات‌اش گفته غیر از ما چهار نفر کسی خبر نداشت. پس رحیم میرصفیانی چرا روز بعد از حادثه به جای اینکه به مردم شهر و داغ‌دیده‌ها کمک کند و اجساد را از سینما بیرون آورده و به گورستان ببرد به منزل ما آمد و به من گفت اعلامیه‌ها را جمع کن و ببر. این می‌رساند که ایشان در این ماجرا دست داشته است و ساواکی هم بوده است.^{۳۴۰}

رحیم میرصفیانی و خود همین برادر فرج و یقیناً بخشی از مردم آبادان آن روز به گورستان شهر نرفتند، و این دلیل ساواکی بودن هیچ‌کدام‌شان نمی‌تواند باشد. بخشی از کوشش تکبعلی‌زاده در دادگاه بر این متمرکز بود که ثابت کند کسانی دیگری هم پنهان از چشم او در آن جنایت دست داشته‌اند. پاکسازی خانه‌ی فرج از مدارک احتمالی نه کار ساواک، که برعکس، برای مخفی نگاه‌داشتن عوامل پشت‌پرده بوده است. آبکاشک در مورد میرصفیانی گفت که او شاگرد رشیدیان بوده و در زمینه‌های اسلامی از چند سال پیش از انقلاب فعالیت داشته.^{۳۴۱} دو تن از اعضای محفل مخفی نیز که تکبعلی‌زاده نام‌شان را در دفاعیات‌اش برده بود، یعنی عبدالله لرقبا و محمود ابوالپور، نه به عنوان متهم، که برای شهادت، حاضر شدند و سخن گفتند. این دو تن بر اساس سخنان خودشان و داستان تکبعلی‌زاده از مسؤولان رده پایین‌تر محفل بوده‌اند. محمود ابوالپور در زمان آتش‌سوزی رکس دانشجوی سال آخر دانشکده‌ای در آبادان بود و به تکبعلی‌زاده و یاران‌اش درس ایدئولوژی اسلامی می‌داد. عبدالله لرقبا به ظاهر در محفل نقشی داشت مهم‌تر از ابوالپور. شهادت این دو ادعاهای تکبعلی‌زاده را تأیید می‌کرد. عبدالله لرقبا، یعنی همان کسی که به تکبعلی‌زاده پیشنهاد کرد دختران بی‌حجاب آبادانی را تیغ بزنند، در شهادت‌اش از ”جو خراب این شهر و بینش محدود“ مردم آن سخن گفته افزود:

شنیده میشد که بچه‌های اصفهان یا مشهد و یا بچه‌های قم می‌گفتند برای آبادانی‌ها کرس‌ت بفرستیم و این یک مقدار در روحیه بچه‌ها تأثیر گذاشت و نه یکبار بلکه بارها اینها می‌گفتند (امین [حسین] و فرج) باید کاری کنیم و با شرکت در مساجد و قرآن خواندن دردی دوا نمی‌شود و همانطور که خود متهم گفته است با فرار رزمی از قم و آمدنش به آبادان اطلاع پیدا کردم که حسین تکبعلی‌زاده قصد دارد مشروب

بخورد و خانه او را آتش بزند و من ایشان را از آن کار بازداشتیم و [گفتم] طرح این مسئله با شرکت در مجالس و قرآن و نماز، درست نیست.^{۳۴۲}

شاید داستان چنین بوده که عبدالله و دیگر رهبران محفل با طرح مسایلی مانند قصه‌ی فرستادن لباس زیر زنانه برای جوانان آبادانی از سوی جوانان شهرهای دیگر کوشیده‌اند خون جوانان غیرتی مانند تکبعلی‌زاده و فرج را به جوش بیاورند. عبدالله و همکیشان‌اش حتی نمی‌خواسته‌اند خشم عیارانه‌ی تکبعلی‌زاده در رویارویی با رزمی با روشی که او خود می‌دانسته، یعنی نوشیدن مشروب و بدمستی، محدود بماند و خاموش شود. با تیغ می‌بایست به جنگ آن ”جوّ خراب“ می‌رفتند و با آتش می‌بایست به جان آن مردم با ”بینش محدود“ می‌افتادند.

جامعه

واکنش نیروهای سیاسی و مردم در برابر آتش‌سوزی سینما رکس در زمان شاه ابراز خشم و کینه‌ای وصف‌ناپذیر نسبت به آن حکومت بود. در اینجا لازم است ببینیم فهم و طرز رفتار نیروهای سیاسی درباره‌ی آن فاجعه پس از پیروزی انقلاب و در زمان برگزاری دادگاه چه بوده است.

گفته شد که پیش از برگزاری دادگاه رکس، بر اثر فرمانی که دادگاه انقلاب اسلامی آبادان بیرون داد، فعالیت چهار حزب سیاسی چپ‌گرای مجاهدین، فداییان، پیکار و توده در این شهر ممنوع گردید. اینها نیروهایی بودند که، در آن آتمسفر هیجانی سال‌های نخست پس از انقلاب، به گونه‌ای روزافزون در میان جوانان رویشی چشمگیر داشتند. بنابراین، طبیعی بود که حکومت از واکنش این نیروها بیش از حزب‌های دیگر واهمه داشته باشد. واکنش این احزاب اما – منهای سازمان پیکار – در واقع چیزی بود خلاف انتظار حاکمیت.

روزنامه‌ی *اطلاعات* که از مدت کوتاهی پس از انقلاب سانسور نیروهای چپ را آغاز کرده بود شش ماه پس از پیروزی انقلاب بخش مهمی از بیانیه‌ی سازمان فداییان خلق را که به مناسبت نخستین سالگرد آتش‌سوزی رکس صادر شده بود چاپ کرد:

”رژیم [شاه] می‌خواست با اجرای آن [آتش‌سوزی]، توده‌های مردم را نسبت به مبارزان راستین مردم ایران بدبین سازد. . . . هوشیاری مردم و به ویژه خانواده‌های شهدای قهرمان این فاجعه که حاضر نشدند آلت دست دستگاه تبلیغاتی رژیم قرار بگیرند این توطئه و ضربت را خنثی کرد و سرانجام امواج انقلاب در بهمن ماه ۵۷ امپریالیسم آمریکا را وادار به عقب‌نشینی کرد.“ در این پیام عقب‌نشینی آمریکا تاکتیکی تلقی شده اما هشدار داده شده است که ”سرانجام اراده توده‌ها انتقام تمام جنایات امپریالیسم و سرسپردگان آن را خواهد گرفت. و این درس بزرگ تاریخ است که توده‌ها هیچگاه جنایتکاران را عفو نخواهند کرد.“^{۳۴۳}

سازمان مجاهدین هم در بیانیه‌ای به همان مناسبت نوشت، ”از نظر وجدانی در همان آغاز همه احساس می‌کردند که جز از نظام فرسوده آریامهری و ماهیت ضد مردمی آن این گونه اعمال سر نخواهد زد.“^{۳۴۴} افزون

بر گرایش چپ در آن روزگار، این نیرو به معنویات هم گوشه‌ی چشمی داشت، و شاید به همین علت است که در بررسی یک رویداد مهم اجتماعی، به جای استناد به واقعیات رخدادها، وجدان و احساس را وارد می‌کند و نمایی رمانتیک به اظهار نظرش می‌دهد.

درک این گروه‌های چپ از آتش‌سوزی رکس بر اساس یک موضع‌گیری کلی ایدئولوژیک بنا شده بود که در اعلامیه‌ی فداییان هم که در بالا آمد اثری از آن دیده می‌شود و در بیانیه‌ی مجاهدین با روشنی بیشتری آشکار است، هنگامی که می‌نویسد، ”مزار آنها [سوختگان رکس] هنوز هم به عنوان سمبلی از جنایت و خونخواری رژیم‌های وابسته به امپریالیزم یادآور خشم و نفرت عمیق و تضاد آشتی‌ناپذیری است که بین خلق و امپریالیزم وجود دارد.“^{۳۴۵}

این احزاب همه‌ی رویدادهای دیگر را نیز به همین شیوه می‌دیدند. یعنی به جای آنکه رخدادها را با تیزبینی دنبال کنند و سپس به یک درک برسند، آنها همه‌ی وقایع را از چارچوب پیش‌داوری‌های خود می‌دیدند، پیش‌داوری‌هایی ایدئولوژیک که تغییرناپذیر می‌نمودند.

سازمان پیکار هم در نخستین سالگرد آتش‌سوزی هنوز آن فاجعه را به رژیم پیشین نسبت می‌داد.^{۳۴۶} به این ترتیب، بعداً هنگامی پیکار در این زمینه تغییر موضع داد، اتهام مقامات حکومت اسلامی مبنی بر اینکه این گروه به سبب دشمنی ذاتی با اسلام و مسلمانان آن جنایت را به حکومت اسلامی نسبت می‌دهد تا اندازه‌ای رنگ می‌بازد. سازمان پیکار از همان آغاز تشکیل رژیم اسلامی موضعی آشتی‌ناپذیر در برابرش گرفت. این سازمان از سازمان مجاهدین منشعب شده بود و، بنابراین، اعضای آن در گذشته گرایش‌های مذهبی داشتند و در پیوند نزدیک با روحانیت بودند. آنان به علت همین شناختی که از قشر آخوند داشتند – بدون ملاحظات که مجاهدین هنوز گرفتارش بودند – ترفندهای آنان را بهتر و زودتر از دیگران می‌توانستند دریابند، و به سبب سیاست رادیکال‌شان، بی‌رحمانه در برابر ملایان موضع می‌گرفتند. روی‌کرد آنان در برابر جنایت سینما رکس و حملات کشنده‌شان به حکومت اسلامی، پس از آگاه‌شدن‌شان از حقیقت رویداد، می‌توانسته به این دلیل باشد. اگرچه تحلیل و موضع‌گیری سازمان پیکار نسبت به حزب‌های دیگر واقع‌بینانه‌تر بود، در این مورد هم آنها طبیعتاً نمی‌توانستند به طور درست آزادانه و بدون بندهای ایدئولوژیک پیش بروند؛ آنان رژیم جدید را عامل سرمایه‌داری و وابسته به امپریالیسم می‌دیدند.

حزب توده از آغاز انقلاب خمینی و نزدیکان‌اش را ضد امپریالیست می‌دانست و به دنبال تقویت آنان در برابر نیروهای رقیب و مخالف‌شان چه در حاکمیت و چه در بیرون آن بود. هنگامی که در آبان ۱۳۵۸ دانشجویان پیرو خمینی برای جلوگیری از کاهش روزافزون نیروهای خود به سود احزاب چپ و گرفتن ژست ضد امپریالیستی مد روز، سفارت آمریکا را اشغال کردند، حزب توده یکی از نخستین نیروهایی بود که از این اقدام پشتیبانی کرد.

بر اثر اشغال سفارت، جامعه بیش از پیش قطبی شد. یکی از پیامدهای آن اشغال انشعابی بود که مدتی بعد در سازمان فداییان روی داد؛ بخش اکثریت این سازمان کم‌کم در راه حزب توده افتاد. حزب توده و اکثریت

فداییان نه در زمان تحصن و نه روزهای دادگاه کوچکترین گامی در جهت پشتیبانی از خواست‌های بازماندگان آتش‌سوزی رکس یا رسانیدن آگاهی به هواداران‌شان و مردم در این زمینه برنداشتند.

اگرچه خمینی و یاران‌اش هرگز همکاری با این دو حزب را نمی‌پذیرفتند و از اساس اندیشه و پیکر اعضای آنها را، به سبب اعتقاد به کمونیسم و بی‌خدایی، نجس می‌شمردند، از یاری و پشتیبانی‌شان نهایت بهره را بردند. فداییان اکثریت گزارشی درباره‌ی بست‌نشستن بازماندگان پخش و در آن برخی خواست‌های آنان را منعکس کرد، ولی عامل آن جنایت را هنوز شاه و امپریالیسم می‌دانست.^{۳۴۷} بعد از آن، در زمان دادگاه و پس از آن، این سازمان دیگر هیچ اشاره‌ای به آتش‌سوزی رکس نکرد.^{۳۴۸}

روزنامه‌ی حزب توده که به علت امکانات بیشتر این حزب، نه هفتگی که روزانه پخش می‌شد، گزارش‌های روزانه‌ی کوتاهی از نشست‌های دادگاه می‌نوشت. در گزارش روز نخست آمده بود،

ما ضمن ابراز خرسندی از تشکیل دادگاه انقلاب برای بررسی این جنایت هولناک، امیدواریم که مسئولین این دادگاه انقلابی با قاطعیت و جدیت در کشف جریات این حادثه شوم و مجازات مسببین آن اقدام کنند و بدین ترتیب بار دیگر نشان دهند که دادگاه‌های انقلاب تبلور خشم توده‌ها علیه جنایتکاران و مزدوران امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم جهانخوار آمریکا هستند.^{۳۴۹}

حزب توده چند روز دیگر هم گزارش‌ها را پی گرفت. ولی ناگهان در میانه‌ی راه، بی آنکه گزارش نشست‌های پایانی و حکم دادگاه را اعلام کند، کار را نیمه‌تمام وانهاد.^{۳۵۰} ظاهراً ادامه‌ی کار دادگاه با خط مشی حزب در تعمیق راه “ضد امپریالیستی امام” در تناقض بود.

از آغاز سال ۱۳۵۹، خمینی و یاران‌اش پس از انجام تقلبی بسیار گسترده در انتخابات مجلس و اختصاص اکثریت نمایندگان به هواداران خود، گام‌های بلندی در راه محدود کردن آزادی‌ها و حذف رقیبان و قبضه‌ی قدرت در دستان خویش برداشتند. (در آن مجلس نیروهای چپ و مجاهد که به طور مجموع در بین دانشجویان کشور دارای اکثریت مطلق بودند اجازه نیافتند حتی یک نماینده هم به مجلس بفرستند.) خمینی به مجاهدین لقب منافقین داد، به فداییان تهمت می‌زد خرمن‌های کشاورزان را آتش می‌زنند، گروه‌های دیگر را “مزدور شرق و غرب” می‌خواند، آیات عظامی را که با او مخالف بودند پیرو اسلام آمریکایی می‌شمرد...

در این وضعیت، سازمان مجاهدین هم مانند سازمان‌های چپ دیگر دفترهایش بسته شد و زیر فشار بسیار قرار گرفت. شاید به منظور تحریک نکردن خمینی و شاگردان‌اش، در روزگار بست‌نشستن بازماندگان آتش رکس، سازمان مجاهدین موضع شایسته‌ای نگرفت. در گفت‌وگویی که نشریه‌ی مجاهد با بست‌نشینان ترتیب داده بود، یکی از بازماندگان گفت:

ابتدا یک گله و شکایت دارم از مطبوعات و به طور کلی رسانه‌های گروهی کشور که متأسفانه آن رسالتی که به دوش آنها بود انجام ندادند، بخصوص درباره سینما رکس که انفجارش خلق ما را به دنبال داشت و ما این انتظار را داشتیم که بعد از پیروزی انقلاب، مطبوعات صدای ما را به تمام مردم

ایران برسانند. اما در عمل چنین نشد. . . . ما حسین [تکبعلی زاده] و دوستانش را به شکل یک جریان می‌بینیم که مسئولین امر ترس از افشای آن جریان دارند. . . . دستهایی در کار است که حسین را به نحوی مثلاً اعدام کنند و پرونده را هم ببندند. . . . شنیده‌ایم که حسین در زندان ممنوع‌الملاقات شده و شدیداً هم تحت فشار و حتی شکنجه قرار گرفته تا در صورت محاکمه به اصطلاح مجبور به سازش شود. . . . حسین هنوز مقاومت می‌کند.^{۳۰۱}

به رغم اینکه این نماینده‌ی بازماندگان خبرنگار مجاهد را در جریان بخشی از واقعیات قرار می‌دهد، آن نشریه در همان مقاله آتش‌سوزی را «یکی از توطئه‌های شوم و نفرت‌آور ساواک و درخیمان جنایتکار شاه» می‌شمارد، و دعایی ذکر می‌کند: «ویشف صدور قوم مؤمنین و یذهب غیظ قلوبهم [و دل‌های مؤمنین را شفا دهد و خشم دل‌هایشان را بزداید].»^{۳۰۲} به هنگام دادگاه، مجاهدین به سادگی از کنار آنچه در آنجا روی می‌داد و افشا شده بود گذشتند.

در میان سازمان‌های چپ، فداییان خلق اقلیت شگفت‌انگیزترین برخورد را در رابطه با پایان کار دادگاه رکس داشت. این سازمان در بند ملاحظه‌کاری‌هایی مانند حزب توده و فداییان اکثریت و مجاهدین نبود و به رژیم اسلامی سخت می‌تاخت. این سازمان در مورد بست‌نشینیان رکس گزارشی تهیه کرده در آن به انعکاس بدون سانسور نظر بازماندگان پرداخت، که نشان می‌داد آنان نسبت به حکومت بسیار بدبین‌اند و عواملی از آن را در آن جنایت دخیل می‌دانند.^{۳۰۳} با این همه، در همان گزارش، این سازمان آن جنایت را به ساواک و رژیم شاه نسبت می‌داد. یعنی اینکه سران متعصب این گروه چنان خود را در برقع ایدئولوژی پوشانده بودند که واقعیات اجتماعی نمی‌توانست حتی دریچه‌ای کوچک در آن به سوی روشنایی بگشاید. این نمونه‌ها می‌تواند گویای آن باشد که گروه‌های سیاسی مخالف حکومت شاه از همان آغاز حتی اگر شواهدی که گویای دست داشتن اسلاميون و بی‌گناه بودن رژیم شاه در آتش‌سوزی رکس هم دیده باشند، باز هم عامدانه و در مسیر موضعگیری سیاسی کلی خود آن حکومت را عامل آن جنایت می‌خواندند.

موضعگیری لیبرال‌های مذهبی در برابر پرونده‌ی رکس در راستای یافتن حقیقت نبود. ناصر میناچی، وزیر ارشاد در کابینه‌ی بازرگان و پس از آن در دولت منصوب شورای انقلاب، گفت:

همزمان با آتش‌سوزی سینما رکس آبادان با کمک انجمن اسلامی دانشجویان [در آمریکا] در مقابل دفتر روزنامه واشنگتن پست میتینگ عظیمی برگزار کردیم و رژیم [را] که می‌خواست گناه این جنایت بزرگ را بر گردن روحانیان و مسلمانان بیاندازد [رسوا کردیم]. در مقابل افشاکاری دانشجویان و اقدامات ما تمام جرایم آمریکا علیه رژیم مطالبی عنوان کردند و قضاوت مردم آمریکا نسبت به حادثه سینما رکس آبادان بکلی تغییر کرد و شاه و رژیم او را مقصر دانست و ما همچنین از سازمان ملل خواستیم هیئتی برای رسیدگی به ایران بیاورد که شاه اجازه ورود به آنان را نداد.^{۳۰۴}

میناچی این مطلب را یک سال پس از پیروزی انقلاب به زبان آورد، یعنی در زمانی که دولت و شورای انقلاب ماه‌ها پیش از آن از طریق ارتباط تکبعلی‌زاده با صباغیان وزیر کشور مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب و سپس کوشش‌های بازماندگان به خوبی از اصل مآوقع باخبر بودند، البته اگر از راه‌های دیگر تا پیش از آن، خبر به آنها نرسیده باشد.

اگر حتی میناچی به هنگام گفتن این سخنان از حقیقت بی‌خبر بوده باشد، دست کم در این مورد که صباغیان و بازرگان حقیقت را می‌دانسته‌اند نمی‌توان شک کرد. با این همه، در نخستین سالگرد آتش‌سوزی، دولت موقت بیانی‌های بیرون داد که در آن آمده بود:

یک سال از حمله وحشیانه عوامل سرسپرده رژیم سابق به سینما رکس آبادان و آتش‌سوزی و انسان‌سوزی سبعانه آنان می‌گذرد و هنوز چشمان مردم آبادان و سایر مردم با احساس ایران از این جنایت هولناک اشکبار است. . . . باز هم به بازماندگان و دیگر مردم آبادان تسلیت گفته و برای همه آنان از درگاه خدای بزرگ صبر و موفقیت آرزو می‌کنیم.^{۳۵۰}

شیعیان معمولاً برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل آرزو می‌کنند. ولی دولت موقت اسلامی روشن نمی‌کند در چه چیزی برای بازماندگان آرزوی موفقیت داشته. شاید منظور این بوده که بازماندگان در به دنیا آوردن بچه‌های دیگری به جای فرزندان سوخته‌شده‌شان موفق شوند و حسن قضیه اینجا بوده که دیگر ”عوامل سرسپرده رژیم سابق“ قدرتی نداشته‌اند تا دوباره آنها را بسوزانند.

از راه تلگراف‌های بازماندگان، رئیس جمهور بنی‌صدر آگاه شده بود که آنان خواستار تشکیل دادگاه و قضاوت علی‌تهرانی‌اند.^{۳۵۱} او هم مانند بازرگان کوچکترین گامی برای گشودن پرونده برنداشت. بازماندگان در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر بست نشستند. به عنوان هماهنگ‌کننده سه قوه، او می‌توانست با فرستادن گروه‌های حقیقت‌یاب برای پیگیری پرونده در روزگار پیش از بست یا در زمان بست، تلاش در برگزاری دادگاهی عادلانه، دخالت برای تعیین قاضی بی‌طرف و... در آن پرونده گام مثبتی بردارد. ولی بنی‌صدر پرونده‌ی رکس را از اساس نادیده گرفت.

اگرچه بازرگان و تا اندازه‌ای هم بنی‌صدر، در کنار دخالت دادن دین در سیاست، برخلاف خمینی و یاران‌اش، به موازین اخلاقی هم پای‌بند بودند، رفتار این دو در برابر پرونده‌ی رکس مانند لکه‌ی تاریکی در سابقه‌شان خودنمایی می‌کند.

بازرگان و بنی‌صدر در سال‌های پیش از انقلاب در تماس نزدیک با خمینی و یاران‌اش بودند، و بسیار بیشتر از فعالان سیاسی غیر مذهبی ویژگی‌های آنان را می‌شناختند. آنان چشم خود را بر واقعیاتی مانند خشونت و قدرت‌طلبی و عقب‌ماندگی خمینی و شاگردان‌اش بستند و شعارهای دروغین آزادی‌خواهانه‌شان را واقعی انگاشتند. آن لکه‌ی سیاه بر دامن بازرگان و بنی‌صدر در پیوند با آتش رکس هم سزای این بی‌احتیاطی‌شان است در تأیید خمینی و دوستان‌اش. شوک‌های باز هم سخت‌تری در راه بود که آنان می‌باید انتظارش را می‌کشیدند.

نیروها و شخصیت‌های لیبرال غیر مذهبی در آن روزگار دارای وزن و تأثیر چندانی در جامعه نبودند. آنها هم از جانب خمینی‌گرایان و هم از سوی نیروهای گوناگون چپ در معرض سخت‌ترین انتقادهای و حملات و تهمت‌هایی مانند طرفداری از سرمایه‌داری و امپریالیسم و بی‌بندوباری و فحشا قرار داشتند. بسیاری از جوانان وابسته به این افشار برای گریز از این اتهام‌ها و نیز مبارزه با رژیم اسلامی هوادار گروه‌های کمونیست شده بودند و به سبک و روش آنان می‌اندیشیدند و می‌زیستند. پس از هجوم خمینی به رسانه‌های آزاد، لیبرال‌های غیر مذهبی بسیار زود تماس خود را با مردم از دست دادند. بر خلاف نیروهای چپ، آنان فاقد هواداران جوان پرشوری بودند، که با پذیرش احتمال خطر، نشریه‌ها را به خیل مشتاقان می‌رساندند. (نشریه‌ی پیکار در همان برهه‌ی برگزاری دادگاه نوشت، «همین دو هفته پیش بود که دو تن از هواداران سازمان را در تبریز به جرم پخش اعلامیه دزدیدند و با دیلم مغز آنها را متلاشی ساختند و اجسادشان را در بیابان‌های شهر انداختند. روزی نیست که در سراسر کشور هوادارانمان را، همچون دیگر نیروهای انقلابی، به جرم پخش اعلامیه و فروش نشریه دستگیر [نکنند] و به زندانها نیاندازند، و این روال از همان فردای قیام شروع شد.»^{۳۰۷})

یکی از احزاب لیبرال که به گونه‌ای پیگیر روش‌های ضد آزادی حکومت و همین‌جور اصل ولایت فقیه را مورد انتقاد قرار می‌داد حزب خلق مسلمان بود. در این حزب لیبرال‌های غیر مذهبی شاخصی کار می‌کردند. اگر این حزب از سوی حکومت ریشه‌کن نشده بود، در مورد بست‌نشینی و دادگاه رکس می‌توانست موضعی شایسته بگیرد. سرکوب این حزب با تأیید و تشویق نیروهای چپ انجام گرفت، و احکام اعدام سران حزب را همین موسوی تبریزی قاضی دادگاه رکس صادر کرد. برگزیده شدن موسوی تبریزی، این قاضی «ضد امپریالیست»، به داور دادگاه رکس یقیناً نظر مثبت حزب‌های چپ را، منهای پیکار و گروهک‌های همخط، نسبت به آن دادگاه سبب شد.

محمود عنایت، روشن‌فکری مستقل بود که گاه در نشست‌های حزب خلق مسلمان سخن‌رانی می‌کرد. او، که قدرش در جامعه‌ی ایران انقلابی هرگز شناخته نشد و بر خلاف بسیاری دیگر از اندیشمندان آن روزگار دغدغه‌ی حقوق مردم و آزادی و دموکراسی داشت، توانست آینده را پیش‌بینی کند: «وکلاهی مجلس قبلی می‌آیند و می‌گویند ما هفتاد سال فریب خوردیم، و حالا بیست سال بعد نیز یک وزیر خواهد آمد و گفت من فریب خوردم.»^{۳۰۸} در نخستین سالگرد آتش‌سوزی رکس، شاید او تنها کسی بود که رفتار حکومت اسلامی را در برابر آن فاجعه تردیدآمیز خواند:

وقتی در نظر بگیریم که آتش‌سوزی سینما رکس یکی از عوامل مهم خشم و نفرت مردم نسبت به رژیم سابق به شمار می‌رفت و سقوط آن رژیم و تحویل قدرت رهبران رژیم کنونی را تسریع کرد، برای قدردانی از خاطره آن شهیدان و ادای احترام به روان پاک ایشان هم شده جای آن است که حواس خود را برای لحظه‌ای از غریو غوغای کنونی منفک کنیم و به گذشته‌ای که چندان هم دور از ما نیست بازگردیم. نگارید آیدگان چنین تعبیر کنند که ذکر مصیبت شهدای آن واقعه تا وقتی سود و صرفه داشت که مخالفین

آن روز و سردمداران امروز خانه‌نشین و معزول و مغضوب بودند و وقتی نقش روزگار عوض شد و حاکمان و محکومان جای خود را عوض کردند همه چیز از یادها رفت. . . .

عجبا همان افرادی که بیش از همه دم از قهر و غضب انقلابی می‌زنند و در مقابله با حریفان ذره‌ای رحم و گذشت ندارند اکنون در پیگیری برای کشف مسببین فاجعه سینما رکس آبادان کمتر از همه جدیت می‌کنند و ظاهراً آتششان از همه سردتر شده است. عوام می‌گویند آیا این فاجعه واقعاً تا آنجا اهمیت داشت که رژیم طاغوتی سرنگون بشود و گروهی بروند و گروهی دیگر جای ایشان را بگیرند؟ عوام می‌گویند واقعاً آیا همه دعوها بر سر این بود که دسته‌ای که تا دیروز دستشان از قدرت کوتاه بود قاف تا قاف مملکت را زیر پر و بال بگیرند و فردا هم در مجلس خبرگان نزول اجلال کنند و قانون بنویسند؟ انشاءالله که اینطور نیست.^{۳۵۹}

آن گمان محمود عنایت به واقعیت پیوست؛ دعوهای خمینیون همه بر سر آن بود که آن مجلس را قبضه کنند و قانون اساسی‌ای بنویسند که ادامه‌ی فرمانروایی‌شان را بر کشور تضمین کند.

دغدغه‌ی خاطر محمود عنایت در گفتن حق و دفاع از پای‌مال‌شدگان بی‌قانونی و همچنین تیزبینی‌اش سبب شد نکته‌ای ظریف دیگر را دریابد که باز هم به گونه‌ای پیوندی با پرونده‌ی رکس داشت. او در مورد اعدام محمد رضا عاملی تهرانی وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت شریف امامی نوشت، ”جرم او با مجازات تناسب نداشت.“^{۳۶۰} همان‌جور که پیش از این گفته شد، عاملی تهرانی به سبب آماده‌کردن پرونده‌ای برای سینما رکس اعدام شد. حتی در کیفرخواست دادگاه بر ضد عاملی که در رسانه‌های دولتی پخش شد جرم چشمگیری دیده نمی‌شد تا شایسته‌ی اعدام باشد.^{۳۶۱} در هنگام بست‌نشینی بازماندگان آتش رکس و نیز در روزهای دادگاه، محمود عنایت دیگر یکسره مطرود حاکمیت و جامعه بود، و صدایی هم از او برنیامد.

یک سخنگوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تفسیر بست‌نشینی بازماندگان گفت، ”این گروه‌های سیاسی با منتسب نمودن این کار به روحانیت و با شعار دادگاه فرمایشی محکوم است، قصد دارند رژیم شاه را تبرئه کنند و انقلابیون را از بین ببرند و با ایجاد جو تفرقه در بین مردم زمینه کودتا را فراهم نمایند.“^{۳۶۲} یک گزارش روزنامه‌ی کیهان هم در این باره مدعی شد، ”این گروه‌ها با تشدید جو ناراضیاتی و بدبینی نسبت به انقلاب و تشکل نیروهای مخالف جمهوری اسلامی زمینه را برای کودتا فراهم می‌سازند.“^{۳۶۳}

در آن روزگار حکومت پیوسته به مردم هشدار می‌داد احتمال رویداد کودتا و بازگشت حکومت پیشین وجود دارد. دو نقل قول بالا نشان می‌دهد حکومت اسلامی چگونه از یادآوری احتمال این تهدید در پیش‌برد امیال خود بهره می‌برده. نفرت گروه‌های سیاسی چپ و لیبرال از رژیم پیشین و هراس‌شان از تکرار رخدادی همانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زمینه‌ی مناسبی بود برای خمینی و خمینی‌گرایان تا اهداف‌شان را پیش ببرند.

کینه‌ی گروه‌های سیاسی از رژیم شاه به اندازه‌ای بود که هنگامی اسلامگرایان آزادی‌ها را در جامعه بسیار محدودتر کردند از آنچه در رژیم گذشته وجود داشت، آن گروه‌ها هرگز به حکومت جدید و مردم یادآور نشدند این حکومت از رژیم پیشین دیکتاتورتر است. برای نمونه، کانون نویسندگان در همان آغاز دوران آزادی در

زمان شاه و پیش از شروع انقلاب اسلامی، در مهر ۱۳۵۶، توانست ده شب معروف شعر و سخنرانی خود را آزادانه برگزار کند. با این حال، آنها در حکومت اسلامی اجازه‌ی برگزاری چنین شب‌هایی را نیافتند. آنها در بیانیه‌هایی این محدودیت را محکوم کردند، ولی هرگز در هیچ بیانیه‌ای به مردم هشدار ندادند که این رفتاری است مستبدانه‌تر از رفتار رژیم پیشین. این گروه‌ها دل خوش کردند به ”مبارزه‌ی ضد امپریالیستی“ و ”استقلال‌طلبانه“، و راه را برای برقراری دیکتاتوری‌ای بر کشور باز گذاشتند که در سده‌های اخیر در جهان بی‌مانند بوده است، تنها اگر نمونه‌ی طالبان نادیده گرفته شود.

مردم کشور هم طبیعتاً در تأثیر همین جو قرار داشتند و، بنابراین، گزارش یک راهپیمایی که حکومت به مناسبت دومین سالگرد آتش‌سوزی رکس ترتیب داد چنین بود:

ده‌ها هزار تن از مردم مسلمان و متعهد آبادان دست به راهپیمایی زدند. راهپیمایان در حالی که روحانیون پیشاپیش آنان در حرکت بودند و عکس‌هایی از رهبر انقلاب و نیز قربانیان این فاجعه هولناک را با خود حمل می‌کردند و شعار می‌دادند ”دادگاه انقلابی ایجاد باید گردد، مسببان اصلی اعدام باید گردند“ و . . . ”سپاه پاسداران سپاه صدر اسلام.“^{۳۶۴}

یک گزارش حزب توده هم حکایت از عظیم بودن این تظاهرات دارد: ”دیروز مردم اهواز و آبادان به دعوت ارگان‌های انقلابی شهر عزای عمومی بر پا داشتند و طی یک راهپیمایی باشکوه به سوی مدفن صدها تن از مردان، زنان، پیران، جوانان و کودکانی که در آتش جنایت امپریالیسم سوختند شتافتند.“^{۳۶۵} هواداران و اعضای حزب توده معمولاً در راهپیمایی‌های خمینی‌گرایان شرکت می‌کردند. سخت می‌توان گمان برد آنها در این عزاداری برای ”جنایت امپریالیسم“ میدان را ترک گفته باشند.

بازماندگان رانده‌شده از مکان تحصن نیز تظاهراتی راه انداختند در اعتراض به حکومت، و در آن شعار می‌دادند، ”رزمی، رزمی، نامی برای سرکوب، نامی برای سرپوش“ و ”پاسدار، پاسدار عامل قتل و کشتار...“ آنان ولی واسطه‌ی چندانی در دست نداشتند تا خبر اعتراض‌شان را به مردم دیگر نقاط کشور برسانند، و شمارشان هم در سنجش با تظاهرات حکومتیان بسیار کمتر بود! به غیر از دیپلمه‌های بیکار و سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی – همان‌هایی که با همت و دستان خویش در گورستان سوختگان بنای یادبودی بر پا داشتند – مردم پشتیبانی شایسته‌ای از آنان نکردند. بازماندگان متحصن در بیانیه‌ی شماره‌ی ۹ خود نوشته بودند، ”افشای این فاجعه دقیقاً در رابطه با سرنوشت تمامی ملت ایران می‌باشد.“^{۳۶۶} این هشدار بود برآمده از دل و جان و بر اساس آزموده‌ای خانمان‌سوز، که نیروهای سیاسی نخواستند بشنوند و به گوش مردم هم نرسید.

ادامه‌ی دادگاه

دفاعیات مسؤولان آتش‌نشانی در دادگاه نشان داد که اتهام عمدی بودن نارسایی کمک به قربانیان آتش‌سوزی رکس افسانه‌ای بیش نبوده است. عبدالحسین قربانی، رئیس وقت آتش‌نشانی پالایشگاه آبادان، قاطعانه گفت، ”هرگز اتومبیل بدون آب از محل خارج نشده و نخواهد شد.“^{۳۶۷} و یک کارمند آتش‌نشانی هم شرح داد که نخستین تانکر ۴۰۰ گالن آب داشته.^{۳۶۸} دادگاه مدارک و شواهدی برای رد گفته‌های مسؤولان آتش‌نشانی ارایه نکرد.

نخست یک تانکر از آتش‌نشانی آمده و بعد هم تانکری دیگر از شرکت نفت به صحنه وارد شده بود.^{۳۶۹} پس از مدتی تانکر دیگری هم از راه رسید.

آتش‌نشانان تأخیر در خبردادن به آتش‌نشانی را علت بی ثمر بودن تلاش‌شان دانستند، که البته باید دامن‌دار بودن آتش را هم به آن افزود. یک مأمور آتش‌نشانی بخشی از اسرار شب حادثه را بازگفت: ”به سینما که رسیدیم، لباس [حفاظ] پوشیده به داخل رفتم. داخل سینما اصلاً سر و صدا نبود. من داخل سالن نمایش شدم. دود و آتش زیادی آنجا بود. آدم پایین و رفتم برای شبکه آب . . . بعد تانکر آب آمد و رفتیم بالا روی آتش و تا پایان آنجا بودم.“^{۳۷۰} در اینجا انگار حاکم شرع نفهمیده بود سخن آن آتش‌نشان چه معنایی داشته. از همین رو، از او پرسید، ”وقتی شما به سینما وارد شدید از ابتدای ورود شما به آنجا سر و صدایی شنیدید؟“^{۳۷۱} و پاسخ ”متهم“ منفی بود. دادگاه از هیچ امکانی برای وارد آوردن اتهام نمی‌گذشت. گویا کسانی دیده بودند که، به هنگام فرونشاندن آتش، شلنگی پاره شده، و همین از سوی دادگاه به عنوان یک سند توطئه مطرح شد. یک آتش‌نشان پاسخ داد، ”این معمول است و ما در اغلب آتش‌سوزیها شاهد ۳-۴ بار شلنگ پاره شدن هستیم.“^{۳۷۲}

یکی از زمینه‌های اصلی گسترش شایعات در مورد نارسایی کار آتش‌نشانی این بود که افزون بر تانکرها یک دستگاه پمپاژ هم فرستاده شده بود که بدون تانکر ساخته شده. مأموران کوشیدند آن را به چند شیر موجود در محل وصل کنند، و دیدند روی یکی از شیرها از مدت‌ها پیش آسفالت شده، دیگری شکسته و سومی هم بسته شده. این امور، اگرچه همگی غم‌انگیز، ولی هیچ‌کدام نشانگر توطئه‌ی حکومت وقت نبود و حتی گردانندگان دادگاه نیز، پس از آشکار شدن واقعیت، نتوانستند چنین ادعایی مطرح کنند.

همه‌ی کارمندانی که در شب حادثه به گونه‌ای در کار فرونشاندن آتش دست داشتند دستگیر و زندانی شده و در دادگاه بر صندلی اتهام نشسته بودند. یکی از آنان که دادگاه وی را به قتل عمد صدها تن متهم کرده بود در دفاع از خود گفت، ”من راننده هستم، راننده ماشین آتش‌نشانی. . . کار راننده همان هدایت کردن ماشین و کار انداختن پمپ است.“^{۳۷۳}

پیگیری مطالب گفته‌شده در دادگاه نشان از آن دارد که ادعای اسلامیون درباره‌ی قفل و زنجیر بودن در ورودی سینما هم دروغی بیش نبوده. صراف‌ی، بازپرس پرونده در زمان شاه در سخنان‌اش در دادگاه گفت که مدت کوتاهی پس از آغاز آتش‌سوزی خود را به محل حادثه رسانده، و تأکید کرد، ”درهای سینما روی هم بود، اما سوگند می‌خورم که قفل، زنجیر یا دستبندی ندیدم.“^{۳۷۴} همان‌جور که دیده شد، آتش‌نشانان هم توانستند از آن در وارد سینما شوند و کار خود را آغاز کنند. تکبعلی‌زاده نیز در رد ادعاهای اسلامیون گفته بود، ”در آن لحظه در خروجی را نیز دیدم و زنجیر یا دستبند را ندیدم که زده باشند.“^{۳۷۵} یک رهگذر هم که پس از آتش‌سوزی یک تن را سرفه‌کنان در حال بیرون آمدن از سینما دیده بود در دادگاه تکبعلی‌زاده را در میان چند تن دیگر شناسایی کرد.^{۳۷۶} این امر، ضمن نشان دادن درستی بخشی از سخنان تکبعلی‌زاده، گویای باز بودن در اصلی سینما هم بود.

شهادت این فرد نکته‌ی تأمل‌برانگیز دیگری هم در بر دارد: ”من هم فریاد زدم که یک نفر را دیدم از سینما آمد بیرون. ولی بعضی‌ها گفتند، ’می‌خواهی تو را بگیرند؟‘“^{۳۷۷} دچار بودن برخی انسان‌ها به ویژگی تصور همه‌چیزدانی و اشتهای‌شان به نصیحت دیگران گاه چه فجایی می‌تواند پدید بیاورد! شناسایی و دستگیری و محاکمه‌ی تکبعلی‌زاده از همان آغاز شاید می‌توانست تأثیری تعیین‌کننده بر روند رویدادهای آینده‌ی کشور بگذارد. شاید هم نصیحت کردن آن فرد به آن شاهد را بتوان به بدبینی مردم در کشورهای غیر دموکراتیک به دولت‌های‌شان نسبت داد. اگرچه شاهد خود در همان زمان مایل به حرف زدن بوده، ولی در میان حاضران و همچنین کسان دیگری که پس از آن سخن او را شنیده‌اند، هیچکس او را تشویق به خبر دادن به پلیس نکرده.

بوفه‌چی سینما، که او هم متهم به قتل عمد صدها تن شده بود، گفت، ”آن شب در ۳۰ ریالی باز بود.“^{۳۷۸} یکی از آتش‌نشانان هم گفته بود پس از بالا رفتن از پله‌ها یکی از درهای سالن نمایش را با تبر شکسته تا آنها بتوانند آتش را از آنجا خاموش کنند.^{۳۷۹} اینها نشان می‌دهد که کارگران سینما به علت سهل‌انگاری تنها یک در سالن نمایش را باز گذاشته‌اند تا بتوانند هنگام پایان فیلم، راحت‌تر و زودتر تماشاگران را به سوی در خروجی هدایت کنند. دادگاه در این مورد کارگران را نکوهش یا محکوم نکرد. همه‌ی کوشش دادگاه در این زمینه بر روی اثبات قفل بودن در اصلی سینما در طبقه‌ی همکف به وسیله‌ی زنجیر یا دست‌بند پلیس بود، یعنی همان شایعه‌ای که پس از فاجعه در میان مردم دهن به دهن می‌گشت.

اردشیر بیات، رئیس پلیس وقت آبادان، می‌گوید درهای سالن نمایش به طرف داخل باز می‌شده و بر اثر ازدحام و فشار تماشاگران، همچنان بسته مانده.^{۳۸۰}

در روزها و ماه‌های پس از آتش‌سوزی رکس، بسته بودن در یا درهای سینما به عنوان مهمترین دلیل دست داشتن حکومت شاه در آن جنایت مطرح می‌شد. با این همه، به طور مشخص گفته نمی‌شد منظور کدام در یا درها

بوده. یعنی اینکه معلوم نبود منظور در های سالن نمایش است یا در اصلی ورودی سینما. همان جور که گفته شد، دادگاه هیچ کوششی نکرد تا ثابت کند که در های سالن نمایش عمداً بسته شده بوده. دادگاه می‌کوشید شایعات شایعه‌سازان روز های پس از آتش‌سوزی را مبنی بر بسته بودن در اصلی ورودی با یک دستبند پلیس ثابت کند. ولی گذشته از دلایل ذکر شده در بالا مبنی بر باز بودن آن در، وجود پیکر های سوخته‌ی همه‌ی تماشاگران در سالن نمایش حاکی از آن است که آنها بر اثر شدت دود و خفگی و تاریکی و ازدحام، حتی نتوانسته‌اند خود را به سالن انتظار برسانند، چه رسد به اینکه بخواهند از پله‌ها پایین بیایند و به پشت در ورودی نزدیک بشوند.

در همان روز های پس از آتش‌سوزی، خبرنگاران تیزبین و بی‌طرف می‌توانستند با تهیه‌ی گزارش های مفصل به همراه عکس و فیلم به مردم کمک کنند تا تصویر درستی از صحنه‌های آن رویداد مهم به دست بیاورند. واقعیت این است که بسیاری از مردم حتی نمی‌دانسته‌اند که سینما رکس در طبقه‌ی همکف واقع نبوده.

محمد علی محمدی، که به گفته‌ی آبکاشک متولی مسجد اصفهانی‌ها و از عناصر اصلی پراکندن شایعات در میان مردم در مورد دست داشتن رژیم شاه در آتش‌سوزی بود،^{۳۸۱} به عنوان شاهد در دادگاه حضور داشت. او همان کسی است که به مردم گفته بود می‌خواسته با اتومبیل‌اش به در ورودی سینما بکوبد ولی پلیس نگذاشته. شهادت او چنین آغاز شد: ”من کنار کافه لادن در پاساژ ایستاده بودم که ناگهان برق سینما خاموش شد و با صدای جرقه برق خیابان نیز قطع شد.“^{۳۸۲} از شهادت شیرین قنبرزاده، یک دختر نوجوان که در زمره‌ی نجات‌یافتگان آتش‌سوزی بود، می‌توان دریافت که این کافه لادن روبه‌روی سینما بوده. این دختر گفت که آن شب همراه خانواده‌اش در سینما بوده و توانست خود را تا بالای پله‌ها برساند و بعد هم بیهوش شده و از سوی یکی از نجات‌یافتگان از مهلکه بیرون آمد.^{۳۸۳} او در ادامه‌ی شهادت‌اش گفت که بیرون سینما روبه‌روی کافه لادن بر زمین نشست.

در آن لحظاتی که آتش به دامن سینما می‌افتد، ظاهراً تنها بر اثر یک اتفاق محمد علی محمدی درست روبه‌روی سینما ایستاده و دارد آن ساختمان را نگاه می‌کند. هیچ‌کدام از کسان دیگری که در دادگاه درباره‌ی صحنه‌ی آتش‌سوزی شهادت دادند درست آن لحظه‌ی خاموشی برق سینما را ندیده بودند؛ چیزی که نظرشان را جلب کرد خاموشی سینما یا بلند شدن دود از سقف‌اش بود. نکته‌ی دیگر در مورد سایر شهود اینکه آنان در حال غذاخوری در یک ساندویچ‌فروشی یا در حال رفتن بودند که آن صحنه‌های نامعمول را دیدند، حال آنکه محمدی ایستاده بود و چیزی را انتظار می‌کشید. معلوم نیست او که از همان قماش آدم‌هایی بود که می‌خواستند تیغ بر بدن دختران بی‌حجاب بکشند بر سر آن چهارراه در مرکز شهر با آن ”جو خراب“ که مکان دیدار دختران و پسران جوان بود چه می‌کرد.

داستان محمد علی محمدی دو کاراکتر اصلی دارد، یکی خودش و دیگری هم اتومبیل‌اش: ”سپس با اتومبیل خودم آمدم جلو و پرسیدم، ’چه شده؟ بگذارید در را باز کنیم؟‘“^{۳۸۴} از کافه لادن تا در سینما چند متر بیشتر نیست، ولی او همچنان با اتومبیل، و نه پیاده، آن مسیر را می‌پیماید تا زمینه برای ادامه‌ی داستان‌اش پرداخته شود. اگر چه می‌پرسد، ”چه شده؟“ یعنی اینکه طبیعتاً نمی‌داند آن جلو چه خبر است، ولی باز هم تنها بر حسب اتفاق می‌توانسته حدس بزند که در اصلی با یک دست‌بند پلیس قفل شده و او باید اعلام آمادگی کند که خودش و ماشین‌اش آماده‌اند

جان‌شان را با کوبیدن به در و آتش و دود برای نجات جان مؤمنان حاضر در سینما فدا کنند. (البته پیشنهاد محمدی از آغاز غیر منطقی می‌نماید، زیرا اگر در ورودی با دست‌بند پلیس قفل شده، برای باز کردن آن باید کلید را از پلیس خواست و نیازی به کوبیدن ماشین نیست.)

جواب مأموران پلیس به محمدی، بنا بر ادعای خودش، چنین بوده: ”جلو نروید. در آنجا ۴ خرابکار هست.“^{۳۸۵} رقم چهار در آغاز جزو ادعاهای محمدی نبود. یقیناً پس از شایع‌شدن داستان تکبعلی‌زاده و سه نفر دوستان‌اش در آبادان این نکته هم به شهادت محمدی افزوده شده تا واقعی‌تر به نظر بیاید و هیجان‌انگیزتر بشود. پس از آنکه مأموران پیشنهاد محمدی را مبنی بر کوبیدن اتومبیل به در ورودی نمی‌پذیرند، باز هم او مخاطب را لحظه‌به‌لحظه از وضع دو کاراکتر مهم داستان‌اش آگاه می‌کند: ”من رفتم و ماشینم را گذاشتم و آدمم مقابل سینما.“ محمدی درباره‌ی رویدادهای روز بعد هم گزارشی لحظه‌به‌لحظه به دادگاه داد:

من روز بعد با اتومبیل به گورستان رفتم و سه مرتبه یخ بردم و برگشتم از داروخانه ماسک بگیرم نداشت. سپس به منزل رفتم و مقداری پنبه را به ادوکلن آغشته کردم و در بینی‌ام گذاشتم و ۵۰ جفت دستکش هم خریدم به گورستان رفتم. . . . از ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه صبح مردم دسته دسته به گورستان می‌آمدند و من در ساعت ۵ بعد از ظهر در گورستان دیدم که سرگرد پیکرستان با یک اکیپ و سرهنگ امینی با اکیپ دیگری آمدند و تا بعد از ظهر آن روز بود که در گورستان شایع کردند که روحانیت عامل این فاجعه است.^{۳۸۶}

در اینجا، یکی از گردانندگان دادگاه از محمدی پرسید، ”چه کسانی در گورستان گفتند این کار روحانیت بود؟“ و او پاسخ داد، ”از مأمورینی که با لباس شخصی بودند و اگر او را ببینم می‌شناسم.“^{۳۸۷} این کسانی که می‌گفتند روحانیون مرتکب آن جنایت شده‌اند الزاماً مأموران پلیس نبودند، ولی شمارشان بسیار کمتر از کسانی بود که تحت تأثیر روحانیون و متحدان‌شان قرار گرفتند.

پایان داستان رقت‌آور محمد علی محمدی از این قرار است که به گفته‌ی پیمان ماندگار، کارگردان آبادانی‌الاصل، مدت کوتاهی پس از دادگاه رکس، محمدی در حال رانندگی با اتومبیل‌اش در تصادفی در جاده‌ی آبادان-اهواز جان‌اش را از دست می‌دهد.^{۳۸۸}

افزون بر محمد علی محمدی، در دادگاه رد پای شایعه‌پردازان اسلامی دیگری هم دیده می‌شود که ادعای هیچ‌کدام‌شان به ثبوت نرسید. رادمهر، که ده تن از اعضای خانواده‌اش را از دست داده و اکنون دیگر تنها به دانستن مکان خاکسپاری عزیزان‌اش دل خوش کرده بود، در دادگاه گفت، ”از دادگاه تقاضا می‌کنم تا ببینید که تمامی جنازه‌ها در گورستان آبادان خاک شده یا نه، چرا که شخصی به نام حاج قبادی به من گفته بود که دیده است شب فاجعه تعدادی از جنازه‌ها را به اطراف آبادان و خرمشهر بردند.“^{۳۸۹} بنا بر گفته‌ی اردشیر بیات، رئیس پلیس وقت آبادان، این حاج قبادی و نیز حاج خرمی از فعالان مذهبی وابسته به مسجد اصفهانی‌ها در آبادان بودند.^{۳۹۰} موسوی تبریزی هم در این مسجد منبر می‌رفت. به نوشته‌ی پیکار، در زمان بست‌نشستن بازماندگان،

”دو تن از بازاریان سرشناس آبادان به نام‌های حاج خرمی و حاج ابراهیمی به انواع کوشش‌ها دست می‌زنند تا مانع افشای این جنایت شوند.“^{۳۹۱}

جعفر سازش در یک سخن‌رانی برای بازماندگان بست‌نشین نکاتی را در مورد دست داشتن حاج خرمی در یکی دیگر از جنایات مشکوک دوران انقلاب در آبادان گفت:

فرج‌الله برزکار یکی از عاملین فاجعه که سوخته است در بازار جمشیدآباد مغازه رادیوسازی داشته. درست یک هفته بعد از فاجعه سینما رکس بازار جمشیدآباد را آتش می‌زنند و به گفته شاهدان عینی آتش‌سوزی درست از محوطه مغازه فرج‌الله برزکار آغاز می‌شود. آیا احتمال این نیست که این آتش‌سوزی به قصد از بین بردن مغازه فرج بوده تا اگر اسنادی در مغازه مخفی شده و بیانگر ارتباطاتی می‌باشد نابود گردد؟ ضمناً شایع است به گفته شاهدان عینی آقای حاج خرمی قبل از فاجعه سینما در بازار جمشیدآباد رفت و آمدهای زیادی داشته است. و همان‌طور که بارها گفته‌ایم، در گذشته هیأت‌هایی که برای بررسی پرونده فاجعه سینما رکس به آبادان می‌آمدند توسط حاجی خرمی و حاجی دوانی پذیرایی می‌شدند.^{۳۹۲}

در حالی که تکبعلی‌زاده جزییات آتش‌زدن سینما را با مایع آتش‌زا شرح داده بود، دادستان بدون توجه به این امر، داستانی را نقل کرد که ریشه در شایعات گذشته داشت: ”نامه‌ای از حاجی سیف‌الله صادقی وجود دارد که همسر بلیت‌فروش در شب حادثه گفته است که شوهرم می‌گفت ’من خیلی ناراحت هستم و تمام رفقایم آمدند سینما و من نمی‌توانستم بگویم نروید سینما. تمام داخل سالن را با مواد آتش‌زا پر کرده بودند.“^{۳۹۳}

این داستان از این لحاظ هم با واقعیت‌های آن روزگار جامعه‌ی ایرانی نمی‌خواند که یک حاجی مذهبی مورد استناد دادگاه اسلامی و خانواده‌اش اساساً نمی‌توانسته‌اند هیچ مرادده‌ای با کارکنان یک سینما و خانواده‌شان داشته باشند؛ گروه نخست گروه دوم را فاسد و اهل فحشا می‌شمردند و آنها را سرزنش می‌کردند و از رفت و آمد با آنان شرم داشتند.

استناد دادستان به گفته‌ی حاج صادقی اما نشان می‌دهد که او هم یکی از وابستگان گروه مذهبی پیرو خمینی بوده. در واقع، فردی به نام صادقی هنگام آزار دادن بازماندگان بست‌نشین همراه آذری قمی بود: ”ساعت یک و نیم شب حاکم شرع، آذری قمی و شخصی به نام صادقی و سپاه به محل تحصن آمدند و می‌خواستند داخل شوند و مذاکره کنند و ما گفتیم غیر از دادستان ویژه سینما رکس با هیچکس دیگر مذاکره نخواهیم کرد.“^{۳۹۴} همچنین، این فرد به احتمال فراوان همان کسی است که به همراه آذری قمی به دیدار تکبعلی‌زاده در زندان می‌رود و با هدف سرزنش و به سکوت‌کشاندن‌اش بر سر او می‌کوبد.

به جز تکبعلی‌زاده که خود به شرکت در آتش‌سوزی اقرار کرده بود دادگاه نتوانست به روشنی ثابت کند که دیگر متهمان در آن جنایت دست داشته‌اند. اردشیر بیات می‌گوید فعالان مذهبی آبادان در نشستی به این نتیجه رسیدند که برای رهایی از فشارهای بازماندگان آتش‌سوزی بهترین راه حل این است که دادگاهی برگزار شود و مقام‌های شهری حکومت پیشین به کیفری سخت برسند.^{۳۹۵} بیات از طریق آشنایان‌اش در آبادان از این نشست باخبر و پنهان شد و بعد به خارج از کشور گریخت، ولی سرنوشتی سخت دیگران را انتظار می‌کشید.

بخش بزرگی از اتهامات سرهنگ سیاوش امینی آل آقا، معاون وقت شهربانی آبادان، هیچ ربطی به پرونده‌ی رکس نداشت. سخن دادستان:

وی به عنوان سرپرست دایره اطلاعات شهربانی آبادان نیز خدمت کرده و برای دیدن دوره‌های تخصصی سال ۵۰ به اسرائیل رفته و موفق به دریافت گواهینامه‌ها و دیپلم‌های تخصصی شده است. وی در ضد اطلاعات ارتش و سازمان امنیت منحل نیز دوره‌های تخصصی طی کرده است و در مورد مواد منفجره نیز تخصص دارد و در سال ۴۶ به فرمان شاه مخلوع به دریافت نشان نایل شده و در همان سال به عنوان رئیس ضد اطلاعات راه آهن منصوب و مدتی نیز در بایگانی ضد اطلاعات شهربانی بوده و سپس در سال ۵۰ حفاظت دستگاه‌های مخابراتی را بر عهده داشته است.^{۳۹۶}

افزون بر جرم‌هایی مانند تخصص در مواد انفجار و حفاظت از راه آهن و دستگاه‌های مخابراتی، او یک جرم دیگر هم مرتکب شده بود: «صورت‌مجلس ساختگی را امضا کرده و به عنوان اینکه این آتش‌سوزی به وسیله بمب صورت گرفته به ساواک گزارش داده است.»^{۳۹۷}

چند افسر و پاسبان هم در میان متهمان حاضر بودند که دادگاه در مورد آنان نیز نتوانست جرمی ثابت کند. در بین آنان حتی سرگرد خنی‌فر هم وجود داشت که بنا بر شواهد گوناگون برای نجات قربانیان کوشش بسیار کرده بود.

در میان مأموران شهربانی، پس از سرهنگ امینی، ستوان منوچهر بهمنی سرنوشت‌اش از همه نامطمئن‌تر می‌نمود. دادگاه از او پرسید، «چطور شد که شما را شب حادثه فوراً خواستند؟»^{۳۹۸} به این ترتیب، دادگاه می‌خواست ثابت کند در یک توطئه‌ی از پیش‌طراحی‌شده دست داشته. در دادگاه گفته شد او شب حادثه شلاقی در دست داشته و جلو نزدیک شدن مردم را به سینما می‌گرفته.^{۳۹۹}

آبکاشک می‌نویسد جرم اصلی بهمنی این بود که مدتی پیش از آتش‌سوزی می‌خواسته موسوی تبریزی را پس از یک سخن‌رانی در مسجد اصفهانی‌ها دستگیر کند و موسوی از دست‌اش می‌گریزد.^{۴۰۰} پس از تعقیب و گریز، بهمنی به موسوی می‌رسد و یک سیلی به صورت‌اش می‌زند. موسوی بعدها خود این تعقیب و گریز را تأیید، ولی سیلی را تکذیب می‌کند.^{۴۰۱} جرم بهمنی اما به راستی از این هم سنگین‌تر بود؛ بنا بر کیفرخواست بازگویی‌شده از سوی سلیمی نمین، «بهمنی دم پله‌ها ایستاده بود و نمی‌گذاشت کسی بالا رود و حتی از روی ناراحتی بروحانیون هم فحش می‌داد که این آتش‌سوزی بدست آنها است.»^{۴۰۲} کیفرخواست متهمان را دادستان می‌خواند.

در آن مصاحبه‌ای که پیش از این به آن اشاره شد، سید حسین نقی‌بی درباره‌ی رفتاراش با متهمان در آستانه‌ی مرگ می‌گوید:

ما هیچ عشقی به کشتن آدم‌ها نداشتیم. برخورد بنده با متهمان طوری بود که قبل از اینکه تیرباران شوند می‌آمدند دست می‌انداختند به گردن من و از من حلالیت می‌گرفتند... می‌دانستم با آنها انسانی رفتار

کرده‌ام بعد هم به آنها می‌گفتم توبه کنید. بالاخره انقلاب است ناراحت نشوید و به هر حال کسی که احکم الحاکمین است خدای بزرگ است و آرامشی می‌دادم، آنها توبه‌نامه می‌نوشتند و وصیت‌نامه‌هایشان وجود دارد که در وصیت‌نامه‌هایشان از ما تشکر کرده‌اند.^{۴۰۳}

اکنون ببینیم روش کار نقیبی برای وادار کردن متهم به اعتراف و عذرخواهی و بعد هم روبوسی کردن و تشکر از او چگونه است:

بهمنی: ”سرگرد خنی‌فر را دیدم که توی سر خود می‌زد و کمک می‌خواست. گفتم چه شده؟ گفت سینما آتش گرفته و مردم داخل سینما هستند و من رفتم و سعی کردم داخل سینما شوم. در اصلی باز بود و من دیدم آتش و دود زیاد است.“

دادستان: ”شما وقتی آنجا بودید کسی آنجا نبود؟“

جواب: ”من چند پله را طی کردم ولی غیر از آتش و دود چیزی نمایان نبود. . . .“

دادستان: ”سعی نکنید با زبان بازی از دادن جواب و اقرار فرار کنید. . . . اقرار به جرم حداقل کاری است که شما می‌توانید بکنید و شما با توجه به سمتی که در کنترل اغتشاشات داشتید و نقش فعالی نیز داشتید توضیح بدهید و در برابر بازماندگان بگویید. شاید کسی از گناهانتان بگذرد. مسلسل اسرائیلی و باطوم انگلیسی را رژیم دست هر کسی نمی‌داد.“^{۴۰۴}

این هم چند نمونه از تهمت‌های بی‌پایه و پرسش‌های بی‌معنایی که نقیبی برای در هم شکستن بی‌گناهان مطرح می‌کرد:

ایشان [نادری] از قبل در جریان آتش‌سوزی بوده، چرا که در دفاعیه‌ای که در زندان نوشته، اعلام داشته که سه روز قبل از فاجعه، تلفنی خبر داده بودند تا اگر گوزنها را عوض نکنید، سینما را با بمب منفجر می‌کنیم و وی تلفنی جریان را به شهربانی و فرهنگ و هنر اطلاع داده و جواب داده بودند به کارتان ادامه دهید.^{۴۰۵}

پرسش و پاسخ نقیبی با بلیط‌فروش:

بلیط‌فروش: ”چند روز قبل از آن تلفن کردند و گفتند اگر فیلم‌های سکسی نشان بدهید، سینما را آتش می‌زنیم.“

دادستان: ”چرا اقدامی نکردید در مورد جلوگیری از آتش زدن سینما؟“^{۴۰۶}

پرسش‌های نقیبی از عبدالحسین قربانی، رئیس سابق آتش‌نشانی پالایشگاه آبادان، فراتر از مسایل حقوقی است: ”چرا تانکرها آب نداشتند و اگر داشتند چرا پمپ موتوری آنها خراب شده؟ و چرا شیلنگ‌ها پاره شده و چراهای دیگر؟“^{۴۰۷} شاید مناسب‌تر بود اگر نقیبی این پرسش‌های زنجیروار شبه‌فلسفی را در مناجات‌های شبانه‌اش به زبان می‌آورد، یا دست کم آنها را از امثال بهشتی و خمینی می‌پرسید که به گفته‌ی او دارای ”خصایل انبیا“ بودند.^{۴۰۸}

متهمان می‌کوشیدند به شیوه‌های گوناگون ثابت کنند بی‌گناه‌اند، ولی دادگاه راه خود را می‌رفت. سرهنگ بازنشسته غلام‌رضا قهرمانی، رئیس سازمان دفاع غیر نظامی آبادان، اصرار می‌کرد، ”اگر یک گزارش اطلاعاتی از زمان ستواندمی تاکنون مبنی بر اینکه من با سرنوشت مردم بازی کرده باشم اگر نشان دهید، تمام موارد اتهام را قبول دارم.“^{۴۰۹} نقیبی در پاسخ او اظهار داشت، ”مسئولان سازمان دفاع غیر نظامی معمولاً ساواکی بودند.“

مدتی پیش از آتش‌سوزی، ابراهیم اویسی‌پور، کارمند سازمان دفاع غیر نظامی آبادان، از ساختمان سینما رکس بازدید و به رغم وجود نقص‌های فراوان، مجوز ادامه‌ی کار آن را صادر کرده بود. از تفسیر دادستان که گفت، ”ایشان در گزارش خود باعث شده که یک سینمای آشغال‌دانی را سینمای درجه ۲ قلمداد کنند،“^{۴۱۰} که بگذریم، می‌توان گفت که در یک دادگاه عادلانه این فرد یکی از کسانی بود که بایست پاسخ‌گوی آن عمل‌کرد غیر مسؤولانه‌اش باشد. با این همه، به جای دفاع از خود، اویسی‌پور خبر داد که علی نادری صاحب سینما ۲۰۰۰ تومن انعام به راننده‌ی همراه او داده و راننده هم خواسته ۷۵۰ تومن از آن را به اویسی‌پور بدهد.^{۴۱۱} در ادامه، دادستان از اویسی‌پور نپرسید پس او چرا آن تأییدنامه‌ی مخدوش را امضا کرده. در عوض، این شهادت اویسی‌پور به عنوان یکی از مدارک جرم صاحب سینما شمرده شد.

علی نادری از هفت سال پیش از آن در تهران زندگی کرده بود و دو یا سه ماه یک بار سری به آبادان می‌زد. بخشی از اتهام‌های او در پرسش‌های دادستان و پاسخ او:

سؤال: ”شما وقتی اینجا را اداره می‌کردید چه نوع فیلم‌هایی را نشان می‌دادید؟“

جواب: ”اختیار فیلم با من نبود و طبق قرارداد می‌بسته می‌شد فیلم تحویل می‌گرفتیم.“

سؤال: ”شما فیلم‌هایی نشان می‌دادید که بیشتر سود داشته باشد.“

جواب: ”اختیار انتخاب فیلم با من نبود.“^{۴۱۲}

و بخشی دیگر هم در گفت‌وگوی موسوی تبریزی با او:

”آقای رئیس دادگاه، سینمای مرا با یک توطئه خائنانه آتش زده‌اند، که از نظر ایمن و تجهیزات هیچ

نقصی نداشته است.“

موسوی تبریزی: ”معلوم است که آتش زده‌اند. ولی اگر کارگر خوبی سینما داشت و اگر درهای اضطراری باز می‌شد و اگر کارگر ایمنی با مسئولیتی وجود داشت، اینقدر افراد نمی‌سوختند و شاید به حداقل می‌رسید.“^{۴۱۳}

نادری به زندانی بودن‌اش به مدت ۲۳ ماه اعتراض کرد، ولی این در سنجش با آنچه انتظارش را می‌کشید چیزی نبود.

افزون بر صاحب و مدیر سینما، چهار نفری هم که در سینما کار می‌کردند بر صندلی اتهام نشسته بودند: بلیت‌فروش، بوفه‌چی، نظافتگر و سرای‌دار. نظافتگر پسری بود ۱۵ ساله به نام کاظم هویزاری، و سرای‌دار هم که قربان آستانه پلنگی نام داشت پیرمردی بود علیل از یک چشم و یک پا که شب‌ها در سینما می‌خوابید. این دو برای صرف شام بیرون رفته بودند و هنگامی برگشتند نخستین کسانی بودند که آتش را دیدند. آنها کوشیدند کپسول آتش‌نشانی را به کار ببرند، ولی روش کارش را نمی‌دانستند، و مدت زمانی هم به این ترتیب هدر رفت. آنها سپس شهربانی را آگاه کردند، و شهربانی هم به آتش‌نشانی گزارش داد.

یک کارمند ساواک هم به نام فرج‌الله مجتهدی در میان متهمان حاضر در دادگاه وجود داشت. بر اساس کیفرخواست، او شکنجه‌گر ساواک با نام مستعار دکتر مجیدی بود، ظاهراً به معنای اینکه در کار شکنجه تخصص داشت. ولی در دادگاه هیچ مطلبی درباره‌ی شکنجه‌هایی که او به زندانیان داده یا پیوندش با آتش‌سوزی رکس گفته نشد. سخن یک فعال کارگری کمونیست درباره‌ی یک کارمند سرویس امنیتی رژیم سرمایه‌داری شاه می‌تواند اعتمادپذیرتر باشد از امثال نقیبی و موسوی تبریزی. مصطفی آبکاشک:

وی مدتی قبل از آتش‌سوزی، از تهران و یا احیاناً از شهر دیگری به آبادان منتقل می‌شود. استدلال دادگاه این بود که چرا انتقال این مامور ساواک به آبادان در روزهای وقوع حادثه صورت گرفته؟ و این جابجایی با یک نقشه قبلی و در رابطه با حریق سینما بوده است. ساواکی مذکور که ناخوش بود و از یک بیماری رنج می‌برد و بسته‌های قرص و دارو را با خودش به همراه داشت، خود را یک کارمند معمولی ساواک معرفی می‌کرد و میگفت که در طول خدمتش هیچگاه به کسی تعدی نکرده و هیچگاه مرتکب خلافی نشده. در چهارده جلسه دادگاه، هر بار که تلویزیون چهره او را نشان میداد، او حالی نزار داشت و به سختی در جایگاه متهمین نشسته بود. این شخص در صحبت‌هایش مرتب به بیمار بودنش از مدتها قبل از حادثه اشاره می‌کرد و انتقالش به آبادان را در رابطه با جابجایی که در آن ایام در بین مسئولین ساواک صورت می‌گرفته، میدانست و آن را یک امر عادی تلقی می‌کرد و سعی داشت به هر وسیله ممکن بی‌گناهی خودش را توضیح دهد. معذالک ساواکی دستگیر شده در آن ایام علاوه بر اینکه منفور مردم شناخته میشد، دادگاه از موقعیت آسیب‌پذیری این شخص، سوء استفاده کرد. او در این دادگاه، هیچ سرنوشتی جز مرگ نداشت علی‌الخصوص در دادگاه عدل خمینی که در نظر داشت عده‌ای را بعنوان مسببین به کیفر برساند و سر و صداها را ساکت و خاموش کند.^{۴۱۴}

اگر مردم از رژیم پیشین آن نفرت بی‌اندازه را نمی‌داشتند - نفرتی که بر اثر تبلیغات پیگیر اسلاميون و دیگر گروه‌های سیاسی پدید آمده بود - شاید یک یا چند تن از آن سی و چند متهم در پیشگاه بازماندگان برمی‌خاستند و آتش‌افروزی خمینی‌گرایان را برملا می‌ساختند. ولی آن مقام‌های تضعیف‌رو حیه‌شده حتی در زمان فرمان‌روایی رژیم پیشین هم دست به چنین افشاگری نزدند؛ در روزگار حکومت اسلامی، هنگامی آنان بر صندلی اتهام نشسته بودند، شاید چنین انتظاری عبث بنماید.

حسین تکبعلی‌زاده تنها کسی بود که در برابر گردانندگان دادگاه همچنان گردن برمی‌افراخت. بر خلاف رفتار تندخویانه‌شان در برابر دیگر متهمان، موسوی تبریزی و نقیعی در سرتاسر نشست‌های دادگاه حتی یک بار هم صدای‌شان را بر روی تکبعلی‌زاده بلند نکردند و پیوسته با او با ملاحظه و احترام سخن می‌گفتند. همان جور که پیش از این هم نقل شد، تکبعلی‌زاده بود که بر سر این دو داد می‌کشید. به یقین دلایلی برای این رفتارها وجود داشت.

تکبعلی‌زاده در آخرین دفاعیات‌اش با آرامش و اعتمادبه‌نفس بیشتری سخن می‌گفت. او درباره‌ی دخالت اعضای محفل خانه‌ی سیک لین در تهیه‌ی مقدمات آتش‌سوزی حرف زد. گفت به احتمال فراوان عبدالله لرقبا که کارمند هواپیمایی آبادان بوده بنزین هواپیما در اختیار فرج گذاشته، و این مایعی است که قابلیت اشتعال بالایی دارد. او آتش‌سوزی را توطئه‌ای می‌دید که بخشی از انقلاب بوده: "عبدالله لرقبا چه وحشتی از این داشت که من با کس دیگری صحبت کنم. عبدالله لرقبا در جواب دادگاه که می‌پرسد شما چرا پس از اطلاع از شرکت حسین در آتش‌سوزی سینما رکس موضوع را به مقامات شهری اطلاع ندادید، عبدالله پاسخ می‌دهد مسأله چنین نبود، بلکه مسأله انقلاب بود."^{۴۱۵}

تکبعلی‌زاده ثابت کرد که سخنان یک شاهد، که ادعا می‌کرد جزو نجات‌یافتگان بوده و با فرزندش از سالن نمایش بیرون و به دست‌شویی رفته و دیده که آب قطع است، ساختگی است. (قطع بودن آب هم جزئی از آن افسانه‌ی هماهنگی ساواک و مقامات شهری برای جلوگیری از کم‌رسانی به قربانیان بود.) تکبعلی‌زاده این بار برای حاکم شرع و دادستان ارزشی قایل نبود و مستقیم با بازماندگان سخن می‌گفت: "من دیگر حرفی ندارم . . . اگر چیزی باشد به شما می‌گویم."^{۴۱۶}

تصور می‌کرد باز هم به او فرصت می‌دهند تا با مردم سخن بگوید. پس از سخنان تکبعلی‌زاده، موسوی تبریزی بی‌درنگ عنان سخن را به دست گرفت تا مبادا کسی گمان ببرد محفلی از اسلاميون در پشت طرح جنایت بود:

عبدالله لرقبا، ابوالپو و سید محمود عامری را آوردند و مدت دو شب بازداشت بودند و از آنها تحقیق کردیم. عبدالله لرقبا با حسین بوده و او را برده و وادار به ترک اعتیاد کرده است. بر خلاف آنچه گفته می‌شود عبدالله لرقبا کارمند هواپیمایی بوده و بنزین هواپیما در اختیار حسین و فرج و فلاح و یدالله گذاشته باید بگویم که تحقیقات کردیم و مشخص شده است عبدالله روز ۲۸ مرداد یعنی روز فاجعه اولین روزی بود که می‌خواست استخدام شود.^{۴۱۷}

موسوی تبریزی همچنین خبر داد که میرصفیانی دستگیر شده. او همان کسی بود که برادر فرج در دادگاه درباره‌اش شهادت داد که پس از آتش‌سوزی از خانواده‌ی فرج خواسته بود اعلامیه‌های سیاسی را دور بریزند چون احتمال هجوم مأموران ساواک می‌رفت و نتیجه گرفت او ساواکی است! موسوی تبریزی افزود که حاج خرمی هم دستگیر شده، یکی از بازاریان آبادان که به شیوه‌های گوناگون از افشای پرونده جلوگیری می‌کرد.

آبکاشک نوشت “میرصفیانی” [میرصفیانی] که یک پاسدار انقلاب اسلامی بود در حکومت اسلامی هرگز بازداشت نشد.^{۴۱۸} پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دادگاه چرا در پایان کار خود سخن از دستگیری میرصفیانی و حاج خرمی به میان آورد. بازماندگان از مدت‌ها پیش گفته بودند حاج خرمی در توطئه‌ی جنایت دست داشته. به هر روی، هرگز خبری در رسانه‌ها درباره‌ی بازجویی و محاکمه‌ی آن دو تن پخش نشد.

رشیدیان و کیاوش و جمی و چند چهره‌ی شاخص مذهبی دیگر که بنا بر دفاعیات تکبعلی‌زاده نقشی بسیار مشکوک در فاجعه داشتند هرگز حتی به عنوان شاهد هم به دادگاه فراخوانده نشدند. این سه تن از مورد اعتمادترین افراد خمینی و شاگردان‌اش در استان خوزستان بودند. آنها شاخه‌ی حزب جمهوری اسلامی این استان را پایه‌گذاری کردند. جمی از سوی خمینی به نمایندگی و امامت جمعه‌ی آبادان منصوب شد. رشیدیان و کیاوش هم به عنوان دو تن از نمایندگان استان خوزستان به عضویت مجلس خبرگان تهیه‌ی قانون اساسی درآمدند.

در آن مجلس، کیاوش پیشنهاد کرد که در مقدمه‌ی قانون اساسی اسلامی شرحی از انقلاب و “روشن شدن این شعله‌ی مقدس و علل پیشرفت سریع و معجزه‌آسای آن در سنوات اخیر” داده شود. او نخستین کسی بود که خواهان گنج‌اندیدن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی شد.^{۴۱۹} او همچنین نخستین کسی بود که در آن مجلس سخن از حجاب اجباری به میان کشید.^{۴۲۰} رشیدیان نیز پیوسته خواهان گسترش حیطه‌ی اختیار ولی فقیه بود، و برای مثال، قدرت او را چنین شرح می‌داد: “وقتی رهبر در صدر کار قرار گرفته و حاکم هم خدا است و ما روی قوانین خدا داریم عمل می‌کنیم، یعنی قوانین اسلامی، خودبخود آن [سه] قوا، قوا نخواهند بود بلکه مجری آن ضوابط و اصول [خواهند بود] منتها با تقسیم کار. رهبر حکم و یا به اصطلاح فتوای خودش را به آن قوا می‌دهد تا اجرا کنند.”^{۴۲۱} او به طور مشخص پیشنهادی داد برای سپردن نظارت بر انتخابات ریاست جمهوری و مجلس به شورای نگهبان، که تصویب شد.^{۴۲۲} این اصل بعدها در دسرهای بسیاری برای جناح‌های اسلامی پدید آورد، و او خود هم از آن ناخرسند بود و می‌گفت منظورش آنچه گفته نبوده؛ منظورش چیز دیگری بوده.^{۴۲۳}

کیاوش و رشیدیان از دوران پیش از انقلاب در پیوند تنگاتنگ با گروهی بودند که خط رهبری خمینی را بر انقلاب پیش می‌برد. حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری می‌نویسد مدت کوتاهی پیش از پیروزی انقلاب او به همراه کیاوش و چند تن دیگر به دیدار بهشتی رفته و بهشتی به آن گروه مأموریت داده تا به همراه بازرگان و رفسنجانی به خوزستان بروند و برای تضمین تأمین نفت جهت مصرف داخلی برای زمستان آن سال اقدام کنند.^{۴۲۴} گفتنی است که بنا بر سخن آیت‌الله منتظری، تأمین نفت مردم برای زمستان آن سال ایده‌ی ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک بوده است.^{۴۲۵} منتظری در نظر داشته برای دیدار خمینی به پاریس سفر کند، و مقدم به دیدار او

رفته. با نظر به اینکه خمینی در آن هنگام عملاً رهبر کشور بوده، مقدم به منتظری گفته از خمینی بخواهد هیأتی را برای حل مشکل نفت و گفت‌وگو با کارکنان شرکت نفت که همگی در حال اعتصاب بودند انتخاب کند.

رشیدیان و کیاوش وابسته به حزب زحمتکشان بودند، که در پیروی از آیت‌الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق نقش اساسی داشت.^{۴۲۶} بر اساس یک گزارش، تکبعلی‌زاده از سوی محفل آبادان مأموریت داشته در اصفهان با یک عضو دیگر حزب زحمتکشان، علی اکبر پرورش، تماس بگیرد.^{۴۲۷}

آیا پافشاری فرج، که از محفل خانه‌ی سیک لین دستور می‌گرفت، به آتش‌زدن یک سینما در سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، که با یاری آمریکا طرح شد، معنای خاصی داشت؟ خمینی و یاران‌اش همگی از پشتیبانان و دوست‌داران آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی، دو نیروی اصلی حامی آن کودتا بودند، ولی در روزگار پس از انقلاب اسلامی دوست نداشتند حمایت‌شان از آن کودتا آشکار شود. آنان راه‌هایی از این عقده را در اتخاذ مواضع تندروانه‌ی ضد آمریکایی و حمله‌های بی‌دلیل بسیار تند به مصدق، نخست‌وزیر ساقط‌شده در آن کودتا، و پیروان‌اش یافتند.

شاید گزینش ۲۸ مرداد جهت آتش‌افروزی برای دستان پشت پرده معنایی سمبولیک داشته. به هر روی، در چنین روزی سه رخداد بسیار مهم در ایران معاصر اتفاق افتاده که تأثیری اساسی بر روند امور آینده‌ی کشور گذاشته: کودتا، آتش‌سوزی رکس و تشکیل مجلس خبرگان که قانون اساسی ولایت فقیه در آن نوشته شد. وجوه مشترک این سه رویداد مهم این است که در همه‌ی آنها بنیادگرایان نقش اساسی بازی کرده‌اند و این نقش ماهیتی توطئه‌آمیز داشته. درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد و دخالت اسلاميون در آن کتاب‌ها نوشته شده و مسأله‌ای است شناخته‌شده برای همگان. در مورد مجلس خبرگان تصویب قانون اساسی ولایت فقیه، دست کم دو نکته‌ی توطئه‌آمیز را می‌توان برشمرد.

یکی از قول‌های خمینی به مردم در برای تشویق‌شان به شرکت در انقلاب تأسیس مجلس مؤسسان برای تصویب قانون اساسی جدید بود. مجلس مؤسسان معمولاً با شرکت شمار زیادی نماینده تشکیل می‌شود، حال آنکه شمار نمایندگان مجلس خبرگان تنها ۷۵ تن بود، که اکثریت آن را هم طبیعتاً ملایان و دیگر دوستداران خمینی تشکیل می‌دادند و از نمایندگان لایه‌های دیگر مردم خبر چندان‌ی در آن نبود. نکته‌ی دیگر آنکه در دوران انقلاب خمینی‌گرایان هرگز سخنی از ولایت فقیه به میان نکشیدند، و در پیش‌نویس قانون اساسی هم که چند ماه پیش از تشکیل مجلس خبرگان تهیه و به تأیید خمینی و شورای انقلاب رسیده و در رسانه‌ها برای اظهار نظر مردم پخش شده بود، هیچ نشانی از ولایت فقیه وجود نداشت و پیروان خمینی بر اساس یک طرح پشت پرده در آن مجلس آن اصول را با شتاب تصویب کردند.

حکم دادگاه

در پایان نشست‌های ده روزه دادگاه، پیش از آنکه گردانندگان آن وارد شور بشوند، سید حسین نقیبی طی سخنانی باز هم کوشید آتش‌سوزی رکس را به رژیم شاه نسبت بدهد. او سپس، بدون اینکه مدرکی ارائه کند، سخنانی گفت که هیچ ربطی هم به سینما رکس نداشت: «باید بگویم که محمد رضا شاه نظیر مأموران ساواک که شماره کد داشتند او نیز از طرف سازمان جاسوسی سیا شماره کد داشت و این نشان می‌دهد که این شخص اصلاً در ایران پادشاه نبوده بلکه یک مأمور سیا بوده است.»^{۴۲۸} پس از نقیبی، موسوی تبریزی عنان سخن را به دست گرفته گفت، «در محاکماتی که انجام شده احتمال داده می‌شود که ساواک از سادگی حسین تکبعلی‌زاده و سایر عاملان سوء استفاده کرده باشد، زیرا برخلاف مارکسیستها و لنینیستها که می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند، اسلام این نظر را ندارد. چگونه می‌توان تصور کرد که یک مسلمان ۴۰۰ نفر را آتش بزند تا انقلاب پیروز شود؟»^{۴۲۹} «هدف وسیله را توجیه می‌کند» رهنمودی است از ماکیاولی. اما اسلام‌یون رنگارنگ در سال‌های نخست انقلاب مدعی بودند که این شعار مارکسیست لنینیست‌هاست، و بسیاری از مردم هم این تهمت را باور کردند، زیرا پاسخ درخوری از جهت روبه‌رو در رد این اتهام نمی‌آمد. «حفظ نظام واجب و اجبات است»، رهنمودی است از خمینی بسیار نزدیک به آن سخن ماکیاولی، و رفتارش در دوران ده‌ساله‌ی زمامداری‌اش در ایران در همین راستا بود.

در پایان آخرین نشست دادگاه، برخی از حضار که یقیناً اعضای نهادهای حکومت اسلامی بیشترشان، اگر نه همه‌شان را، شامل می‌شد برخاستند و شعار دادند، «حسین باید بسوزد، حسین باید آتش بگیرد.»^{۴۳۰} مسؤولان دادگاه از همان آغاز کار اعلام کرده بودند کسی حق شعار دادن ندارد، و چند تن از بازماندگان را هم به سبب شعار دادن بیرون انداخته بودند. ولی این بار دخالتی در شعار بر ضد تکبعلی‌زاده نکردند. در مصاحبه‌ای که پیش از این چند بار به آن استناد شد، نقیبی حضور تماشاگران را در دادگاه‌های انقلاب یکی از ابتکارات خود می‌نامد و از آن به عنوان یکی از نقاط قوت کارش یاد می‌کند.^{۴۳۱} حضور «تماشاگری» مانند هادی غفاری در دادگاه هویدا، که بنا به روایتی با هفت‌تیر به مغز هویدا شلیک کرده، در واقع نقطه‌ی قوت دادگاه انقلاب در همان

مسیر اهداف ولایت فقیه است. مادر تکبعلی زاده از همان آغاز کار دادگاه رکس بیرون ساختمان ایستاده و خواستار شرکت در نشست‌ها بود، ولی این اجازه هرگز به او داده نشد.^{۴۳۲} سخن تکبعلی زاده بسیار گویا بود: ”اتفاقی نبوده این جریان‌ها. از همان موقع گفتید که رزمی این کار را کرده و شاه باید بسوزد و از این حرف‌ها. . . حالا هر دلیلی بیاورید باز هم شک می‌کنم.“^{۴۳۳}

تکبعلی زاده در دادگاه آزمایش سختی از سر گذارند. در آغاز کار، همهی ۷۰۰ تن حاضر در دادگاه بر ضدش بودند. ولی او با صداقت و یکرنگی‌اش توانست کم‌کم دانه‌های تردید را نسبت به درست‌کرداری گردانندگان دادگاه در دل بازماندگانی که هنوز تصویر درستی از فاجعه نداشتند بکارد و بپرورد. پیمان ماندگار، کارگردان آبادنی‌الاصل، می‌گوید، ”او یکی از قوی‌ترین شخصیت‌هایی بود که در عمرم دیدم.“^{۴۳۴} همهی کوشش او در دادگاه بر سر اثبات یک نکته بود: ”از مردم و جوانان عزیز می‌خواهم مرا یک جنایتکار ندانند.“ تکبعلی زاده به مقصود رسید.

بازماندگان دریافتند گناهکاران واقعی کی‌اند و متهمان حاضر در دادگاه بی‌گناهی بیش نیستند. بازماندگان باشتاب سه نماینده، شامل سازش و رادمهر، راهی دیدار با شیخ علی تهرانی در مشهد کردند تا پیامشان را به این تنها روزنه‌ی امیدشان برسانند. صدایی آشنا برای میلیون‌ها ایرانی از شیخ علی تهرانی:

سه نفر، که یکی ده شهید و دومی شش کشته از خانواده‌اش داده بود، ماشین سوار شده بودند از آبادان. گفته بودند که اینها بی‌گناهند، آنهایی که قاتل‌اند دارند حکومت می‌کنند. به ۲۰۰ کیلومتری مشهد که رسیدند – چون فکر کردند که خودشان را راه ندهند پیش خمینی، مرا ببرند پیش خمینی – گفتند ما وکالت داریم از طرف بقیه. از خون کشته‌هایمان گذشتیم، این بی‌گناهان را نکشید. در ۲۰۰ کیلومتری که رسیده بودند، در رادیوی ماشین‌شان شنیدند که اینها را اعدام کردند. والله وقتی رسیدند خانه‌ی من گریه می‌کردند.^{۴۳۵}

محاکمهی متهمان آتش‌سوزی رکس ۱۰ روز، از ۳ تا ۱۲ شهریور ۱۳۵۹، به درازا کشید. سحرگاه روز سیزدهم، شش نفر از متهمان اعدام شدند: حسین تکبعلی زاده؛ سیاوش امینی آل آقا، معاون شهربانی؛ ستوان منوچهر بهمنی، افسر شهربانی؛ علی نادری، صاحب سینما؛ اسفندیار رضائی دهاقانی، مدیر داخلی سینما؛ و فرج‌الله مجتهدی، کارمند ساواک.

هفت تن هم به طور غیابی به اعدام محکوم شدند، از جمله سرتیپ رزمی و سرهنگ اردشیر بیات، رئیس شهربانی و رئیس پلیس آبادان، و یک سرهنگ دیگر شهربانی و همین‌جور چهار کارمند ساواک. دارایی‌های این افراد هم مصادره گردید. اعلام شد که شهردار گذشته‌ی آبادان و رئیس سابق اداره‌ی آب این شهر تحت تعقیب خواهند بود. چند تن از متهمان از جمله سرگرد خنی‌فر تبرئه شدند. بسیاری از متهمان – شامل کارکنان پلیس، آتش‌نشانی، کارگران سینما، کارمندان سازمان دفاع غیر نظامی – به حبس‌هایی تا سه سال محکوم گردیدند.

لیست کامل متهمان و کیفرهایشان در روزنامه‌های آن روزها چاپ شد. آن لیست، منهای اعدامی‌ها چنین

بود:

۱- غلامرضا قهرمانی، سرهنگ بازنشسته ژاندارمری، رئیس سازمان دفاع غیر نظامی آبادان، ۳ سال

زندان.

۲- سید جلال سعیدنیا فرماندار آبادان، ۲ سال زندان.

۳- حمید پایون، سرایدار و مسئول آتش‌نشانی سینما، ۳ سال زندان.

۴- عبدالحسین قربانی، رئیس اداره‌ی آتش‌نشانی پالایشگاه نفت آبادان، ۲ سال زندان.

۵- نصرالله زارع، فرمانده عملیات آتش‌نشانی در شب حادثه، ۲ سال زندان.

۶- محمود برات‌پور، کارمند آتش‌نشانی، ۱ سال زندان.

۷- محمد صادق احيائي، ستوان شهربانی (افسر نگهبان در شب حادثه)، ۱۰ ماه زندان.

۸- کاظم هویزای، نظافت‌چی سینما، ۶ ماه زندان.

۹- علیرضا احمدی، کارگر بوفه سینما، ۶ ماه زندان.

۱۰- خانباز بهمن، پاسبان نگهبان در شب حادثه، ۶ ماه زندان.

۱۱- تیمور وثوقی، سرهنگ بازنشسته قضایی، بازپرس اعزامی دادرسی ارتش، ۳ ماه زندان.

۱۲- غلامحسین جوکار، تلفن‌چی و متصدی اتاق فرمان آتش‌نشانی، ۲ ماه زندان.

۱۳- عبدالغنی سامری، کارگر آتش‌نشانی، ۲ ماه زندان.

۱۴- رجب قائمی، کارگر آتش‌نشانی، ۲ ماه زندان.

۱۵- عبدالصادق عبادیان‌زاده، کارگر آتش‌نشانی، ۲ ماه زندان.

۱۶- علیرضا حاج خدا بخشی، کارگر آتش‌نشانی، ۲ ماه زندان.

۱۷- ابراهیم اویسی‌پور، کارمند سازمان دفاع غیر نظامی، ۲ ماه زندان.

فاجعه‌ای دیگر

همان‌گونه که گفته شد، بست‌نشینان دادگاه سینما رکس را فرمایشی و غیر مستقل می‌شمردند و از شرکت در نشست‌هایش خودداری کردند. پس از اعلام حکم دادگاه، نشریه‌ی سازمان پیکار، که همکاری بسیار نزدیکی با بازماندگان داشت، از ناخرسندی آنان و نیروهای همفکر از روال کار دادگاه و نتیجه‌اش خبر داد:

هم اکنون نه تنها عاملین اصلی فاجعه سینما رکس آبادان باید افشا، محاکمه و مجازات شوند بلکه راه‌اندازان اصلی و فرعی تشکیل دادگاه ”ویژه“ که با اقدامات خود کوشیده‌اند عاملین اصلی فاجعه پنهان نگاه داشته شوند و عامداً گره کشف‌شده حقیقت را کورتر کرده‌اند نیز باید به عنوان شرکای غیر مستقیم جرم محاکمه گردند.^{۴۳۶}

هنرمندی که در زمان جمهوری اسلامی در رادیو تلویزیون آبادان مشغول کار بوده در نگاهی گذرا به آتش‌سوزی رکس می‌نویسد، ”دادگاه به پایان رسید ولی بازماندگان راضی نبودند و به تحصن و اعتراض پرداختند.“^{۴۳۷} خبر چنین تحصنی از سوی منابعی دیگر تأیید نشده.

به هر روی، بازماندگان مجال چندانی برای گردهم‌آمدن و بررسی کار دادگاه و تصمیم برای اقدام‌های بعدی نیافتند، زیرا به زودی ایران به بلای بزرگی دچار شد که شهر آنان یکی از نخستین قربانیان‌اش بود.

چند روز پس از نخستین سالگرد آتش‌سوزی رکس، خمینی گفته بود، ”ما می‌خواهیم جوانانمان را از میکده‌ها به میدان جنگ ببریم. ما می‌خواهیم جوانانمان را از عشرتکده‌ها به میدان جنگ ببریم ما می‌خواهیم جوانانمان را از این سینماهایی که بود و جوان‌های ما را به فساد می‌کشید دستشان را بگیریم و به جاهایی ببریم که برای ملت فایده داشته باشد.“^{۴۳۸} زمانی که او این حرف‌ها را می‌زد و می‌خواست جوان‌ها را از سینماها بیرون بکشد و به جاهایی ببرد که ”برای ملت فایده داشته باشد“، هیچ جنگی میان ایران با کشوری دیگر برقرار نبود. این عطش سیری‌ناپذیرش را به خشونت نشان می‌داد، و با گذشت زمان، گفته‌های او خشن‌تر می‌شد. خمینی تصمیم گرفته

بود از حمایتی که مردم بر اثر شعارهای دروغین آزادی خواهانه اش به او ارزانی داشته بودند در راه اهداف جاه طلبانه ای بهره برد که او و شاگردان اش وقیحانه آن را ”صدور انقلاب“ می خواندند.

در بررسی هایی که سال ها بعد از سوی برخی وابستگاه جناح اصلاح طلب حکومتی انجام شد روشن گشت که در خشونت های منجر به پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم شاه تنها حدود ۱۰۰۰ تن را کشته بود.^{۴۹} این شمار اما برای خمینی و ایادی اش با توجه به طرز تفکر افراطی شان بسیار کوچک بود. البته نیروهای تندرو دیگر هم در آن زمان شمار کشتگان انقلاب را بسیار بیشتر از آنچه بود اعلام می کردند، ولی شمار کشته های خیالی خمینی، بر خلاف دیگران، پیوسته در حال افزایش بود. دو ماه و نیم پس از پیروزی انقلاب، گفت، ”آیا می دانید بیش از ۵۰ هزار نفر زیر تانکها و در برابر رگبار مسلسلها در سال گذشته کشته شدند؟“^{۴۰} دو هفته پس از آن گفت، ”۶۰ هزار نفر یا بیشتر از آن در این چند ماه کشته شدند.“^{۴۱} و شش ماه بعد: ”ما قریب صدها هزار شهید دادیم.“^{۴۲} فهم این جمله ای آخر شاید برای عوام چندان ساده نباشد و احتمالاً تنها علمای خبره به تفسیرش قادرند. حدود دو هفته پس از پایان کار دادگاه رکس، نیروهای عراقی با حمله ای گسترده به مرزهای ایران بخش هایی از این کشور از جمله خرمشهر در همسایگی آبادان را به اشغال درآوردند. آبادان نیز محاصره شد و مورد حملات سختی قرار گرفت. شماری از مردم این شهر بر اثر آن هجوم جان باختند و اکثریت نزدیک به اتفاق دیگران هم به دیگر نقاط کشور گریختند.

از زمان آغاز جنگ، خبر چندان از بازماندگان آتش سوزی رکس در دست نیست. می توان گمان برد که آنان هم در میان کشته شدگان حمله ای غافلگیرکننده و آوارگان پس از آن بوده اند.

در برخی شهرهای محل سکونت تازه شان، آوارگان افزون بر مشکلاتی مانند دوری از امکانات خانه و زیستن زیر چادر، سختی های دیگری هم می کشیدند، و آن بدرفتاری اسلامیون با آنان بود. اسلامیون آوارگان را سرزنش می کردند که چرا از فیض شهادت گریزان اند. در شیراز، به مثل، به فرمان نماینده ی خمینی، مکان اقامت شان را به آب بستند. خمینی گرایان از رفتار آبادانی ها، که آن را بی بندوباری می شمردند، هم گلایه داشتند و با امر به معروف و نهی از منکر و تعزیر پاسخ می گفتند.

بخشی از مردم آبادان به شاهین شهر اصفهان نقل مکان کردند. جعفر سازش و همسرش جزو این گروه بودند. او و همسرش دستگیر و مورد آزار قرار گرفتند. بهانه ی آن هم به ظاهر دیدار سازش با فرح پهلوی بود. خمینی گرایان اما به سبب پیگیری هایش برای برگزاری دادگاه و سازماندهی و رهبری تحصن و نیز افشاگری هایش از او دلی پر خون داشتند.

بد نیست در اینجا مکتی کوتاه بشود بر روی برخورد خمینی با تهاجم عراق به خاک ایران.

بنی صدر در شرح دیدارش با خمینی چهار روز پس از آغاز حمله ی نیروهای عراقی نوشت، ”امام چهره بشاشی داشت.“^{۴۳} وی هفته ی دیگر هم به دیدار خمینی رفت و دید ”امام قیافه خندان و راضی داشت.“^{۴۴} و هفته ی بعد: ”ایشان خیلی سر حال بود.“^{۴۵} این سخنان را بنی صدر در سرمقاله های روزنامه اش زمانی نوشت که هنوز سخت امام اش را دوست داشت و وی نیز از او حمایت می کرد. به سخنی دیگر، قصد وی از این سخنان انتقاد از خمینی نبود؛ او تنها گزارش مشاهدات اش را صادقانه به مردم می داد. از کسی که خود را فراتر از همه

چیز و همه کس در کشور قرار داده بود در آن شرایط بس خطرناک انتظار می‌رفت دست کم احساسی شبیه پرزیدنت بنی صدر داشته باشد: ”شب را دیر به پایان بردم اما آرام و قرار نداشتم. دلم و حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبانها، پیش همه آنهایی که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند تا بمیرند و با مرگ خود شرف و افتخار بیابند...“^{۴۶}

”بشاش“ بودن خمینی در آن هنگامه که هزاران انسان جان می‌باختند و شهرها ویران می‌شد نکته‌ای درخور تعمق بیشتر به نظر خواهد رسید اگر چهره‌ی همیشه عبوس وی را به یاد آوریم. او شاید هیچ عکسی با چهره‌ای شادمان نداشته باشد. سال‌ها بعد، وقتی دولت اسلامی برای نخستین بار اسکناس‌های دو هزار تومانی را چاپ و به بازار عرضه کرده بود پس از مدت کوتاهی مسؤولان دریافتند که عکس چاپ‌شده‌ی خمینی بر روی آن اسکناس‌ها بیش از اندازه‌ی معمول خشناک است، و تلاش شد این اسکناس‌ها از بازار گردآوری شود.^{۴۷} (این در زمانی بود که حساسیت‌ها در جامعه درباره‌ی رفتار خشن اسلامیون در برابر مردم فزونی می‌گرفت.) خمینی آن جنگ را ”نعمت“ خواند، جنگی که در سایه‌اش توانست گروه‌های سیاسی مخالف از چپ گرفته تا لیبرال را نابود کند و همچنین جناح غیر بنیادگرای حکومتی را. خمینی‌گرایان خود نیز گاه اعتراف کرده‌اند که توانسته‌اند با استفاده از اتمسفر ویژه‌ی جنگی در کشور پایه‌های حکومت‌شان را استوار سازند. برای مثال، وزیر یکی از دولت‌های جمهوری اسلامی در نشست گفت، ”با هشت سال دفاع مقدس، نظام اسلامی تثبیت شده است.“^{۴۸} نمونه‌ها فراوان است.

در طول سال‌های جنگ تقریباً هیچ یادی از هیچ سویی از جنایت رکس نمی‌شد. رسانه‌های جمهوری اسلامی که اکنون در بست در اختیار آخوندها و پاسداران اسلامی بود دلیلی برای چنان یادآوری‌ای نداشتند. همچنین دیگر نه کسی خبری از سوت‌دلان آبادانی داشت و نه دست کم نشانی بر جای مانده بود از سازمان پیکار یا سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی آبادان.

پس از جنگ

در سال‌های پس از جنگ ایران و عراق، حکومت اسلامی همچنان در راه حذف نام سینما رکس و آن جنایت از قاموس انقلاب اسلامی گام برمی‌داشت. رسانه‌های گروهی بسیار به ندرت در این باره چیزی بیان می‌کردند، و اگر هم نکته یا مطلبی گفته می‌شد، طبیعتاً در همان راستای نسبت دادن فاجعه به رژیم شاه بود. مردم بسیاری هم البته هنوز همان روایت حکومت اسلامی را حقیقی می‌پنداشتند. پیش از این، در بخش پنجم این کتاب، به یک وکیل دادگستری به نام محمد سیف‌زاده اشاره شد که مدافع حقوق بشر است و وابستگی هم به حکومت ندارد. او در مقاله‌اش، که آن را ۲۵ سال پس از آتش‌سوزی رکس نوشته، هنوز هم گمان می‌برد شاه مرتکب آن جنایت شده.^{۴۹} البته مردمی که رویدادهای بست‌نشستن و دادگاه را دنبال کرده بودند و ایدئولوژی هم بر فکرشان چیرگی نداشت واقعیت امر را می‌دانستند.

سالیان درازی باید از آتش‌سوزی و انقلاب و دادگاه می‌گذشت تا فعالانی از اپوزیسیون این نظریه را مطرح کنند که سینما رکس با این هدف به آتش کشیده شد تا مردم جنوب کشور به صف انقلاب اسلامی بپیوندند. نخستین فعال سیاسی از این دست مصطفی آبکاشک بود. برای بسیاری دیگر به ظاهر هنوز هم زود بود که از بند دگم‌های پیشین برهند و این واقعیت را بپذیرند که رژیم شاه اگر هم می‌خواست سینمایی را با تماشاگران بسوزاند، نمی‌بایست شهر آرامی چون آبادان را برگزیند. خمینیون شاید دست کم در این زمینه واقع‌بینانه‌تر از دیگر نیروها بودند آن‌گاه که تشخیص دادند برای پیوستن مردم ناحیه‌ی مهم و نفت‌خیز جنوب کشور به صف انقلاب اسلامی باید نقشه‌ای بچینند. در این کتاب، در بخش‌های مربوط به دادگاه، دیده شده که اعضای محفل اسلامی از کمبود فعالیت اسلامی در آبادان نگران بودند،^{۵۰} و نیز این وضعیت را سزاوار تحقیر از سوی مردم دیگر شهرها می‌دانستند.^{۵۱} همچنین، گفته شد که علی‌تهرانی پس از مطالعه‌ی پرونده‌ی رکس دریافت که خمینی‌گرایان برای اینکه جنوب کشور و کارگران صنعت نفت را به انقلاب بکشانند، طرح آن آتش‌سوزی را ریختند.

مهمترین افشاگری درباره‌ی فاجعه‌ی سینما رکس تا کنون جزوه‌ای است که آبکاشک نوشته، و در کتاب حاضر هم بارها به آن استناد شده. او خود در پایان جزوه‌اش، که چنان‌که گفته شد در ده شماره‌ی روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی* در هجرت چاپ گردید، نوشت:

چون شاهد این وقایع بوده‌ام و بعضی از افرادی که نامشان برده شده را می‌شناسم و یا بعضی از آنها را بارها دیده‌ام مطالب بخاطر مانده، لذا با کمک حافظه‌ام این مطالب را نوشته‌ام. البته به علت عدم دسترسی به منابع کمبودهای دارد که با دسترسی به روزنامه‌های آن زمان و برگه‌های بازجویی می‌توان آن را کامل کرد.^{۴۰۲}

ارزش بسیار این جزوه در آگاهی‌هایی است که آبکاشک به سبب پیوند نزدیک با بازماندگان آتش‌سوزی و فعالان آبادان داشته. از سویی دیگر، همان‌جور که او خود گفته، آن نوشته را با یاری حافظه‌اش تهیه کرده و طبیعتاً دارای کمبودها یا اشتباهاتی نیز هست. به این ترتیب، آن نوشته نمی‌تواند به عنوان منبع اصلی برای تهیه‌ی بررسی‌ها و تحلیل‌ها از آن رویداد باشد. به مثل، او نوشته که عاملان آتش‌سوزی سه تن بوده‌اند: تکبعلی‌زاده، فرج و حیات. حال آنکه تکبعلی‌زاده خود در دادگاه می‌گفت آنان چهار تن بودند. اگر آنان به راستی سه تن هم بوده باشند، آبکاشک درباره‌ی این نکته‌ی مهم مورد اختلاف توضیحی نمی‌دهد.

رادیو فردا (رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی سابق) در سلسله برنامه‌هایی به بررسی آتش‌سوزی سینما رکس پرداخت، و نشان داد که اسلام‌یون مرتکب آن جنایت شده‌اند. در این برنامه‌ها به اخبار مربوط به دادگاه در روزنامه‌های آن روزها مراجعه و نیز با چند فعال سیاسی ساکن آبادان آن روزگار و چند سیاستمدار زمان شاه گفت‌وگوهایی انجام شد. صدای شیخ علی تهرانی هم در این رادیو پخش شد که روحانیون حکومتی را عامل آن جنایت می‌خواند.^{۴۰۳}

احمد مدنی، استاندار لیبرال خوزستان در زمان دولت موقت، سال‌ها بعد در خارج از کشور گفت که او در آن زمان استانداری‌اش دریافت که شخصیت‌های پیرو خمینی، از جمله بهشتی، در طرح‌ریزی آتش‌زدن سینما رکس دست داشته‌اند.^{۴۰۴} بهشتی یکی از کارگزاران اصلی خمینی در ایران در دوران پیش از انقلاب بود و در زمان آتش‌زدن سینما رکس هم در تبعید یا زندان به سر نمی‌برد. همان‌جور که پیش از این نشان داده شد، بهشتی هماهنگ‌کننده‌ی تشکیل دادگاه رکس به شیوه‌ی دلخواه و با مدیریت عناصر مطلوب حکومت اسلامی بود.

از میان همه‌ی کسانی که روزگاری با حکومت جمهوری اسلامی همکاری‌هایی داشته‌اند، احمد مدنی و علی تهرانی تنها کسانی‌اند که به رغم مدتی همکاری با آن حکومت پشیمان آتش‌افروزان، این شهادت و صداقت را در خود دیده‌اند که واقعیات پشت پرده را با مردم در میان بگذارند. بر خلاف علی تهرانی، که بسیار زودتر از حکومتگران دوری گرفت، احمد مدنی پس از آگاهی از راز آتش‌سوزی، چند ماه دیگر هم به شغل استانداری ادامه داد. او بعدها گفت که در آن دوران می‌کوشیده مقدمات کار دادگاه را آماده کند، ولی با مخالفت مرکز روبه‌رو

می‌شده. شهادت این دو مسؤول قوه‌ی قضایی و اجرایی در آن ماه‌های آغاز پس از انقلاب جزو اسناد مهم پرونده‌ی رکس است.

برخی مقام‌های حکومت شاه هم در کتاب‌هایی که نوشته‌اند اشاره‌های کوچکی به آتش‌سوزی رکس کرده‌اند و کوشیده‌اند گوشه‌هایی از اسرار آن را فاش بگویند. در این کتاب به مواردی چند اشاره شد.

سرهنگ اردشیر بیات در زمان آتش‌سوزی در آبادان رئیس پلیس بود و در دادگاه رکس غیباً به اعدام محکوم شد. او توانست به خارج بگریزد، و سال‌ها بعد، در چند گفت‌وگوی تلویزیونی شرایط پیرامون آتش‌سوزی و همین‌طور روند پیگیری پرونده پس از آن را شرح داد.^{۴۵۵} رضا رزمی هم به آمریکا گریخت، ولی ترجیح داد سکوت کامل اختیار کند. (رزمی یکی از اهداف تروریست‌های خمینی‌گرا در خارج از کشور بود، و نقیبی هم، چنان‌که گفته شد، دستور تعقیب قضایی او را صادر کرد.)

پس از افشاگری‌های سرهنگ بیات درباره‌ی دست داشتن اسلامگرایان در آتش‌سوزی، برخی تحلیلگران و نویسندگان خمینی‌گرا در بررسی واقعه‌ی رکس، به جای رزمی اکنون سرهنگ بیات را صحنه‌گردان جنایت می‌شمردند. این در حالی است که از زمان آتش‌سوزی تا پیش از آن فاش‌گویی‌های بیات، در نوشته‌های آنان کمترین نشانی از نام او در میان نبود. رضا خدری، که در دوران خمینی زمانی شهردار ماهشهر و مدتی هم در بخش سیاسی عقیدتی سپاه پاسداران خدمت می‌کرده و در تیتیر مطلب زیر از او به عنوان ”روزنامه‌نگار و عکاس هشت سال دفاع مقدس“ یاد شده، می‌نویسد:

سرهنگ بیات رئیس پلیس وقت آبادان که الان فراری است و به کشورهای بیگانه پناهنده شده آن جا ایستاده بود و نمی‌گذاشت کسی جلو برود. مردم داد و فریاد می‌کردند که بچه‌ها و خانواده‌هایشان در داخل سینما هستند دارند می‌سوزند. سرهنگ بیات و دو سه نفری که آنها را می‌شناختم که ساواکی بودند و سرگرد پیکرستانی رئیس اطلاعات وقت شهربانی – سرهنگ امینی و عده‌ای پاسبان هم ایستاده بودند. در یک لحظه خودم را به جلو رسانیدم دیدم درب بزرگ سینما که تنها راه ورودی بود از بیرون قفل و زنجیر شده است. از ستوان بهمنی پرسیدم چرا در را قفل کرده اید چرا آتش نشانی نیامده چرا هیچ اقدامی برای نجات مردم نمی‌کنید چرا کسی را نمی‌گذارید برود به مردم کمک بکند. در همین اثنا سرهنگ بیات که مرا می‌شناخت دويد جلو و گفت به تو مربوط نیست ما بلدیم چگونه وظیفه‌مان را انجام بدهیم.^{۴۵۶}

جواد بی‌شتاب در دادگاه به عنوان شاهد سخن گفت.^{۴۵۷} حضور جواد بی‌شتاب در دادگاه نشان می‌دهد که او در آن روزگار نسبت به دستگاه حکومتی چندان بدبین نبوده. سال‌ها بعد، او از ایران خارج شد و کتابچه‌ای نوشت که در آن روحانیت حاکم را عامل آن جنایت شمرد.^{۴۵۸}

در فروردین ۱۳۹۱، جواد بی‌شتاب با سه بمب دست‌ساز به محل سفارت ایران در آنکارا پایتخت ترکیه حمله کرد، که خسارت چندان به بار نیاورد.^{۴۵۹} بر پایه‌ی همین منبع خبری، او نویسنده و منتقد دولت ایران بوده و ده سال پیش از آن ایران را به سوی فرانسه ترک گفته. بر اساس ویدئوی کوتاهی که از صحنه‌ی دستگیری بی‌شتاب وجود دارد، در حالی که در پشت صحنه ماشین آتش‌نشانی و پلیس دیده می‌شود، او به خبرنگار ترک

می‌گوید ترکی نمی‌داند و به فارسی می‌افزاید چون حکومت ایران دیکتاتور و ظالم است مجبور شده به آن اقدام دست بزند.^{۴۶۰} او از مأموران ترک می‌خواهد آرام باشند زیرا خود همراهشان خواهد رفت. هنگامی نزدیک یک اتومبیل می‌رسند تا او را سوار کنند، مردی ریشو از پشت می‌آید و روبه‌روی بی‌شتاب می‌ایستد و با تلفن از او عکس می‌گیرد. جواد بی‌شتاب داد می‌کشد، “من تو را می‌شناسم بی‌ناموس پدرسگ!” مأمور گردن‌کلفت ترک جواد بی‌شتاب را با فشار به درون اتومبیل می‌فرستد، و در همان حال، جواد بی‌شتاب از ته دل فریاد می‌زند، “برو، سینما رکس رو آتش زدید، مردم رو سوزوندید!”

از آن پس، خبری از جواد بی‌شتاب در رسانه‌ها پخش نگردیده. آشکار نیست او به دولت ایران تحویل داده شده یا نه.

پرویز صیاد، بازیگر و کارگردان سال‌های پیش از انقلاب نمایشی با عنوان *محاکمه سینما رکس* بازی کرد که به صورت فیلم هم پخش شد. این نمایش به زنده نگاه داشتن یاد آن فاجعه در خاطرهای یاری رسانیده. یک فعال سیاسی قدیمی چپ رادیکال به نام شیدا نبوی مقاله‌ای مستند با عنوان “آبادان، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، سینما رکس”^{۴۶۱} نوشت و در آن با اشاره به منابع گوناگون به روشنی نشان داد که اسلاميون مرتکب آن جنایت شده‌اند. این مقاله با پیشواز بسیار خوب مخاطبان روبه‌رو شده؛ ده‌ها سایت همه یا بخش‌هایی از آن را نقل کرده‌اند.

به گفته‌ی ستار لقایی، ابراهیم زال‌زاده پیش‌نویس کتابی با عنوان *واقعیت سینما رکس* نوشته و آماده‌ی نشر کرده بود. این دو در دوران پیش از انقلاب در روزنامه‌ی رستاخیز همکار بودند. در مورد زمینه‌ی آشنایی زال‌زاده با پرونده‌ی سینما رکس، لقایی نوشته که پس از آتش‌سوزی سینما رکس زال‌زاده برای تهیه‌ی گزارشی به آبادان سفر کرد و پس از بازگشت، در حالی که بسیار منقلب شده بود، “به صراحت به من گفت که آتش سوزی کار روحانیون بوده است.”^{۴۶۲}

لقایی نوشته است در سال ۱۳۶۹ زال‌زاده با او در آلمان دیدار کرد و در اینجا بود که او برای نخستین بار به او خبر داد پیش‌نویس کتابی درباره‌ی سینما رکس آماده کرده. زال‌زاده به لقایی گفته پس از بازبینی‌های آن کتاب را برای او خواهد فرستاد تا ترتیب نشر آن را در خارج از کشور بدهد. ولی آن نوشته هرگز به دست لقایی نرسید؛ در اواخر ۱۳۷۵، زال‌زاده در جریان جنایات معروف به قتل‌های زنجیره‌ای وزارت اطلاعات کشته شد. به گفته‌ی لقایی، همسر زال‌زاده به او خبر داده که مأموران وزارت اطلاعات همه‌ی نوشته‌های زال‌زاده را از خانه‌ی آنها برده‌اند. لقایی اما نوشت، “دوستی از تهران به من خبر داد که یک کپی کامپیوتری از کتاب سینما رکس در اختیار دارد و در فرصتی مناسب آن را برای نشر، در اختیار من خواهد گذاشت تا مردم بدانند، که مردان خدا و در راس همه خمینی، مسئولیت این جنایت بزرگ و انسان ستیز را بر عهده دارند.” با این همه، شش ماه پس از نوشتن این کلمات، در آغاز پاییز ۱۳۷۹، لقایی درگذشت، و پس از آن هم هیچ خبری از آن نوشته‌ی زال‌زاده پخش نشد.

روایت لقای از استنباط زال زاده درباره‌ی آتش‌سوزی رکس و نیز مطالبی که او در این زمینه گرد آورده می‌تواند واقعی باشد به ویژه به این سبب که لقای نه تنها در این رهگذر در صدد بالا بردن ارزش خود نیست، که حتی از خود انتقاد هم می‌کند: ”آن روزها کمتر کسی بود که نظر زال زاده را بپذیرد و من هم جزو آن ها بودم. مگر می‌شد قبول کرد که مردان خدا، یا به ظاهر مردان خدا، ۴۰۰ بی گناه را به خاطر مسایل سیاسی، در سالن سینما آتش بزنند و جزغاله کنند.“

اگر داستان لقای در مورد زال زاده و جنایت رکس درست باشد، می‌توان نتیجه گرفت که زال زاده هم در آن زمان، همانند عاملی تهرانی و ناصر مقدم، به این نتیجه رسیده بود که افشاگری در مورد آن فاجعه دردی را دوا نمی‌کند چون کسی سخن او را نخواهد پذیرفت! به هر روی، در آن روزگار خوش‌بینی نسبت به روحانیون به اندازه‌ای بوده که حتی دوست و همکار زال زاده در ارگان حزب فراگیر رستاخیز هم نمی‌توانسته باور کند که ”مردان خدا“ مرتکب چنان جنایتی بشوند.

با سپری شدن زمان و انتشار اخبار رویدادهای گوناگون گذشته و حال، شرایطی پدید آمد که بهتر می‌شد در مورد بسیاری ادعاهای خمینی‌گرایان درباره‌ی آتش‌سوزی سینما رکس داوری کرد.

شاید با هدف تحریک نکردن بیشتر اسلامیون به خشونت و نیز با قصد آرام نشان دادن وضع کشور، رژیم شاه از افشای خبرهای مربوط به سینماهای به آتش کشیده و شمارشان دوری می‌گرفت. بنا بر اطلاعاتی که بعدها منتشر شد، در سال‌های آرامش پیش از آغاز انقلاب اسلامی، اسلامیون ده‌ها سینما آتش زده بودند.^{۶۳} گاه صاحبان سینما تهدیدهایی هم دریافت می‌کردند، مانند نامه‌ای که صاحبان سینماهایی در قزوین به دست‌شان رسید: ”در روزهای سوگواری پیشوایان اسلام سینما را تعطیل و از نمایش فیلم های مستهجن خودداری نمایید در غیر این صورت سرنوشت سینما قم را خواهید داشت.“^{۶۴}

در ناآرامی‌های انقلاب اسلامی، خمینی‌گرایان صدها سینمای کشور را به آتش فنا دادند. سال‌ها بعد، یک خبرنگار هنری چند مثال می‌زند:

در اصفهان سینماهای مایاک، چهارباغ، سپاهان، مولن روژ، همایون، نقش جهان، شهر فرنگ، مهر و مهتاب طعمه حریق شدند. در خرم‌آباد تمام سالن‌های سینما یعنی شهناز، آریتا، رنگین کمان و آریا به آتش کشیده شدند. در اردبیل سینماهای ایرن، نوین و پارس در جریان تظاهرات در آتش سوختند. در مشهد ۹ سینما از ۱۲ سینمای موجود در سال‌های آغازین انقلاب تعطیل شدند.^{۶۵}

در آستانه‌ی انقلاب، دارندگان آن شمار کمی از سینماها نیز که سالم مانده بود آنها را بستند. پس از انقلاب، مخالفت خشن اسلامیون با سینما پایان نگرفت. باز هم سینماهایی در آتش قهر متعصبان مذهبی سوخت. برای مثال، در اردیبهشت ۱۳۵۹، سینما آرش در آمل آتش گرفت و روزنامه‌ی دولتی نوشت، ”آتش‌سوزی از سوی گروهی که به فیلم نمایش داده شده در سینما اعتراض داشتند صورت گرفت.“^{۶۶}

۱۷ سال پس از پیروزی انقلاب، وضع در یک شهر کوچک مرکز کشور چنین بود:

يك گزارش ارسالی دانشجویی از آشتیان حاکی از آن است که سینما در این شهر ممنوع است و ممانعت‌کنندگان دلیل آن را به وجود آمدن فساد و فحشا می‌دانند. ممانعت‌کنندگان می‌گویند از آنجایی که قشر دانشجو صد در صد به سینما عقیده دارند و بیشتر از مردم عادی به سینما می‌روند این امر باعث روابط بیشتر دختر و پسر می‌شود. وقتی که سینمایی برای چند روز در آنجا فعالیت کرد عده‌ای مانع از فعالیت آن سینما شدند و سینما تعطیل گردید.^{۴۶۷}

شمار سینماها در آبادان از ۱۴ در زمان شاه به یک عدد در جمهوری اسلامی رسید.^{۴۶۸} همدی هفت سینمای مسجد سلیمان در استان خوزستان تعطیل گشت، در حالی که یک سینما به کمیته‌ی انقلاب اسلامی، یکی دیگر به دادگاه انقلاب اسلامی و دیگری به بنیاد شهید انقلاب اسلامی بدل شد.

بررسی دقیق‌تر رویدادهای آتش‌سوزی‌های پرشمار در سینماهای کشور نشان می‌دهد که اسلاميون، بر خلاف ادعای خود و هواداران انقلابی پیشین‌شان، خط قرمز پررنگی برای دوری گرفتن از سوزاندن انسان‌ها در سینماها نداشته‌اند.

موج آتش‌زدن سینما از آغاز ۱۳۴۸ به شهرستان‌ها هم رسید، و در میانه‌ی آن سال، ”در شهسوار یک سینما آتش گرفت و ۱۲ نفر کشته و ۵۰ نفر مجروح به جا گذاشت.“^{۴۶۹} یک روز پیش از آتش‌سوزی در سینما رکس، سینما آریای مشهد در آتش سوخت و سه تن از کارکنان هم جان باختند و یک نفر سوختگی سطحی یافت و شهید نشد.^{۴۷۰}

در یک مورد هم جنایتکاران می‌رفتند که فاجعه‌ای مانند آتش‌سوزی سینما رکس بیافرینند. در فروردین ۱۳۵۷، تماشاگران سینما در شهر ایلام در غرب ایران بوی بنزین را حس کردند، و سپس مأموران هشت ظرف پلاستیکی محتوی بنزین در گوشه‌هایی از سینما یافتند، و مردم توانستند به سلامت از سینما خارج شوند.^{۴۷۱} در زمانی که این حادثه روی داد و تا چند ماه پس از آن، در شهر ایلام کمترین جنبشی در جهت انقلاب اسلامی وجود نداشت. رژیم شاه هم، درست مانند آبادان، دلیلی برای انجام چنین رفتار پرخطری نمی‌دید.

با گذشت زمان و روی دادن حوادث گوناگون در طول حکومت آخوندها بر ایران، شواهدی به دست می‌آمد که نشان می‌داد یکی دیگر از ادعاهای گردانندگان دادگاه رکس برضد متهمان از پایه تهی بوده. مجازات متهمان به سبب ایمن نبودن دیوارها و سقف و درهای ساختمان در برابر آتش و اقدام دیر هنگام آتش‌نشانی و غیره حتی در همان روزگار در چشم بازماندگان مبالغه‌آمیز می‌آمد و آنان خود خواستار بخشش متهمان بودند.

در یک آتش‌سوزی در سینما آزادی (شهر فرنگ سابق)، ۱۹ سال پس از پیروزی انقلاب، ساختمان این سینما از بنیان نابود شد.^{۴۷۲} ”به علت اینکه دیوارهای محل نمایش از چوب و روی آنها ابر و مخمل‌دوزی شده بود،“ حتی فلز موجود در سقف سینما در آتش ذوب شد و حریق به سینما شهر قصه در کنار این سینما سرایت کرد.^{۴۷۳}

سختگیری دادگاه رکس در حق متهمان در زمینه‌ی رعایت نکردن نکات ایمنی به ویژه از این نگاه بی‌معناست که اسلامگرایان خود برای جان انسان‌ها ارزش چندانی قایل نبوده‌اند. اولویت‌شان پیوسته مکتب و پیش‌برد آن بوده، نه آسایش و ایمنی مردم. گشتارهای ده‌ها و صدها نفره در تصادف کامیون‌ها و اتوبوس‌ها و قطارها یا سقوط هواپیماها و دیگر سوانح پدیده‌هایی است ارمغان جمهوری اسلامی برای مردم ایران.

خط هوایی ایران ایر (همای سابق) یکی از امن‌ترین خطوط هوایی جهان بود. پس از ۱۸ سال از آغاز کار این شرکت، یک سال پس از برقراری حکومت اسلامی، نخستین سقوط یک هواپیمای این شرکت روی داد، و آن هم به سبب دخالت انقلابیون رنگارنگ در کار مدیریت فرودگاه.^{۷۴} پس از آن هواپیماهای ایران یکی پس از دیگری سقوط کرده‌اند و ایران یکی از ناامن‌ترین خطوط هوایی جهان را داشته. کار به جایی کشید که هواپیمایی قطر اعلام آمادگی کرد کار به‌دستان اسلامی امور هوایی ایران را آموزش بدهد.

به گفته‌ی یک مقام مسؤول وزارت بهداشت جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۹۳، ایران جای‌گاه نخست را در جهان از لحاظ سرانه‌ی قربانیان حوادث رانندگی دارد.^{۷۵} به گفته‌ی این فرد، شمار حوادث رانندگی در ایران ده برابر بیشتر از فرانسه و ژاپن برای همان تعداد خودرو است.

پس از آنکه گروه‌های گوناگون سیاسی مخالف رژیم شاه نمایش فیلم *گوزن‌ها* را در سینما رکس به عنوان یکی از دلایل آتش‌زدن آن سینما از سوی آن رژیم عنوان کردند، شاید گروه‌های غیر مذهبی گمان می‌بردند مذهب‌یون هم نظری مثبت به آن فیلم دارند. حداقل انتظار غیرمذهبی‌ها می‌توانست این باشد که، چون *گوزن‌ها* فیلمی با صحنه‌های سکسی فراوان نبود، اسلامگرایان دیدگاه چندان بدی در سنجش با فیلم‌های دیگر نسبت به آن نداشته باشند. با این همه، سال‌ها پس از آن روزگار، آیت‌الله خلیلی نکات تازه‌ای در پیوند با آن فیلم مطرح کرد که می‌تواند نشانگر نگاه بسیار منفی خمینی‌گرایان نسبت به آن باشد. خلیلی، که پیر و بیمار و در حاشیه‌ی قدرت بود، گفت‌وگویی با خبرنگار جوان، پیام فضلی‌نژاد، داشت و در آن در مورد حادثه‌ی سینما رکس هم سخن گفت. نظر به اهمیت مسایل رد و بدل شده در آن مصاحبه و از آنجا که توضیح بیشتری درباره‌ی این مطالب در جایی دیگر از سوی خلیلی یا کسی دیگر داده نشده و برای نشان‌دادن روشن‌تر سرنخ‌ها، بخشی از آن گفت‌وگو که در پیوند با سینما رکس است به طور کامل بازگفته می‌شود (سه نقطه‌ی بدون فاصله در پایان جمله‌ها از فضلی‌نژاد است):

فضلی‌نژاد: ”گویا آن هنگام مصلحت اندیش شدید که دریافتید آتش سوزی سینما رکس آبادان نسب از اسلاف و اخلاف فدائیان اسلام می‌برد. کسانی که شرکای سیاسی و عقیدتی شما محسوب می‌گشتند...“
صادق خلیلی: ”این‌ها سراسر مزخرف است. من هیچ شریک سیاسی-عقیدتی نداشتم. این تحلیل‌ها برایم گنگ است...“

فضلی‌نژاد: ”می‌گویند در جلسه‌ای خصوصی... گفتید فیلم *گوزن‌ها* (مسعود کیمیایی) یک فیلم ضد دینی و ضد انقلابی است...“

صادق خلیلی: ”بله. فیلمی که حج کردن را با نشئه شدن یک معتاد یکسان دانسته است، ضد دینی است. صریحاً هم ضد دینی است و با تساهل هم نمی‌توان با آن روبرو شد. منتها در آن موقع مجازات عوامل این

گونه آثار مبتذل برای من در اولویت نبود. اگر چه این‌ها هم مفسد بودند، اما مفسدین فی‌الارض دیگری هم بودند که خشم انقلابی مردم، مرگ آن‌ها را می‌خواست...“

فضلی نژاد: ”در ابتدای پرسش‌هایم اشاره کردم که حادثه آتش‌سوزی در حالی که هفتصد نفر در سالن سینما حضور داشتند در واپسین نمایش گوزن‌ها رخ داد...“

صادق خلخالی: ”خب داد که داد! این‌ها دلایل و قرائین مناسبی نیست. این عمل از مسلمانان واقعی بر نمی‌آید که حتی در هنگام نمایش فیلمی ضد دینی، صدها انسان را به کشتن دهند. این گونه از سینما را به عنوان مظاهر فساد می‌شناختیم، اما حکم عوامل تولید کننده آن از حیث جزایی با حکم تماشاگران آن تفاوت بسیار دارد...“

فضلی نژاد: ”حالا هواداران فدائیان اسلام هم که معلوم نیست واقعا مسلمان باشند. آنها هم بر مبنای این تئوری که هدف وسیله را توجیه می‌کند، می‌اندیشیدند و شاید آتش زدن سینما رکس را طبق اندیشه و روش خود، حتی شرعا مجاز می‌دانستند...“

صادق خلخالی: ”مردم الان چجوری فکر می‌کنند؟“

فضلی نژاد: ”درباره چی؟“

صادق خلخالی: ”درباره همین سینما رکس...“

فضلی نژاد: ”تعابیر گوناگونی هست. تعبیر غالب این است که به هر حال حادثه آن آتش‌سوزی فاجعه بار مساله پیچیده‌ای است که حقایق آن پنهان مانده است. شما هم یکی از متهمان کتمان حقیقت فاجعه سینما رکس نزد مردم در افکار عمومی محسوب می‌شوید...“

صادق خلخالی: ”خب البته من که در آنجا نبودم که ببینم کار کی بوده و چکار کردند و نکردند، ولی الان که می‌گویید چیزهایی یاد می‌آید. این عملی که کردم البته خیلی حافظه‌ام را مختل کرده است. حالا پارکینسون هم در دسره‌اش ویژه‌اش را دارد. اما واقعا زیاد از این ماجرای سینما رکس سر در نمی‌آورم. چیزی هم یاد نمی‌آید. کاغذها را نگاه می‌کنم، چیزی دیدم برایت می‌گویم...“

فضلی نژاد: ”با همین اوصاف حکم عوامل تولید کننده فیلم‌هایی که مصداق فساد شناخته می‌شوند، از نظر شما چیست؟“

صادق خلخالی: ”يك حكم واحد ندارند. ابعاد فساد باید بررسی شود. مسلم است فیلم‌سازی که يك فرضیه الهی مثل حج را با احوال يك معتاد یکسان دانسته است، مجازات سنگین‌تری دارد، نسبت به فیلم سازی که ابعاد کوچکتری از فساد را به نمایش گذاشته است، یا فیلمی که در آن بازیگر مردی با زن شوهرداری، جلوی دیدگان مخاطب آمیخته و عمل زنا می‌کند [محسنه] مرتکب شده است با فیلم دیگری که فقط به لحاظ روابط عادی بین بازیگران مبتذل شناخته می‌شود، کیفیت اجرای حکم الهی متفاوت است. اگر فرصت می‌یافتم، پس از مجازات سران رژیم فاسد گذشته، برای احیای هنر اسلامی، همه عوامل تولیدات فساد هنری دوران طاغوت را به محاکمه می‌کشاندم. یک کتاب هم دیدید که من راجع به عرفان و هنر اسلامی نوشته ام...“

فضلی نژاد: ”بله. البته شما در آستانه استقرار حکومت انقلابی، فیلم قیصر (مسعود کیمیایی) را توقیف

کردید...“

صادق خلخالی: ”بله. فیلم قیصر بر خلاف فیلم گوزن‌ها فی‌حد ذاته مشکلی نداشت، اما در آن برهه زمانی احتمال فتنه انگیزی‌هایی در استفاده از آن وجود داشت که صلاح دیدم نمایش آن متوقف گردد. خود این کارگردانش هم (مسعود کیمیایی) که همان اول انقلاب بچه‌های کمیته ظاهرا خمره شراب گیری و عرق کشی و دویست، سیصد گرم تریاک ازش گرفته بودند...”

فضلی نژاد: ”این اتهامی که می‌گویید درباره آقای کیمیایی تا جایی که من می‌دانم در جایی ثبت نشده است، ولی به هر روی فیلم قیصر در پایان دهه چهل، ریشه‌های مورد تجاوز قرار گرفته يك جامعه و يك فرهنگ و يك مردم را باز می‌گفت و همراه با فیلم گاو (داریوش مهرجویی) آغازگر موج نوی سینمای ایران محسوس می‌شد. گوزن‌ها اما و البته محبوب‌ترین، هنرمندانه‌ترین و سیاسی‌ترین اثر مسعود کیمیایی است. تلقی ضد دینی شما از گوزن‌ها برایم گنگ است. این اثر از آثار بسیار محدود سیاسی است که ضمن بیان علنی و آشکار مبارزات انقلابی زمانه، ارزش هنری دارد. فیلمی که از سوی ساواک هم توقیف شد و عوامل پدید آورنده اثر بازداشت شدند...”

صادق خلخالی: ”درباره توقیف فیلم در دیکتاتوری شاه ساواکی‌ها باید توضیح بدهند، اما ما فیلم را توقیف نکردیم. در این مورد اگر راست می‌گویند چرا نمی‌روند آن‌ها را محاکمه کنند؟“

فضلی نژاد: ”البته گوزن‌ها در هنگام استقرار حکومت انقلابی در سینماها نمایش داده نمی‌شد...”

صادق خلخالی: ”به هر حال توقیف فیلم‌ها در زمان شاه به وسیله ساواک نشانگر گوشه‌ای از جنایات آنهاست. برخورد قهری با هنر و هنرمندان راهکار پسندیده‌ای نیست...”

فضلی نژاد: ”توقیف فیلم قیصر در آستانه استقرار حکومت انقلابی استفاده از همین راهکار ناپسند بود...”

صادق خلخالی: ”ساواک در توقیف فیلم‌ها ملاحظات امنیتی را لحاظ می‌کرد. مثلاً به خیال آنها گوزن‌ها ضد سلطنت بود. ما حکومت سلطنتی نیستیم. بیدی نیستیم که با این بادها بلرزیم. صاحب حکومت ما خداوند است و فیلم‌های سینمایی اگر مخالف این رویه نباشد، بلاشکال است.“^{۴۷۶}

خلخالی در گفت‌وگوی بالا نشان می‌دهد که حتی جزییات مربوط به پرونده‌ی فیلم‌ها و کارگردان‌ها را به یاد دارد و حافظه‌اش خوب کار می‌کند. بنا بر این، ادعای او در مورد فراموش کردن محتویات پرونده‌ی مهم رکس نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. شاید پیام فضلی‌نژاد خبرهای بیشتری درباره‌ی ارتباط خلخالی با این پرونده در دست داشته. ولی به طور کلی می‌توان گفت که خلخالی به علت اینکه نخستین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی بوده می‌توانسته از جزییات این پرونده آگاه باشد. موارد دیگر ارتباط خلخالی با پرونده‌ی سینما رکس محاکمه‌ی عاملی تهرانی و تیمسار ناصر مقدم در دادگاه‌هایی به قضاوت خلخالی است، که پیش از این در موردشان سخن گفته شد.

به رغم اظهار نظر خلخالی، سید حسین نقی‌بی، همکار آن روزهای خلخالی، در دادگاه رکس می‌کوشید نقش خود را خوب بازی کند؛ در راه متهم کردن رژیم شاه به ارتکاب آتش‌سوزی، آماده بود فرهنگ لغات و اصطلاحات کمونیست‌ها را هم به خدمت بگیرد:

قبل از نمایش فیلم گوزنها در سینما رکس صاحب سینما را تهدید کرده بودند اگر این فیلم نمایش داده شود سینما را آتش خواهند زد. . . این یک فیلم سیاسی بود و شرح زندگی انسانی بود که در حکومت طاغوت از زندگی رانده شده بود و همراه دوست معتاد خود در راه رهائی خلق‌ها و توده‌های مردم بزندگی بازگشته بود.^{۴۷۷}

از این شرح نقیبی از آن فیلم می‌توان دریافت که او آن را ندیده و تنها بر اساس شنیده‌هایش اظهار نظری می‌کند.

سیاست کلی جمهوری اسلامی در برابر فاجعه‌ی آتش‌سوزی سینما رکس سکوت و حذف بوده است. ذکر یک نمونه از این سیاست حذف شاید برای نشان دادن روند امور بس باشد. کمتر از یک ماه پس از آتش‌سوزی رکس، یک خبر بزرگ دیگر در کشور پیچید که به سیر انقلاب سرعت بخشید و آن آتش‌سوزی در مسجد جامع کرمان بود. کوتاه زمانی پس از آن، شعار ”مسجد کرمان را، کتاب قرآن را، رکس آبادان را، شاه به آتش کشید،“ که پیش از این هم به آن اشاره گردید، ساخته و در تظاهرات در سرتاسر ایران شنیده شد.^{۴۷۸}

پس از سپری شدن چند دهه از پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی هنوز هم طبیعتاً می‌خواهد از آتش‌سوزی مسجد کرمان به عنوان یکی از جنایات رژیم پیشین و برگ برنده‌ی مذهب‌یون بهره ببرند. ولی نام رکس اگر در میان آن شعار آشنا نباشد، خاطرشان آسوده‌تر است. در چنین وضعی است که می‌توان ده‌ها نمونه از اشارات مقامات حکومت اسلامی به یک شعار یافت که واقعیت خارجی نداشته. به مثال، در سی و دومین سالگرد آتش‌سوزی مسجد کرمان، امام جمعه‌ی این شهر گفت، ”با وقوع این حادثه شعار ’مسجد کرمان را، کتاب قرآن را، خلق مسلمان را شاه به آتش کشید‘ در همه جا طنین انداز شد.“^{۴۷۹}

شاید بد نباشد اشاره‌ای هم بشود به برخی ریزه‌کاری‌های آتش‌سوزی مسجد جامع کرمان تا پس از سال‌ها روشن شود آیا آن حادثه ابعاد و اهمیتی که خمینی‌گرایان ادعا کرده‌اند داشته است یا نه. چند روز پس از آن رویداد، آیت‌الله صالحی کرمانی، که خود به هنگام حادثه در آن مسجد حاضر بود، پس از گفت‌وگو با مقام‌های عالی‌رتبه‌ی قضایی شهر (در رژیم شاه) که برای پرس‌وجو پیرامون حادثه به دیدارش آمده بودند، به خبرنگاران گفت، ”اینکه بعضی‌ها آتش‌سوزی مسجد جامع کبیر کرمان را با مسجدالاقصی یا سینما رکس یکی می‌دانند اشتباه است. در اینجا تنها آتش‌سوزی مسجد در بین نبوده. بلکه در اینجا مردم را کشته‌اند، سوزانده‌اند، مجروح و مضروب کرده‌اند و به زنان و دختران حمله کرده‌اند که بیان آن شرم‌آور است.“^{۴۸۰}

در لیست جنایات حکومت شاه در مسجد جامعه کرمان، آتش‌زدن عمدی قرآن هم در آن روزها ذکر می‌شد که در اینجا احتمالاً به علت دراز بودن لیست آیت‌الله صالحی کرمانی به سهو از قلم او افتاده.

شرح رویداد به کوتاهی چنین بود که جمعیت به قصد تظاهرات می‌خواست از مسجد بیرون برود و شروع کرد به سر دادن شعارهای ضد حکومتی. مأموران رویاروی تظاهرکنندگان ایستادند و گروهی به مسجد برگشتند و شعار دادند و مأموران هم گاز اشک‌آوری به سوی‌شان شلیک کردند. برای خنثی کردن گاز و ادامه‌ی مبارزه،

مؤمنان و تازه مؤمنان آتشی روشن کردند که چند فرش را هم سوزاند. ۳۱ سال پس از آن روز، یک آخوند که خود در صحنه حضور داشته گفت:

دوچرخه و موتورسیکلت‌هایی که در خارج از مسجد وجود داشتند را آتش زدند. حاصل این همه هتک حرمت مسجد، خسارات عمده بر این مکان مقدس، ضرب و جرح انقلابی‌ها و شهادت [محمد] باقدردت جوپاری بود. . . . دستاورد این حرکت آنقدر عظمت داشت و آنچنان سرعت انقلاب را افزون کرد که قلم از تحریر و زبان از بیان آن عاجز است.^{۴۸۱}

خمینیون مدعی شدند که گروهی از کولی‌های اجیر شده نیز در سرکوب مسلمانان دست داشتند. خمینی خود در بیانیه‌ای ضمن اشاره به "کشتار دسته جمعی کرمان و آتش زدن معبد و مقدسات مسلمین و ضرب و شتم مرد و زن بی دفاع" خواستار سرنگونی حکومت شاه شد.^{۴۸۲}

آن یک تن شهید حادثه‌ی مسجد جامع یعنی محمد باقدردت پورجوپاری نه بر اثر آتش‌سوزی که به ضرب گلوله جان باخت.^{۴۸۳} یعنی اینکه آتش‌سوزی ابعادی گسترده نداشته و هیچ‌کس هم در آن کشته نشده.

نکته‌ی دیگر در پیوند با کشته شدن این فرد این است که به گفته‌ی رئیس بنیاد شهید استان کرمان، "شهید باقدردت پورجوپاری از نخستین شهدای انقلاب اسلامی در کرمان است."^{۴۸۴} یعنی اینکه در حالی که تنها کمتر از چهار ماه به پیروزی انقلاب مانده بود هنوز در همه‌ی آن استان افراد زیادی در ناآرامی‌های انقلاب کشته نشده بودند. باقدردت پورجوپاری هم به احتمال فراوان تنها شهید دوران انقلاب از روستای جوپار است. این درحالی است که آن روستا از برکت انقلاب و رهبری‌های داهیه‌ای امام امت اکنون دارای یک گلزار زیبای شهادت که صدها جوپاری در آن آرمیده‌اند.^{۴۸۵} به این شمار بدون شک می‌باید تعداد مفقود یا سر به نیست‌شدگان و دفن‌شدگان در لعنت‌آبادها را هم افزود تا ابعاد خدمات خمینی را تنها به مردم این روستا دریافت.

پیروان خمینی سوختن چند دوچرخه و کتک‌خوردن چند تن و کشته‌شدن یک نفر را در رویداد مسجد کرمان چنان بزرگ جلوه دادند که از آن شعاری ملی جهت سرنگونی سیستم حکومتی ۲۵۰۰ ساله ساختند. یک روزنامه‌ی دولتی جمهوری اسلامی اما پس از آشکارشدن وقت‌کشی خمینی و یاران‌اش در محاکمه‌ی مسببان فاجعه‌ی هولناک آتش‌سوزی سینما رکس نوشت گروهی به دنبال "بزرگ جلوه دادن بیش از حد پرونده" هستند.^{۴۸۶} در آن موارد بسیار کمپابی که در رسانه‌های جمهوری اسلامی از سینما رکس یادی به میان می‌آید به طور معمول از دو دیدگاه بیان می‌شود. گروه بزرگتر هنوز هم آنهایی‌اند که رژیم شاه را مقصر آن جنایت می‌دانند، و گروه کوچکتری هم چنان وانمود می‌کنند که نمی‌دانند چه کسی گناهکار بوده. از این دسته‌ی دوم می‌توان به یک خبرنگار بازنشسته‌ی روزنامه‌ی کیهان اشاره کرد که یکی دو روز پس از آتش‌سوزی به آبادان رفته بود. ۳۵ سال پس از آن روزها، در پاسخ این پرسش که آیا حکومت پیشین مقصر بوده یا نه، می‌گوید:

این بحث‌ها از همان روزهای اولیه حادثه بود اما به طور دقیق معلوم نشد که واقعا عاملان این حادثه دلخراش چه کسانی بودند. عده‌ای به عنوان عاملان حادثه دستگیر، مجازات و اعدام شدند. هنوز هم خیلی

از مردم آبادان باورشان نمی‌شود واقعا افراد مجازات شده همان عاملان اصلی بودند یا نه؟ هنوز این موضوع در هاله ابهام است. امیدوارم در آینده ابعاد پنهان آن بر ملا شود.^{۴۸۷}

این خبرنگار قدیمی ظاهراً وابستگی به حکومت شاه ندارد، ولی بیش از این هم نمی‌تواند بگوید. از سخن او دست کم می‌توان دریافت که بسیار از مردم آبادان می‌دانند که دادگاهی گه برای بررسی آتش‌سوزی رکس برگزار شد یک خیمه‌شب بازی بیشتر نبوده است.

سخن یحیی یثربی، که زمانی شاگرد آیت‌الله محمد مفتاح بود، اعترافی است شاید ناخواسته و بسیار نایاب در میان وابستگان به جمهوری اسلامی. پرسش خبرنگار و پاسخ یثربی:

س. ”حتی در زمان ما و در سال ۱۳۹۰ شمسی هم هنوز هم دقیقاً مشخص نشده است که عامل اصلی آتش‌سوزی سینما رکس آبادان چه بوده است ولی در تابستان سال ۱۳۵۷ آقای مفتاح آتش‌سوزی سینما رکس را به رژیم پهلوی نسبت داده‌اند و آن رژیم را عامل آن فاجعه دانسته‌اند. به نظر شما بر چه اساس، آقای مفتاح این نظر را اعلام کرده بودند؟“

ج. ”بالاخره اگر با نگاه سیاسی ارزیابی کنیم، حوادث در نگاه سیاسی جنبه ابزاری دارد. الان در دنیای امروز هم، حتی حقوق بشر در دست قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها، جنبه ابزاری دارد و هر کسی می‌خواهد به دلخواه خود آن را تفسیر کند. . . . در جریان سینما رکس آبادان، طبیعی بود که هر کسی هم آتش زده باشد به گردن دیگری بیندازد.“^{۴۸۸}

یحیی یثربی، که مدعی می‌شود استادش مفتاح از لحاظ ”نظریه‌پردازی“ چندان ”قوی“ نبوده و در همان حال خود را از ”جنبه فکری“ بسیار توانمند می‌داند، افزون بر تحلیل درخشان بالا، یک احتمال دیگر را هم از نظر دور نمی‌دارد. او شاید وقتی می‌بیند به آن شکل بی‌مانند قضیه را لو داده، می‌کوشد مطلب را جمع و جور کند، ولی این بار تحلیلی ارایه می‌دهد که هیچ عقل سالمی نمی‌تواند بپذیرد:

یک احتمال من هم این است که در همان شرایط از طرف بعضی رژیم‌های آن روز منطقه مثل صدام و عوامل آن‌ها، دست به چنین کاری بزنند و آن دشمنان بگویند که حالا یا این‌ها به گردن آن گروه می‌اندازند یا آن‌ها به گردن این‌ها می‌اندازند و بالاخره به گردن ما که نمی‌افتد و این‌ها به خاطر همین، به جان هم می‌افتند و از هر طرف که کشته شود به سود ما خواهد شد و می‌گویند ما در این میان سود می‌بریم.^{۴۸۹}

صدام حسین به علت ترس از رخنه‌ی انقلاب اسلامی در کشورش از خیزش اسلامی ایران سخت نگران بود و دستگیری و تحویل آشور مظنون آتش‌سوزی رکس هم یکی از نشانه‌های قوی آن است. دلایل فراوانی حاکی از آن است که صدام در زمان انقلاب اسلامی خواهان ثبات حکومت شاه بود.

در میان عوامل حکومت اسلامی که هنوز هم بی‌کم‌وکاست آتش رکس را به رژیم شاه نسبت می‌دهند می‌توان به موسوی تبریزی و رشیدیان اشاره کرد. خبرنگاران در مصاحبه‌هایی که با این دو درباره‌ی آن فاجعه انجام دادند تا مرزهای خطوط قرمز پیش رفتند و جای‌گاه لرزان‌شان را به نمایش گذاشتند. رفتار مشکوک اسلاميون در برابر آن جنایت در خلال این دو گفت‌وگو دیده می‌شود. موسوی تبریزی و رشیدیان می‌کوشند دست کم چهره‌ی خود را نجات بدهند؛ اولی استدلال می‌آورد که ساواک به او مشکوک نبوده،^{۴۹۰} و دومی هم می‌گوید جمهوری اسلامی او را به دادگاه فرانخوانده.^{۴۹۱}

گسترده‌ترین بررسی درباره‌ی آتش‌سوزی سینما رکس از سوی عباس سلیمی نمین نوشته شده که یک خمینی‌گرای متخصص تاریخ انقلاب اسلامی است. یکی از نقاط قوت کارش چاپ کیفرخواست دادگاه بر ضد متهمان در پایان کتابچه است.

سلیمی نمین تقریباً همه‌ی دلایلی را که می‌تواند شاه را مقصر بخواند برمی‌شمارد، ولی شاید سخن تازه‌ای برای گفتن ندارد. همه‌ی آنچه را او تکرار کرده دیگران هم گفته‌اند: شهربانی درها را بسته، تکبعلی‌زاده ساواکی بوده، شیرها آب نداشته، سقف از جنس آکوستیک نسوز نبوده، آتش‌نشانی دیر رسیده، حکومت شاه عملیات خرابکاری مرتکب می‌شده تا انقلابیون را بدنام کند... سلیمی نمین همچنین می‌کوشد اسلام‌گرایان را از آن جنایت تبرئه کند. از جمله می‌نویسد اگر رژیم شاه مدارکی دال بر دخالت اسلاميون در آتش‌سوزی داشته و آن را فاش نکرده، ”بزرگترین خیانت را به خود و سلطنت‌طلبان کرده است.“^{۴۹۲}

اگر کسی دیگری به غیر از یک خمینی‌گرا می‌خواست این وضع را شرح دهد، شاید می‌گفت، ”حکومت شاه در این زمینه کوتاهی کرد،“ ”اشتباه کرد،“ ”چنان خود را باخته بود که نتوانست واکنشی شایسته از خود نشان بدهد،“ یا... ولی از نگاه یک اسلام‌گرا، که خمینی به او رهنمود داده، ”حفظ نظام اوجب واجبات است،“ حفظ حکومت خود و طبقه‌ی خود مهمترین کار حاکمان است. از همین رو، می‌گوید که چون شاه نمی‌تواند به حکومت و منافع شخصی خود خیانت کند، اگر جنایت رکس را مخالفان او مرتکب شده بودند، باید آنان را افشا می‌کرد.

سلیمی نمین چندین بار اشاره می‌کند که مردم در بیرون سینما صدای ناله و ضجه‌ی تماشاگران را می‌شنیده‌اند. تماشاگران در داخل سالن نمایش زجر کشیدند و جان باختند و پیکرهای بیجان‌شان هم آنجا یافت شد. همان جور که صدای بلند موسیقی متن و حرف زدن شخصیت‌های فیلم‌ها به مردم در حال گذر از کنار سینماها نمی‌رسد، هیچکس در بیرون سینما رکس هم طبیعتاً نمی‌توانسته فریادهای تماشاگران وحشت‌زده‌ی درون سالن را بشنود. تکبعلی‌زاده، که زود توانست از سینما بیرون برود، خود در حال سرفه و خفگی و مرگ بود. یعنی اینکه فریادهای تماشاگران زود خاموش شده. در لحظه‌ی بیرون آمدن تکبعلی‌زاده هنوز جمعیت چندانی آنجا گرد نیامده بود.

اکنون می‌توان گفت سلیمی نمین برای چگونه انسان‌هایی آن کتابچه را نوشته. این همان صحنه‌ی مجالس روضه‌خوانی و متأثرکردن مستمعین از درد و رنج شهداست. در آنجا قدیسان برای پر کردن مشک‌های آب و رساندن‌اش به کودکان تشنه مورد هجوم کفار قصی‌القلب قرار می‌گیرند تنها به این منظور که آن اولیا را تحقیر

و بدن‌شان را پاره‌پاره کنند و طفلان‌شان را تشنه‌لب به شهادت برسانند: ”مأمورین آتش‌نشانی هم دست بروی دست گذاشته ناظر آتش‌سوزی پیش‌ساخته ۲۸ مرداد باشند و در مقابل شنیدن صدای ضجه و استغاثه آنهائیکه در آتش می‌سوختند با کمال وقاحت بخندند.“^{۴۹۳}

بنا بر روایت، روضه‌خوانی و گریستن برای قدیسان تشنه‌لب اجر عظیم اخروی خواهد داشت. روضه‌خوانی سلیمی نمین اما برای افراد غیر مؤمن یا حتی کمونیست تنها می‌تواند اجری دنیوی به دنبال داشته باشد نه بیش. سلیمی نمین برای قانع‌کردن هر چه بیشتر طرفداران جمهوری اسلامی در مورد دست‌داشتن اسلاميون در جنایت رکس حتی مدعی می‌شود که شیخ علی‌تهرانی هم هرگز نگفته آن آتش‌سوزی کار روحانیون پیرو خمینی بوده.^{۴۹۴}

در بحث بر سر آتش‌سوزی سینما رکس، اسلاميون بارها به مقاله‌ای اشاره و استناد کرده‌اند که حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در مورد آن رویداد نوشته. در این مقاله‌ی مهم از نظر خمینیون، تقریباً همان استدلال‌های سلیمی نمین تکرار شده. برای مثال در این مقاله آمده:

با این که کلانتری مرکزی در صد متری سینما بود، برای نجات محبوس‌شدگان درحریق اقدام فوری به عمل نیامد. مراکز مسئول هم پس از حضور در محل آتش‌سوزی فاقد امکانات اطفاء حریق بودند. به گزارش ساواک ”مأمورین آتش‌نشانی شهرداری که با سه دستگاه ماشین به محل اعزام شده بودند، فاقد آب بودند و همچنین بلندگو برای اعلام خطر و راهنمایی مأمورین آتش‌نشانی وجود نداشت.“^{۴۹۵}

حسینیان در مقاله‌اش می‌افزاید:

آیت‌الله شریعتمداری نیز در پاسخ حجت‌الاسلام سید محمد دهمدشتی فاجعه‌ی آبادان را شبیه جنایات نازی‌ها دانست و اعلام کرد: ”مسلماً هیچ مسلمان متشرع و عاقلی به چنین عمل خلاف انسانی و اسلامی دست‌نمی‌زند.“ وی با کنایه رژیم را متهم به دست‌داشتن در این جنایت کرد و افزود: ”بگذارید که هر چه بیشتر چهره‌ی ظلم و ظالمین و مرتکبین اینچنین حوادث تکان‌دهنده آفتابی‌ترو بی‌آبرویی و رسوایی آنان بیشتر شود.“

اکنون این خمینی‌گرای بسیار تندرو شریعتمداری را که با فصاحت از سوی یاران نزدیک خمینی از مرجعیت خلع شد آیت‌الله می‌خواند تنها با این هدف که مدعی شود، ”وی با کنایه رژیم را متهم به دست‌داشتن در این جنایت کرد.“ این در حالی است که اشاره‌ی شریعتمداری به ”ظالمین“، با توجه به شناختی که از خمینی و یاران‌اش از مدت‌ها پیش داشته، می‌توانسته به همین گروه باشد.

حسینیان می‌نویسد، «کیهان از قول خانواده رامهرمزی نوشت که: «شاهدان عینی می‌گویند ما چند لحظه قبل از شروع آتش‌سوزی از سینما خارج شدیم و هیچ یک از درهای سالن بسته نبود، اما هنگام بازگشت به سالن با درهای بسته روبه‌رو شدیم.»»

برخی روزنامه‌های زمان انقلاب به جای رادمهر، که ده عضو خانواده‌شان در آتش سوختند، به اشتباه نوشتند رامهرمزی. در دو منبع خبری محلی آبادان، که نام بیش از سیصد تن از سوختگان سینما رکس ذکر شده، هیچ نشانی از اسم رامهرمزی نیست.^{۹۶} اشتباه سهوی یک روزنامه‌نگار زمان انقلاب تنها سهل‌انگاری او را نشان می‌دهد. اشتباه حسینیان اما نکات دیگری را هویدا می‌کند. این اسلام‌گرای افراطی دوستدار شهید و شهادت به خود زحمت بررسی نام‌های سوختگان رکس و یافتن آن نام مهمی را که در مقاله‌ی کوتاه‌اش به آن اشاره می‌کند نداده است. حسینیان و یاران‌اش همان گونه که نام‌های اعدام‌شدگان توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی را به خاطر نمی‌سپارند، از آن سوختگان به دست اسلام‌یون هم چیز چندانی نمی‌دانند. دیوارهای خیابان‌های شهرهای ایران پر است از عکس و نام حسین فهمیده، کودک شست‌وشوی مغزی داده شده‌ی انتحاری، و شاید همه‌ی ایرانیان با نام و حماسه‌اش آشنا باشند؛ رادمهر و سازش و آذرین و تابش و پناهنده و... اما چنان گمنام‌اند که رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی هم دلسوخته‌ترین‌شان را با نامی غلط می‌نامد.

مجموعه‌ای که زیر عنوان «مشاوره و پاسخگویی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری [خامنه‌ای] در دانشگاه‌ها» مشغول به کار است مطلبی نوشته درباره‌ی آتش‌سوزی سینما رکس و گفت‌وگویی که شیخ علی‌تهرانی سال‌ها پیش در این زمینه با علیرضا میبیدی انجام داده.^{۹۷} نویسنده‌ی مقاله کوشیده با ذکر چند دلیل اعتبار سخن علی‌تهرانی را زیر پرسش ببرد. مهمترین دلیلی که در این مقاله مطرح شده این است که علی‌تهرانی به علت مخالفت سرسختانه با خمینی و دیگر حاکمان جمهوری اسلامی و همکاری با مخالفان این حکومت از درجه‌ی عدالت خارج است و «هرگز نمی‌توان وی را فردی عادل که خبرهای وی قابل اعتماد و استناد باشد دانست و نتیجه اتکاء به اخبار چنین افرادی، ندامت و پشیمانی خواهد بود که خداوند متعال در سوره حجرات ما را از آن برحذر می‌دارد.»

به منظور شرح داستان رکس و قانع کردن خواننده، نویسنده‌ی این مطلب همه‌ی مقاله‌ی روح‌الله حسینیان را که در بالا به آن اشاره شد نقل کرده، و سپس نتیجه گرفته، «همانگونه که از جای جای این مطالب بر می‌آید اصلی‌ترین متهم حادثه سینما رکس آبادان، رژیم شاه بود که بیشترین نفع را از این ماجرا می‌برد و همه شواهد نیز حاکی از این است که هر نیرویی در این فاجعه بزرگ دست داشته باشد قطعا نیروهای انقلابی مسلمان در آن دخالتی نداشتند.»

نویسنده از یک سو در مورد عدالت و اعتبار سخن گوینده‌ی خبر به خواننده هشدار می‌دهد و از دیگر سو برای پیشبرد خط خود به سخنان روح‌الله حسینیان استناد می‌کند. روح‌الله حسینیان همان کسی است که در مراسم ترحیم سعید امامی، عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان، شرکت کرده و بعد هم او را شهید نامید. درباره‌ی جنایتکار بودن حسینیان مدارک فراوانی وجود دارد و نیازی به تکرار آن موارد بسیار آشکار در اینجا نیست. حسینیان حتی در نزد شخصیت‌های جمهوری اسلامی هم چندان خوشنام نیست. بدون هیچ تردیدی می‌توان گفت

که شیخ علی تهرانی، امین بازماندگان قربانیان سینما رکس، از نگاه ایرانیان صدها بار عادلتر از روح‌الله حسینیان است. استناد به سخن شیخ علی تهرانی بسیار عاقلانه‌تر است از استناد به تحلیل و نقل اخبار از زبان روح‌الله حسینیان.

نویسنده‌ی آن مقاله همچنین معتقد است که چون علی تهرانی به «نوعی عدم تعادل روانی» دچار است نمی‌توان به گفته‌های او اعتماد داشت.^{۴۹۸} اتهام عدم تعادل روانی را خمینی‌گرایان تنها پس از آن مطرح کردند که علی تهرانی آنان را به علت انحصارطلبی و کوشش برای قبضه‌ی قدرت سخت مورد حمله قرار داد. اگر پیش از شروع آن انتقادهای علی تهرانی مسأله‌ی عدم تعادل روانی او در میان پیروان خمینی امری شناخته‌شده بود، (یا اگر این امر برایشان شناخته‌شده بود و اهمیت داشت)، خمینی نمی‌بایست او را برای کار مهم قضاوت به نمایندگی از سوی خود به استان خوزستان بفرستد.

تا پیش از آغاز انتقادهای علی تهرانی از سران حزب جمهوری اسلامی، او یکی از عزیزترین انسان‌ها از نگاه یاران خمینی بود. احمد خمینی در مصاحبه‌ی مفصلی که تنها یکی دو ماه پیش از شروع انتقادهای علی تهرانی انجام داد از بسیاری از شخصیت‌های اسلامی و یاران نزدیک خمینی مانند منتظری و مشکینی و بنی صدر به عنوان افتخارات جمهوری اسلامی نام برد، ولی چنین القابی را تنها شایسته‌ی یک تن دانست: «فیلسوف و فقیه و عارف کبیر، مجاهد بزرگ آقای علی تهرانی».^{۴۹۹}

نویسنده‌ی مقاله‌ی «مشاوره و پاسخگویی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها»، مانند مقاله‌ی روح‌الله حسینیان و بسیاری نوشته‌های دیگر اسلام‌یون در مورد سینما رکس، باز هم بر بسته بودن درهای سینما به عنوان یکی از نشانه‌های آشکار دست داشتن رژیم شاه در آن جنایت تأکید می‌کند. حتی اگر بسته بودن عمدی درهای سینما هم واقعیت داشته باشد، اکنون دیگر شواهدی که دست داشتن اسلام‌گرایان را در آن آتش‌افروزی ثابت می‌کند چنان فراوان و آشکارند که حتی برخی تحلیلگران می‌گویند تیم دومی از اسلام‌یون وجود داشته که درها را بسته و مانع یاری مردم به تماشاگران شده.^{۵۰۰} این تیم دوم با شرکت مشتاقانه‌ی محمد علی محمدی به هر حال وجود داشته و یکی از وظایف‌اش هم پخش شایعات بوده.

به امید برداشتن بار اتهام آتش‌زدن سینما رکس از روی دوش خود، خمینی‌گرایان تیرهایی در جهاتی دیگر هم پرتاب می‌کنند شاید به هدفی بخورد. یک منبع وابسته به جناح راست حکومت می‌نویسد:

براتعلی تکبعلی‌زاده که مرتکب این جنایت مدّش شده بود پس از مدتی پنهان شدن و به این سو و آن سو رفتن در دوران حکومت موقت مهندس بازرگان خود را به وزیر کشور وقت کابینه بازرگان معرفی کرد اما آقای صباغیان آنگونه که براتعلی تکبعلی‌زاده در دادگاه ادعا کرد او را به حال خود رها کرد که برود و به زندگی مخفی خود ادامه دهد زیرا اگر این راز فاش می‌شد مشکلات بزرگی برای دولت موقت و آقای بازرگان به وجود می‌آمد. اما پس از سقوط دولت بازرگان، دولت بعدی اقدام به دستگیری تکبعلی‌زاده و چند تن از دوستان او کرد و تمام کسانی که تصور می‌رفت در این ماجرا دستی داشته یا اهمال کرده‌اند تسلیم دادگاه انقلاب شدند و تقریباً همه آنها به کیفر رسیدند.^{۵۰۱}

پس از دولت بازرگان، "دولت بعدی" تا مدتی زیر نظر شورای انقلاب و بنی‌صدر عمل می‌کرد و اینها هم بابت تفاوتی از کنار آن پرونده گذشتند. دستگیری "براتعلی" هم در زمان بازرگان روی داد، ولی هم آن دستگیری و هم اقدامات بعدی و تشکیل دادگاه اساساً در کنترل نیروهایی بود متفاوت از بازرگان و بنی‌صدر. خطا و جرم بازرگان و بنی‌صدر در این پیوند در واقع مماشات با همان نیروهایی است که نویسنده‌ی مطلب بالا در صدد تیرئهی آنهاست.

چند دهه پس از انقلاب، این طرز برخورد دیگر نمی‌تواند قانع‌کننده باشد؛ سه چهار سال نخست انقلاب بود که با توسل به چنین تحلیل‌هایی می‌شد امور را پیش برد. دو سال پس از آتش‌سوزی رکس، در آستانه‌ی تشکیل دادگاه، یک مقاله‌نویس روزنامه‌ی کیهان، که آشکار نبود اسلام‌گرای متظاهر به ترقی‌خواهی است یا توده‌ای و فدایی اکثریت متظاهر به اسلامیت، نوشته بود:

با وجود تأکید امام نسبت به رسیدگی سریع به این پرونده، مقامات باز هم سهل‌انگاری نموده و در تعقیب آن کوششی به عمل نیاوردند. مسامحه‌کاری‌ها و سازشکاری‌های عناصر لیبرال دولت از پیروزی انقلاب تا کنون بازماندگان شهدا را نسبت به انقلاب دل‌سرد و همچنین نسبت به بی‌توجهی مسئولین خشمگین نمود.^{۵۰۲}

لازم به ذکر است که جناح‌های گوناگون جمهوری اسلامی در سرپوش گذاشتن بر واقعیت‌های آتش‌سوزی سینما رکس و کوشش برای حذف آن از فرهنگ سیاسی کشور به گونه‌ای یکسان رفتار می‌کنند. در میان عناصر بی‌شماری از جناح اصلاح‌طلب حکومتی هم که به کشورهای غربی مهاجرت کرده‌اند و در مخالفت با این حکومت فعال‌اند، حتی یک نفر تا کنون نخواست به در این مورد افشاگری کند یا کمترین سخنی بر زبان بیاورد. در همه‌ی تاریخ جمهوری اسلامی تا زمان نگارش این سطور، تنها یک نمونه‌ی استثنایی اشاره‌ی کوتاه به حقیقت امر درباره‌ی آن آتش‌سوزی در رسانه‌های جمهوری اسلامی وجود دارد و آن هم نوشته‌ی کسی است به احتمال قریب به یقین بیرون از جناح‌های حکومتی. روزنامه‌ی شرق در اوایل مهر ۱۳۹۱ توقیف شد، و علت آن به ظاهر کاریکاتوری بود که این روزنامه در تحقیر رزمندگان اسلامی ایرانی در جنگ ایران و عراق چاپ کرد.^{۵۰۳} با این همه، چند روز پس از آن، روزنامه‌ی کیهان، منعکس‌کننده‌ی نظرات جناح قدرتمند راست افراطی حکومت، نوشت:

در شهریور امسال شرق، کاملاً آشکار و سلیس، به تحریف تاریخ ایران و انقلاب اسلامی پرداخت. این روزنامه با وقاحت و بدون مستندی، بانی آتش زدن سینما رکس آبادان را که در تقویم‌ها از آن به عنوان فاجعه یاد می‌شود، نیروهای انقلابی معرفی کرد و رژیم طاغوت را از قتل عام تماشاگران حاضر در سینما رکس تیرئه نمود.^{۵۰۴}

در اینجا بی‌مناسبت نیست اگر نگاهی کوتاه افکنده شود به سرنوشت اسلام‌گرایانی که مظنونان آتش‌سوزی اند یا به گونه‌ای در پیوند با آن قرار داشته‌اند.

دادستانی انقلاب اسلامی مرکز به موسوی تبریزی سپرده شد. در دوران سیاه آغاز دهه‌ی شصت، روزگاری که خمینی متحدان حکومتی خود را با روشی خشن کنار گذاشت، ریشه‌ی احزاب اپوزیسیون را برکند و همه‌ی قدرت کشور را قبضه کرد، موسوی تبریزی بخشی از بار سرکوب گروه‌های مخالف حکومت و شکنجه و کشتار مخالفان را بر دوش گرفت.

آیت‌الله جمی در دوران محاصره‌ی آبادان از سوی نیروهای عراقی در کنار مدافعان شهر باقی ماند. او پس از رفع محاصره‌ی شهر تا پایان جنگ همچنان امام جمعه‌ی شهر بود و رزمندگان را نخست به دفع تجاوز نیروهای عراقی و در مراحل بعدی به تجاوز به خاک عراق تشویق می‌کرد تا آنان بتوانند ابتدا در کربلا و بعد هم در بیت‌المقدس نماز جماعت بخوانند.

جمی، رشیدیان، کیاوش و موسوی تبریزی به جناح چپ حکومت اسلامی گرایش داشتند، و از همین رو، در دهه‌ی دوم عمر جمهوری اسلامی تا اندازه‌ای از صحنه‌ی قدرت کنار گذاشته شدند.

جمی عضو مجلس خبرگان رهبری بود، ولی در سال ۱۳۶۹ نامزدی دوباره‌اش برای آن مجلس از سوی شورای نگهبان رد شد. او در سال ۱۳۸۷ بر اثر عارضه‌ی مغزی درگذشت. در سال ۱۳۹۱، نام فرودگاه بین‌المللی آبادان تبدیل شد به فرودگاه بین‌المللی آیت‌الله جمی.

پس از چند دور نمایندگی مجلس، رشیدیان در سال ۱۳۹۲ بر اثر بیماری‌های گوناگونی که از چندی پیش از آن رنج می‌برد درگذشت. رشیدیان یکی از معدود نمایندگان مجلس ششم جمهوری اسلامی بود که در آغاز کار آن مجلس در برابر حکم حکومتی آیت‌الله خامنه‌ای حاکم جمهوری اسلامی در مورد محدود کردن آزادی مطبوعات ایستادگی کرد.

محمد کیاوش، که از مدت‌ها پیش از انقلاب نام خانودگی خود را از سید عربی به نامی مد روز – یعنی کیاوش – تغییر داده بود، مدتی پس از آتش‌سوزی سینما رکس نام خانودگی‌اش را بار دیگر عوض کرد و این بار شد محمد علوی‌تبار. کیاوش یکی از “شهادی زنده”ی انفجار بزرگ ۷ تیر ۱۳۶۰ است که در آن ده‌ها تن از سران جمهوری اسلامی کشته شدند. پسرش، علی‌رضا “علوی‌تبار”، یکی از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب‌های حکومتی است.

پس از آنکه خمینی مرد و جناح راست جمهوری اسلامی جناح چپ را در تنگنا گذاشت، موسوی تبریزی به قم نقل مکان کرد و در مجمع مدرسین و محققین حوزه‌ی علمیه‌ی قم که یک تشکیلات رقیب جامعه‌ی مدرسین بود فعال شد. شاید پس از چندی هم به مقام مرجعیت برسد.

رئیس دفتر خمینی، حجت‌الاسلام جواهردوست، که تکبعلی‌زاده به او خبر داد جنایت “چندش‌آور” آتش‌سوزی را به دستور روحانیت انجام داده،^{۵۰۵} و در پاسخ از او شنید “برو برای خودت بگرد”،^{۵۰۶} یکی از شخصیت‌های مرموز داستان رکس است. در دادگاه، نقیبی از این فرد به عنوان داوردوست یاد کرد.^{۵۰۷} در روزنامه‌ی اطلاعات هم، که اخبار دادگاه را در جهت منافع حکومت گاه حذف و گاهی نیز ویرایش می‌کرد، نام

این فرد داور دست ذکر شده.^{۵۰۸} تغییر نام جواهر دوست به داور دوست، با توجه به ادعای پرهیزگاری روحانیون و بی‌اعتنایی‌شان به مسایل مادی، نکته‌ای فهمیدنی است، به ویژه آنکه اکنون آنان قرار بوده حکومت کشور را هم از قبل همین ادعا قبضه کنند. اما همین نام داور دوست هم به نظر می‌آید نامی مستعار بوده باشد زیرا جست‌وجو در فضای مجازی در پی آن راه به جایی نمی‌برد مگر همان اسناد مربوط به سینما رکس. برای روشن کردن هویت این فرد، لازم است دیده بررسی شود که نخستین رئیس دفتر خمینی در قم چه کسی بوده. (تکبعلی‌زاده مدت کوتاهی پس از انقلاب برای دیدار با خمینی به قم رفت و با رئیس دفترش حرف زد.) این احتمال هم هست که این فرد آخوند نباشد.

چندان بعید نیست عبدالله لرقبا و محمود ابوالپور و حبیب بازاریار و دیگر دست‌اندرکاران خرده‌پای توطئه‌ی آتش‌سوزی نیز به همین ترفند تغییر نام دست‌یازیده باشند. تا جایی که آبکاشک خبر داشت، در سال‌های نخست پس از انقلاب، لرقبا در انجمن اسلامی فرودگاه آبادان عنصر فعالی بود و محمود ابوالپور هم ریاست آموزش و پرورش این شهر را در دست داشت.^{۵۰۹}

حسین دادگر، “بازپرس ویژه” در دادگاه رکس، به پاس خدمات‌اش در جمهوری اسلامی به دادستانی عمومی تهران برگزیده شد. پس از آنکه رئیس جمهور بنی‌صدر و برخی گروه‌های سیاسی قوه‌ی قضاییه، به ریاست بهشتی، را متهم کردند که مأموران‌اش زندانیان سیاسی را شکنجه می‌کنند، با فرمان خمینی، هیأتی با شرکت محمد منتظری و حسین دادگر و چند تن دیگر مأموریت یافتند در زندان‌ها درباره‌ی این امر پژوهش کنند و گزارش بدهند. پس از چند ماه بررسی، هیأت گزارشی تهیه کرد و محمد منتظری در مصاحبه‌ای گفت، “نظام حاکم بر بازجویی‌ها و بازپرسی و دادگاه‌ها و زندان‌های ما، به هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی دیده شده به طور استثنایی و از سوی افراد غیر مسئول بوده است. اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی از طرف یکی از مقامات کشور به هیچوجه صحیح نیست.”^{۵۱۰} دادستان عمومی تهران، حسین دادگر، نیز در خاتمه تحقیقات اظهار داشت، “زندان‌یان پیش از هر چیز از بلاتکلیفی و یا در انتظار عفو بودن خودشان می‌گفتند و این که اصلاً شکنجه وجود ندارد و چرا این سؤال را می‌کنید.”^{۵۱۱} پس از تصفیه‌ی قوه‌ی قضاییه از نیروهای مستقل از حاکمیت، او همچنان مقرب درگاه ملایان باقی ماند.

مجتبی میرمهدی، که در دادگاه رکس از او به عنوان “عضو حقوقدان دادگاه” یاد می‌شد، مدتی پس از آن به شغل مهم “معاون حقوقی، کنسولی و امور مجلس وزارت امور خارجه” برگزیده شد.^{۵۱۲} عباس امیرانتظام در سال ۱۳۷۱ در نامه‌ای از زندان برای آیت‌الله محمد یزدی رئیس وقت قوه‌ی قضاییه نوشت که “مجتبی میرمهدی نماینده دادستانی انقلاب در دادگاه” آشکارا گفته بود قصد او و دیگر مسئولان دادگاه این است که “ملیون ایران [لیبرال‌ها] را لجن مال و از صحنه سیاست خارج کنند.”^{۵۱۳}

مدرک چندان‌ی در دست نیست که نشان بدهد دادگر و میرمهدی و سید حسین نقی‌بی در دهه تاریک شصت چه نقشی در سرکوب و پیگرد دیگران‌دیشان داشته‌اند.

در سال‌های بعد، نقیبی شغلی را متفاوت بر عهده گرفت که بسیار بااهمیت است و ارتکاب جرم در آنجا می‌تواند ضرباتی بسیار سهمگین بر منافع ملی ایران بزند، و آن چیزی نیست مگر مدیریت حقوقی اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی ایران. با این حساب، او که مسؤول تهیه قوانین و مقررات برای همه بخش‌های اقتصادی کشور است، می‌تواند به تمامی رانت‌های موجود دسترسی داشته باشد و آن را در اختیار افراد مطلوب خود بگذارد. گماردن چنین کسی با چنان گذشته‌ای نمی‌تواند در راستای منافع مردم کشور باشد. از یک سو، به علت خدمات ارزنده‌اش در جهت حفظ حکومت اسلامی، مقامات بالاتر در برابر خطاهای احتمالی‌اش به او سخت نخواهند گرفت. از سویی دیگر، به سبب ماهیت شغلی سابق‌اش، به پرونده‌های بسیاری دسترسی داشته و نقاط ضعف بسیاری از حکومتگران و مسئولان را می‌داند و می‌تواند از این امر سوء استفاده کند.

نقیبی در مصاحبه‌ای یکی از اولویت‌هایش را ”انتصاب مدیران با سواد، با اخلاق و با خانواده در مصدر امور اقتصادی و صنعتی“ ذکر می‌کند.^{۱۴} از ”باسواد“ بودن، که بیشتر شبیه یک تعارف است، که بگذریم، اینها معیارهایی است از دوران‌های برده‌داری و فئودالیسم. به این ترتیب، شاید بخشی از راز سپرده‌شدن شریان‌های حیاتی کشور به دست فرزندان آخوندهای حکومتی و دیگر پایوران جمهوری اسلامی گشوده می‌شود.

نقیبی در آن گفت‌وگو خبر می‌دهد که شرکت‌های اقتصادی کشور را برای امکان دریافت وام رتبه‌بندی کرده. با توجه به معیار مورد نظرش، یعنی ”با اخلاق و با خانواده“ بودن – که طبیعتاً معنای مشخصی در ذهن او دارد – اکثریت قریب به اتفاق شهروندان ایرانی، حتی اگر استعدادش را هم دارا باشند، هرگز نمی‌توانند مشمول آن رتبه‌بندی شوند. به این ترتیب، می‌توان دریافت که علت وقوع اختلاس‌های نجومی زنجیروار از بانک‌های ایران به دلیل وجود سید حسین نقیبی‌ها در مصدر امور است.

شهدای ما رکس

پس از پایان جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، بخشی از مردم آبادان کم‌کم به شهرشان بازگشتند. بخشی از بازماندگان آتش‌سوزی سینما رکس هم در میان این مردم بودند.

ساختمان سینما رکس در همان شکل سوخته شده‌اش از آسیب حملات بی‌شمار موشک و بمب مصون مانده بود. در طبقه‌ی همکف شماری فروشگاه کیف و کفش مشغول به کار شدند، که به سبب موقعیت مرکزی آن مجموعه، کارشان از رونق نسبی برخوردار بود. بازماندگان امید داشتند ساختمان سینما رکس پس از بازسازی به یک مرکز فرهنگی برای یادبود سوختگان تبدیل شود. آنان همچنین آرزو داشتند یک بنای یادبود در آن چهارراه ایجاد شود.

پوستر نیم‌سوخته و رنگ‌باخته‌ی گوزن‌ها هنوز هم بر سر در سینما دیده می‌شد. تصویر چهره‌ی غمبار و نیم‌سوخته‌ی بهروز وثوقی – هنرپیشه‌ی محبوبی که اکنون دیگر کسی چیزی از او نمی‌دانست و آن فیلم پایان و اوج‌اش بود – در نقش یک معتاد تراژدی را باز می‌گفت.

در سال ۱۳۸۳، ساختمان دچار آتش‌سوزی بزرگ دیگری شد و روز بعد بخشی از سقف سینما هم فرو ریخت. این بار، بنا بر گزارش رسمی، آتش‌سوزی به سبب اتصال سیم برق روی داد و تلفات جانی نداشت. پس از آن، ساختمان را از بنیان ویران و مرکز فروشی به جای آن بر پا کردند. در راستای محو آثار جنایت، به بهانه‌ی بازسازی گورستان سوختگان، زمین محل خاکسپاری تسطیح و سنگ‌گورها هم از آنجا برداشته شد.

وابستگان به حکومت اسلامی در آبادان یک بار هم به اجبار یادی از سینما رکس به میان آوردند و آن هم گنجاندن برخی عکس‌های مربوط به آن رویداد در یک نمایش‌گاه فرهنگی بود:

احمد یلالی، مدیر کانون تخصصی ایثار و شهادت خوزستان و کانون فرهنگی هنری باقرالعلوم آبادان، به خبرنگار شبستان گفت: «سابقه برپایی این نمایشگاه برمی گردد به سال گذشته که هجده جدیدی از سوی نیروهایی که معتقد به انقلاب نیستند در خارج از کشور مطرح شد و توانستند از ضعف ما در خصوص بزرگداشت سینما رکس استفاده کنند و این جریان را به جریانات مذهبی فعال در زمان شاه نسبت دادند.»^{۵۱۵}

آن عکس‌ها و روایت طبیعتاً بر اساس همان نگرش رسمی در حکومت اسلامی نسبت به آن رخداد بوده است. این فرد در ادامه توضیح داد:

این نمایشگاه به سیر عملکرد رژیم پهلوی از چند کشتار بزرگ رژیم شاه در شهرستان‌های مختلف در مقابل نیروهای انقلابی می پردازد که از ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز و وقایع کشتار مردم ورامین و اصفهان، انقلابیون مشهد، ۱۷ شهریور و میدان ژاله در تهران، آتش زدن مسجد کرمان مطرح می شود تا به حادثه سینما رکس آبادان می رسد.^{۵۱۶}

گام‌های کوتاهی از سوی چند هنرمند و گزارشگر اهل آبادان برداشته شده. ضمن رعایت دید رسمی حکومت نسبت به رویداد، آنها کوشیده‌اند یادی از قربانیان به میان بیاورند و از وضعیت بازماندگان و مردم آبادان و احساس و استنباطشان از آن داستان هم سخنی بگویند. از گفته‌های این هنرمندان و نویسندگان می‌شود دریافت که مردم آبادان و به ویژه بازماندگان آتش‌سوزی نسبت به خبرنگاران و هنرمندان دولتی بدبین‌اند. یک نویسنده‌ی اسلامی مؤنث که در زمینه‌ی «دفاع مقدس» داستان‌هایی نوشته در مصاحبه‌ای می‌گوید به فروشگاه‌های در نزدیکی سینما رکس رفته و به دارنده‌ی آن گفته به منظور نوشتن یک کتاب درباره‌ی آتش‌سوزی رکس می‌خواهد از او سؤال‌هایی بپرسد، و در جواب شنیده، «از مغازه من برو بیرون.»^{۵۱۷} عباس امینی که فیلم مستندی درباره‌ی قربانیان سینما رکس ساخته در مصاحبه‌ای به یک خبرنگار می‌گوید:

خانواده‌های قربانیان هیچ وقت نتوانسته بودند درباره این واقعه صحبت کنند یا این اطمینان را نسبت به هیچ گروه یا فردی پیدا نکرده بودند که بنشینند مقابلش و حرف بزنند. من شانس آوردم که آبادانی بودم و توانستم از طریق خانواده و اقوام و ارتباطاتی که داشتم این اطمینان را بین خانواده‌ها ایجاد کنم که بدون دغدغه جلوی دوربین حرف بزنند. برای من مهم بود که این موضوع زنده شود آن هم در شرایطی که حتی در آبادان یک خیابان هم به اسم شهدای سینما رکس وجود ندارد و این خیلی دردناک است.^{۵۱۸}

خبرنگار نظر امینی را درباره‌ی نکته‌ای جويا می‌شود: «یک نکته هم که در فیلم برای من خیلی جالب بود این است که انگار این غم و داغ برای خانواده‌ها بعد از سی و چند سال هنوز تازه است. آن جایی که آن دو خواهر صحبت می‌کنند و اشک می‌ریزند به نظر می‌رسد از اتفاقی صحبت می‌کنند که هفته یا سال گذشته رخ داده

است.^{۵۱۹} امینی توضیح می‌دهد، ”برای اینکه این‌ها سی سال حرف نزده‌اند یکی از سختی‌های من هنگام ساخت فیلم این بود که هر روز پا به پای آن‌ها می‌نشستم گریه می‌کردم.“

امینی می‌گوید مقامات مسؤول کشته‌شدگان سینما رکس را ”شهادی درجه دو“ تلقی می‌کنند و برای مثال حقوقی را که برای شهادی دیگر قایلند به آنها نمی‌دهند. او نمونه‌ای دیگر را هم ذکر می‌کند که نشانگر بی‌ارزش بودن سوختگان سینما رکس از نگاه خمینی‌گرایان است:

من برای گرفتن پلان آخر فیلم به دنبال ماشین آتش‌نشانی می‌گشتم تا قبور آن‌ها را بشوید. اما به من نمی‌دادند، به هر دری زدم گفتند باید هزینه‌اش را واریز کنید. بعد، حساب کردم دیدم حدود یک میلیون تومان آن زمان برای من آب می‌خورد، خب من نمی‌توانستم این پول را پرداخت کنم. دیدم هفته اول بسیج است، زنگ زدم گفتم آقا ما می‌خواهیم یک ماشین آتش‌نشانی بیاید قبر شهدا را بشوید، گفت بله الان می‌آید، سریع ماشین فرستادند، من هم گفتم حالا که آمده‌اید بیاید این قبرها را هم بشوید.^{۵۲۰}

نویسنده‌ای به نام لیلا صادقی آن فیلم را چنین توصیف می‌کند:

قصه شب (فیلمی از عباس امینی) از شب‌هایی روایت می‌کند که آدم‌هایی می‌سوختند نه در کوره‌های آدم سوزی، بلکه در کوره‌های خودسوزی. آدم‌هایی که در قصه شب سوختند، دیگران نبودند، بلکه خود ما بودیم یا اعضای خانواده ما. ما خود بودیم که روبه روی هم می‌سوختیم، تکه‌های بدن ما بود که جز غاله می‌شد و روی هم می‌افتاد کف سینمایی که قرار بود روایت کند قصه دیگران را. اما این قصه ما بود. گاهی آدم‌ها وقتی قصه ای را می‌شنوند، باور ندارند که قصه خودشان است و برای اینکه نترسند یا گریه نکنند، می‌گویند بابا اینا همه‌اش فیلمه.^{۵۲۱}

لیلا صادقی می‌نویسد که در یک فستیوال ده دقیقه پس از آغاز فیلم آن را به بهانه‌ی آنراکت قطع کردند و

سپس:

بعد از ده دقیقه که دوباره به سالن برای دیدن ادامه فیلم وارد شدیم، دوباره ده دقیقه از فیلم که گذشت، صدایی در سالن فریاد زد که کارگردان فیلم را دارند می‌برند پاسگاه. روی پرده آدم‌ها می‌سوختند و بیرون از پرده آدم‌های دیگری. شاید برای همین است که می‌گویم حادثه سینما رکس یک خودسوزی ناخواسته بود. یک خودسوزی اجباری.^{۵۲۲}

امینی در مصاحبه‌اش می‌گوید که بنا بر پرس‌و‌جو‌هایی که از افراد نجات‌یافته از سینما انجام داده شمار نجات‌یافتگان زیاد بوده است، ولی بسیاری‌شان از ترس نخواستند خود را معرفی کنند.^{۵۲۳} به گفته‌ی او، شماری از آنها در ایران‌اند، شماری هم به علت نگرانی از احتمال دستگیر شدن کشور را ترک کرده‌اند، و او توانسته با

برخی از آنان در کانادا تلفنی حرف بزند. می‌گویند در نظر دارد فیلم دیگری درباره‌ی این گروه بسازد، ولی از مرداد ۱۳۸۷، زمانی که فیلم او در یک فستیوال به نمایش درآمد، تا هنگام نوشته شدن این سطور، شش سال گذشته و نه تنها هیچ نشانی از فیلم دوم او نیست، که همان فیلم نخست هم، به غیر از آن یک فستیوال، در تلویزیون یا جای دیگری نمایش داده نشده.

امینی در مورد برخی مشکلات که با نهادهای دولتی داشته توضیح می‌دهد:

فیلم اول قرار بود برای شبکه چهار تلویزیون ساخته شود اما بعد تغییر کرد و خودم تهیه کننده شدم. در واقع به همان بهانه هم توانستم مجوز بگیرم. فیلم خیلی جهت خاصی ندارد و موضوعی را باز نمی‌کند، خیلی‌ها که فیلم را دیده‌اند گفتند ما دوست داشتیم در فیلم بفهمیم که چه کسی سینما را سوزاند، من گفتم خب آن موضوع یک فیلم دیگر است، فیلم من روایت بازمانده‌ها از ماجراست، فیلم یادبود جان‌باختگان است. یک فیلم کارآگاهی و کار با اسناد نیست. اگر دقت کرده باشید در فیلم خیلی کوتاه و گذرا به دادگاه سینما رکس پرداختیم. در نسخه اصلی البته کمی بیشتر بود ولی به درخواست مرکز گسترش که خریدار فیلم من بود حذف شد، برای اینکه مواردی که در دادگاه مطرح شده است با منطق آن سال‌ها درست بوده اما طرح آن الان بحث ایجاد می‌کند، برای همین خواستند حذف شود. . . . آن زمان اوضاع کشور هم خوب نبوده است و می‌خواستند قضیه را جمع کنند. خیلی‌ها که اعدام شدند چندان گناهکار نبودند مثلاً علی نادری، مدیر سینما را به اتهام بسته بودن در پشتی اعدام کردند. آن در همیشه بسته بوده چون انبار بوده و این شخص اصلاً آن زمان در محل حضور نداشته است، یا درجه‌دار شهربانی اتهامش این بوده که به در سینما زنجیر زده است تا مردم بسوزند. در حالی که قضیه اصلاً این نبود.^{۵۲۴}

در صحنه‌های بسیار کوتاهی از فیلم، خانواده‌ی سازش و پدر و مادر رادمهرها هم، که بسیار پیر بودند، دیده می‌شوند. رادمهرها گفتند پس از فاجعه دیگر هرگز به سینما نرفته‌اند. مدتی پس از تهیه‌ی این فیلم، دل‌سوختگان، جعفر سازش و رادمهرها، درگذشتند بدون آنکه دادشان ستانده شود.

اگر قرار بود این شعار انقلاب که هزاران بار از دهان رهبران اسلامی تکرار شد که مستضعفین وارثان زمین خواهند شد جدی شمرده شود، جعفر سازش یکی از مصادیق بارز چنین کسانی بود. او نه تنها به دلیل ضایعه‌ی سنگین و جبران‌ناپذیری که بر او وارد آمده بود، بلکه به راستی به سبب توانایی‌ها و واقع‌بینی‌اش شایسته‌تر بود از رهبران و مسئولان جمهوری اسلامی. رهبری جنبش بازماندگان از همان زمان رژیم پیشین و کوشش برای یافتن راه‌های تماس با مسئولان بی‌تفاوت و فعال‌کردن پرونده، پیگیری پرونده در زمان جمهوری اسلامی و رهبری موفق بست‌نشینی، افشاگری‌های بی‌امان، و مجبور کردن حکومت خمینی به تسلیم همه نشانه‌هایی است از توان مدیریت و درک درست او از اوضاع. او نه مانند خمینی و خامنه‌ای گرفتار عقده‌ها و انتقام‌جویی‌ها بود و نه مانند نخست‌وزیران و رؤسای جمهورشان مهره‌ای بود بی‌اراده و دنباله‌رو، یا در بهترین حال، مرعوب و یاغی. او با متانت و برنامه‌ریزی کار می‌کرد. حاصل کار او عریان شدن فریبی است بزرگ که خمینی‌گرایان برای پیروزی انقلاب به آن دست زده‌اند. اگرچه نیروهای سیاسی و مردم در آن روزگار آمادگی

نداشتند و اقییات را بپذیرند، اسناد مربوط به تحصن بازماندگان و فاش‌گویی‌هایشان، فشارهای حزب‌الله بر آنان و افشاگری‌های دادگاه برای زمان‌های آینده باقی مانده است.

روزنامه‌نگاری به نام ایمان پاک‌نهاد هم کوشید گزارشی از دیدگاه‌های برخی از مردم آبادان و بازماندگان قربانیان آتش‌سوزی سینما رکس درباره‌ی آن رویداد بنویسد.^{۲۵} به نظر می‌آید او یا به علت ظاهر یا شیوه‌ی حرف‌زدن‌اش توانسته اعتماد مخاطبان‌اش را برای گفت‌وگو درباره‌ی موضوع به دست بیاورد (ولی بعضی مصاحبه‌شوندگان به او گفتند گمان نمی‌کنند بتواند حرف‌های‌شان را چاپ کند و برخی دیگر هم خود از او خواستند حرف‌های‌شان را چاپ نکند).

از سخنانی که شاهدان آتش‌سوزی به او گفتند، از جمله می‌توان درک درست‌تری از شب حادثه پیدا کرد. این گزارشی است از دیدار با یک از آن شاهدان:

روبه‌روی دیواری که داشته می‌سوخته مغازه‌ای بوده به اسم بنفشه. رفته پیش آقا محمود بوشهری که صاحب مغازه بود. آقا محمود آن موقع در آبادان آدم معروفی بود. . . . ”داشتیم شعله‌های آتش را می‌دیدیم که بالا می‌رفتند. عجیب بود خیلی عجیب بود.“ نشسته بودند و با حیرت آتش را نگاه می‌کرده‌اند. از آقا محمود پرسیده چرا شعله‌ها این‌قدر شفاف‌اند؟ جواب داده که چربی آدم است. ”آدم وقتی بسوزد شعله‌اش شفاف می‌شود.“ آن شب سر و صداهای عجیبی هم می‌آمده، صداهایی مثل ترکیدن. ”آقا محمود بوشهری در این مورد هم گفت که صدای پوکیدن جمجمه است.“^{۲۶}

حسین تکبعلی‌زاده در شرح دقایق نخستینی که از سینما بیرون آمده بود گفت جوانی پیرهن‌اش را از تن درآورده بود و دور سینما می‌دوید و می‌خواست داخل برود و به کسان‌اش در سینما یاری برساند.^{۲۷} تصور دیدن صدها و هزاران انسانی که در دقایق و ساعات بعد پیرامون سینما گرد آمده بودند و با دیدن آتشی که از روغن اعضای خانواده‌های‌شان زبانه می‌زد و شنیدن صدای جمجمه‌هایی که می‌ترکید در حالتی هیستریک فرو رفته بودند و هر آن می‌خواستند به عزیزان‌شان ببیوندند از ذهن خارج است.

یکی دیگر به پاک‌نهاد می‌گوید، ”مردم هجوم می‌آوردند سمت سرهنگی که آنجا بود. با چوب و چماق افتاده بودند به جان او. سرهنگ از مردم خواهش می‌کرد متفرق شوند تا پلیس کارش را بکند. حضرت عباسی اینها را به چشم خود دیدم.“

یکی دیگر از مصاحبه‌شوندگان آبادانی به پاک‌نهاد می‌گوید که آماده است حرف بزند ”به شرط آنکه زمجلس سخن به در نرود.“ پاک‌نهاد از او اجازه می‌گیرد که خلاصه‌ی گفته‌اش را بنویسد: ”از تکبعلی‌زاده می‌گوید و از اینکه او حرف‌های واقعی و اصلی را نگفت.“

در مورد آتش‌سوزی دوم ساختمان رکس، که به ویرانی آن انجامید، به پاک‌نهاد گفته می‌شود، ”خیلی از قدیمی‌ها مسخره می‌کردن. می‌گفتن از همون جایی که سینما آتش گرفته بود، پاساژ هم آتش گرفت.“ سخن این مصاحبه‌شونده درباره‌ی ”قدیمی‌ها“ و ”مسخره“ اشاره‌ای است به این واقعیت که نسل جوان بود که انقلاب کرد

و بیشتر میان سالان و پیران آن روزگار هم به سبب شناختی که از آوندها داشتند و هم به علت رضایتشان از پیشرفت کشور در زمان شاه، با انقلاب اسلامی میانه‌ی چندانی نداشتند.

عباس امینی و ایمان پاکنهاد هر دو تأکید می‌کنند که گورستان سوختگان رکس تسطیح شده و حتی دست کم تابلویی که نام قربانیان یا نشانی از آتش‌سوزی بر آن باشد در آن مکان نصب نشده. این دو خبر می‌دهند که مقامات حکومتی یک تندیس کوچک در کوچه‌ای در پشت سینما گذاشته‌اند که به گفته‌ی آنها زشت است. ماندانا صادقی، نویسنده‌ی آبادانی ساکن ایران و شاهد آتش‌سوزی سینما رکس می‌نویسد:

هیچ‌کس هیچ‌چیز نفهمید. هیچ‌کس هیچ پاسخ درستی نداد. . . این روزها هم خیلی حرف‌ها می‌شود گفت درباره رکس، درباره این تندیس بی‌قواره سینمای سوخته که دوستش ندارم. اصلاً و ای کاش ”ای‌کاش“ نبود توی این کوچه. درباره سنگ‌های سیاهی که اسم سوختگان رویش حک بود هم خیلی حرف هست، سنگ‌هایی که نیستند در گورستان آبادان تا برایشان فاتحه‌ای بخوانیم. خیلی می‌شود گفت درباره اینکه آن سینمای سوخته چه باری بود بر دوش این شهر هنوز ویران، که صاف صاف شد، بی‌هیچ نشانی از گذشته، وقتی هنوز جنگ [آثار و تبلیغات مربوط به جنگ ایران و عراق] توی همه آبادان هست، توی همه خیابان‌ها، دیوارها، کوچه‌ها، آدم‌ها.^{۵۲۸}

ایمان پاکنهاد از قول همان مرد آبادانی که چندان مایل نبود سخنان‌اش چاپ شود می‌نویسد کنار تندیس، پشت یک درخت بزرگ، تابلویی نصب شده و متنی روی آن است. آن مرد با لبخندی می‌افزاید، ”یه شاخه بزرگ جلوی بخشی از این تابلو رو گرفته، دقیقاً جلوی سین سینما رو. برید خودتون ببینید. ”شهادی ما رکس“ خونده می‌شه.“^{۵۲۹}

نام‌های گروهی از سوختگان در سینما رکس^{۵۳۰}

الف

زهرآبادی هندیجانی
مدینه آبادی هندیجانی
غلامحسین اباف‌ت
محمد ابراهیمی
محمد ابراهیمکی رایگان
محمد آتش افراز
محمد احمدپور
سکینه احمدزاده محمداصل
پرویز آذرین
منیر آذرین
حسن آرمین
رقیه آرمین
شهین آرمین
حمید ازقانی
محمد اسدی زاده جمالی
عبدالحسین اسدی عیدی وندی
محمد رضا اسکویی
جمشید افسری
حمید افسری
فرهاد افسری
لیلا افسری
مهین افسری
ابراهیم آقاجانیان

محمّد آقایی
پرویز اکبری
غلام امانت
سردار امیری
علی امیری
محمّد امیری
غلامحسین آوی
عبدالرضا ایازی
حسن یزدی
محمّدحسین ایزدی

ب

یدالله باستانی
اسلام بالنج پور نژاد
عبّاس بالنج پور نژاد
علی بخرد
غلامرضا بخشیان
عبدالحمید بدیری فرحانی
مصطفی بذرافکن
غلامرضا برازجانی
فرج الله برزه کار
قاسم بشیری
ابراهیم بنام
محمّد بناوی
عبدالزهره بنی سعدون
حاتم بنی سعید
علیرضا بُوند
شهلا بُوند
زهره بُوند
محمّدرضا بهنام

عبدالحمید بھوندی

عبداللہ بیگدلی

محسن بیگدلی

علی بیگی

پ

یداللہ پاک نژاد

نعمت اللہ پارک زادہ رھایی

یداللہ پارک زادہ رھایی

عوضعلی پایدار

حسین پایندہ

حسین پروردہ

حبیب پناہندہ

حسن پناہندہ

فاطمہ پناہندہ

سحر پور حاجیان

شہین پور حاجیان

ت

ابراہیم تابش

بسعاد تابش

مریم تابش

ایران تاجیکی

پرویز ترک عاشق زادہ

محمد اسماعیل تقوی

سید اسماعیل تقوی دھاقانی

ج

علی پناه جاری
سیروس جدیدی
قدرت الله جعفری
عبّاسعلی جعفری خاجری
عبدالله جلالی
الیاس جلالی کازرونی
خسرو جوادی

چ

خسرو چهارازی

ح

حسن حزب‌اوی
محمّد رضا حیات پور (بهبهانیان)
مجید حیاتی
محمّد حیاتی

خ

هادی خبّاری
مسعود خبّاری
سلطان خلف
سکینه خواجه
فضل الله خواجه
ناصر خواجه
رحیم خویی

عبدالله دارمی
 سیمین درویش زاده
 یعقوب دریس
 کریم دریس عسکری
 عبدالله (عبدعلی) دریس ابوالحسنی نژاد
 علیرضا دهقانپان

عبدالأمر رابعی
 بیژن رادمهر
 علیرضا رادمهر
 کورش رادمهر
 محسن رادمهر
 توران رادمهر
 زهره رادمهر
 معصومه رادمهر
 ناهید رادمهر
 زهره راهنما اصفهانی
 محمد رایگان
 ابراهیم رضایی
 علی رضایی
 یدالله رضایی فر
 منوچهر رعیتیان
 عبدالرضا رگبار اشکش
 سید رضا روحانی سراجی
 علی روشن ضمیر
 حسن روشنایی

ز

نوروز زایری
پرویز زراره
حمید زرگانی زاده
حمدالله زمانی
اسماعیل زمان جهرمی
غلامعبّاس زمان جهرمی
پروین زمفری
پرویز زندی
محمّد زینل زاده

س

ناصر سازش
ناهید سازش
نیّره سازش
نادره سازش
نیلوفر (هلن) سازش
یدالله ساسانی
علی اکبر ساطوری
فاضل سامری
ایرج سپهر ویزون
فریدون سراج
اکرم سعیدی
صدّیقه سعیدی
عبدالعبّاس سعیدی رانکوهی
ابراهیم سلیمان غابشی
مریم سلیمان غابشی
نساء سلیمان غابشی
پژمان سلیمانی

محمّد سلیمی
بی بی جان سیوندی (قنبرزاده)

ش

گلشاد شادگانی
محمّد رضا شاهپوری آرائی
محمّد رضا شاهوردی
منوچهر شاهوری
احمد شریفات
علی شریفاتی
شکر الله شعبانی
یدالله شکر اللهی یانچشمه
مائشاء الله شمس
رحیم شمساوی
عبدالکریم شولی زاده
الهه شهادت
مریم شهادت
یاسمین شهادت
عبدالحمید شتّار بهادری
علیرضا شیبانی
عبدالحسین شیرازی تُرک قشقایی
فرزاد شیرازی تُرک قشقایی
فرشید شیرازی تُرک قشقایی
قربانعلی شیرازی تُرک قشقایی
ماوس شیرازی تُرک قشقایی
مهشاد شیرازی تُرک قشقایی
فریبا شیرازی تُرک قشقایی

ص

علی اکبر صادقی عطاءآبادی
رمضانعلی صباعی مایوان
شهرام صبوری زاده
منیژه صفرپور قمشی آغلی
فاطمه صفر علی
ناصر صفر علی

ط

رامین طاهری
غلامرضا طاهری
فرزاد طاهری
فرشاد طاهری
فرزانه طاهری

ع

ابراهیم عابدینی
صفر عالی زاده
فروزان عبادی
حاج جعفر عباد
غلامرضا عباد
کاوه عباسی
لطف الله عباسی قنواتی
حسن عباسی نیا
شهین عرب زاده
کاظم عساکره
کریم عساکره
ناصر عساکره

محمّدکریم عسگری
غلامرضا عطّار
علی عظیم بروجردی
محمود عمودی
احمد عموری
حسن عیدانی

غ

فالح غابشی
بِسْعَاد غابشی
رحیم غبیشاوی
هوشنگ غریبی برزویی

ف

مرتضی فارکوب
هاشم فارکوب
مهراب فتّاح زاده
محمود فتّاحی فر
حاج بی بی فتّاری (لشگری)
حمید فرهان
شهرزاد فعلی حسن زاده
مینا فعلی حسن زاده

ق

علی پناه قبادی
جمشید قاسمی
حمید قاسمی
ابراهیم قاسمی نافچی

نصّاره قامش
رشید قرّی پور
ز هرا قشقای نیا
شهلا قشقای نیا
فاطمه قشقای نیا
اسکندر قنبرزاده
خسرو قنبرزاده
منصور قنبرزاده
گلبانو قنبرزاده
میترا قنبرزاده
عبدالکریم قنواتی بچاچری
ایاد قیمی

ک

علیرضا کامیاب
شهلا کامیاب
محمّدحسین کریمی
علی ضامن کریمیان
حسین کشتکار غبیشاوی
علی کشکولی بهرام زاده
خدیجه کمالی نژاد
محمّدحسن کیاوی فراهانی

گ

احمد گچی بوشهریان
ناصر گُشاہ
علی گودرزی

ل

محمّد رضا لاریان سپاهی

آذر لشگری

داریوش لشگری

شمسی لشگری

کز معلی لشگری

م

غلامحسین مالمیر

عبدالخدر محامیدی پور

صدیقه محرزى نژاد

غلامعلی محسنای

فرح محسنای

اسماعیل محمّدامینی

قاسم محمّدپور

سیدالله محمّدپور حسینی

زهره محمّدى

شهلا محمّدى

غلامحسین محمّدى

فلاح محمّدى

هوشنگ محمّدى

عصمت محمّدى بندرریگی

جاسم محمّدى پور

محمّدحسین مجدآبادی فراهانی

غلامعلی محبّی سنایی

صدیقه محرزى نژاد

رحیم الله مختاری

غلام مختاری

فرهاد مرشدی

محمّد مسلمی
عبدالکریم مشهدی زاده
سعید مُطیّر زاده
ولی معظّمی گودرزی بروجردی
جمشید مکارمی
عبّاس مکارمی
منوچهر مکارمی
علی اکبر مکارمی
پروین منصوری احمدزاده
جَبّار مولایی
محنعلی موری نژاد
سیّده فاطمه موسوی
شاکر مونیخ زاده
فاضل مونیخ زاده
محمّد رضا مهتابی
احمد میرزایی
محمود میرزایی
محمّد میرزایی
اسماعیل میرشکاری

ن

آمنه نادری
یدالله نادری زاینانی
حسن نادری فرد
مریم نصیریان
مهناز نصیریان
حجّت الله نورمحمدی
فاطمه نوروزی
محمّد رضا نوروزی نژاد
سینا نوری زاده

فیصل نوری زاده

حسنعلی نوری نژاد

غلامرضا نوشاد

نیک اندیش

و

محمدرضا واسکوت

محمدرضا ولی یاری

ه

احمد رضا هادی گرگوندی

سیدحافظ هاشمی

فرح هرمزی نژاد

غلامحسین هنديجانی

ی

محمد یلالی (جلالی)

عبد یلالی (جلالی)

عبدالرضا یازی

احمد یزدآور

علی یعقوبی

و چند تبعهء خارجی به نامهای:

تاتانیا (فیلیپین)

سانجان سانجان (کُره)

یکتان ها (کُره)

پانویس ها

- ^۱ اردشیر بیات، مصاحبه‌کننده مهدی فلاحتی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس"، صفحه آخر، صدای آمریکا ۲۵ مرداد ۱۳۹۲ (۱۶ اوت ۲۰۱۳) http://ir.voanews.com/media/video/last_page/1732103.html?z=0&zp=1.
- ^۲ "ادعاهای تازه متهم اصلی سینما رکس آبادان"، روزنامه‌کیهان ۶ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی (تهران) ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- ^۳ "چگونه صدها تماشاچی سینما رکس را آتش زدیم"، روزنامه‌کیهان ۴ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- ^۴ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان"، روزنامه‌کیهان، حروف مورب ۵ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- ^۵ "اعترافات تک‌اندهنده متهم ردیف یک فاجعه سینما رکس آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۵.
- ^۶ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان".
- ^۷ همان.
- ^۸ همان.
- ^۹ همان.
- ^{۱۰} همان.
- ^{۱۱} همان.
- ^{۱۲} همان.
- ^{۱۳} همان.
- ^{۱۴} همان.
- ^{۱۵} بیات، مصاحبه‌کننده فلاحتی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس".
- ^{۱۶} "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان".
- ^{۱۷} همان.
- ^{۱۸} "ادعاهای تازه متهم اصلی سینما رکس آبادان".
- ^{۱۹} همان.
- ^{۲۰} "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست (برلین) ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <http://alefbc.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex21.htm>.
- ^{۲۱} همان.
- ^{۲۲} "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵.
- ^{۲۳} "دادگاه ویژه فاجعه سینما رکس آبادان تشکیل شد"، روزنامه/اطلاعات ۴ شهریور ۱۳۵۹: ۴.
- ^{۲۴} "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان".
- ^{۲۵} "گزارش از آخرین جلسه دادگاه ویژه سینما رکس"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- ^{۲۶} "عاملان فراری فاجعه سینما رکس در خارج از کشور تعقیب می‌شوند"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست <http://alefbc.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex39.htm>.
- ^{۲۷} "ساواک با طرح عملیات تسهیلات در فاجعه سینما دست داشت"، روزنامه‌کیهان ۹ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- ^{۲۸} "عامل قلابی فاجعه سینما رکس ماجرای دستگیری خود را وسیله ساواک شرح داد"، روزنامه/اطلاعات ۹ شهریور ۱۳۵۹: ۱۰.
- ^{۲۹} "دادگاه ویژه سینما رکس آبادان وارد شور شد"، روزنامه/اطلاعات ۱۳ شهریور ۱۳۵۹: ۴.
- ^{۳۰} "اعترافات تک‌اندهنده متهم ردیف یک فاجعه سینما رکس آبادان".
- ^{۳۱} "جزئیات حادثه مرگبار و دردناک سینما رکس در آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۲۹ مرداد ۱۳۵۷: ۴.
- ^{۳۲} همان.

^{۳۳} همان.

^{۳۴} "چگونه اجساد صدها قربانی سینما رکس شبانه دفن شد"، روزنامه کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست (برلین) ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alef.be.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex33.htm>> .

^{۳۵} "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس"، وبژمنامه سینما رکس آبادان، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹:۹

<<http://www.peykarandeeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>> .

^{۳۶} جلیل صفری، "مشاهدات یک خبرنگار از حادثه سینما رکس آبادان"، باشگاه اندیشه (تهران) ۲۹ بهمن ۱۳۹۲

<<http://www.bashgah.net/fa/content/show/90466>> .

^{۳۷} "پلیس آبادان به حال آماده باش درآمد"، روزنامه/اطلاعات ۲۹ مرداد ۱۳۵۷: ۵.

^{۳۸} "نجات معجزه‌آسای یک مرد و یک کودک از جهنم سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۳۱ مرداد ۱۳۵۷: ۴.

^{۳۹} "پلیس آبادان به حال آماده‌باش درآمد."

^{۴۰} "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش اول، "انقلاب اسلامی در هجرت (پاریس) ۲۸ تیر ۱۳۹۲

<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikh/2890-2013-07-19-15-46-56.html?Itemid=0>> .

^{۴۱} همان.

^{۴۲} بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."

^{۴۳} "پلیس آبادان به حال آماده‌باش درآمد."

^{۴۴} "اغتصابات وسیع در آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۵ شهریور ۱۳۵۷: ۳۱.

^{۴۵} "نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری مردم را به آرامش دعوت کردند"، روزنامه/اطلاعات ۵ شهریور ۱۳۵۷: ۳۱-۳۲.

^{۴۶} "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس."

^{۴۷} "نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری مردم را به آرامش دعوت کردند."

^{۴۸} همان.

^{۴۹} همان.

^{۵۰} "اغتصابات وسیع در آبادان."

^{۵۱} "مجلس ختم ۳۰۰۰۰ نفری بر مزار کشته شدگان"، روزنامه/اطلاعات ۱ شهریور ۱۳۵۷: ۳۲.

^{۵۲} "رئیس شهربانی آبادان به تهران فراخوانده شد"، روزنامه/اطلاعات ۱ شهریور ۱۳۵۷.

^{۵۳} شادی اکبری، "وقایع نگاری آتش‌سوزی سینما رکس آبادان"، تاریخ ایرانی (تهران) ۲۹ مرداد ۱۳۹۱

<<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/542/86.html>> .

^{۵۴} Wm. Robert Johnston, Johnstone's Archive, "Worst Terrorist Strikes Worldwide" 18 May 2013

<http://www.johnstonsarchive.net/terrorism/wrjp255i.html> .

^{۵۵} روح‌الله خمینی، "پیام امام خمینی به ملت ایران پس از شهادت آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی"، ۱۹ دی ۱۳۵۶ صحیفه نور (تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۶۱)، جلد اول، ۲۴۹.

^{۵۶} خمینی، صحیفه نور، جلد ۱، ۶۶-۲۶۵.

^{۵۷} خمینی، صحیفه نور، جلد ۱، ۲۶۵.

^{۵۸} لطف‌الله میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین (تهران: صمدیه، ۱۳۷۹)، ۳۴۲.

^{۵۹} علی اشرف فتحی، "خشم ملوکانه، تظاهرات شاهانه، سقوط منفعلانه"، تورجان (تهران) ۱۹ دی ۱۳۹۰

<<http://www.tourjan.com/?p=5413>> .

^{۶۰} "در اعتراض به مقاله توهین‌آمیز به امام خمینی از سردبیری استعفا کردم"، دوران: پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، مؤسسه اطلاعات و پژوهشهای سیاسی (تهران) ۱۰ دی ۱۳۵۸ <http://www.dowran.ir/show.php?id=55580011> .

^{۶۱} محمد احمدی، "متن مقاله احمد رشیدی مطلق"، داستان‌هایی از تاریخ (تهران) ۱۳۸۶ شهریور ۱۱

<http://storyofhistory.blogfa.com/post-20.aspx>.

^{۶۲} مطالب در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات روز ۲۰ دی ۱۳۵۶ بازگویی از: "بازخوانی قیام مردم در ۱۹ دی ۱۳۵۶: روزی که تاریخ‌ساز شد"، کلمه (تهران) ۲۰ دی ۱۳۹۰ <http://www.kalame.com/1390/10/20/klm-86056/?theme=fast> .

^{۶۳} علی ذهابی، "انقلاب به روایت حجابیان: در گفت‌وگو با شرق مطرح شد"، روزنامه شرق ۲۱ بهمن ۱۳۹۲

<http://sharghdaily.ir/?News_Id=32270> .

^{۶۴} خمینی، "بیانات امام خمینی پس از فاجعه کشتار نوزدهم دی" ۱۹ دی ۱۳۵۶، صحیفه نور، جلد ۲، ۱

<http://www.ghadeer.org/imam_rah/SAH_ENGH/f_sah_n.html> .

^{۶۵} محمد علی محرمی، "حماسه دلاور مردان تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶"، پرسمان (تهران) ۱۲ شهریور ۱۳۹۲

<<http://porseman.org/showarticle.aspx?id=892>> .

^{۶۶} خمینی، "پیام امام خمینی به مردم داغدار آذربایجان"، ۲ بهمن ۱۳۵۶ صحیفه نور، جلد ۲، ۳۶.

^{۶۷} "گری سیک در 'همه چیز فرومی‌ریزد': انقلاب ایران تحقیر ابدی برای آمریکایی‌ها بود"، خبرگزاری فارس ۱۲ بهمن ۱۳۹۰

<<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901112000637>> .

- ^{۶۸} مسعود بهنود، "خاطرات حمزه فراهتی: از مرگ صمد بهرنگی و سعید سلطانیور"، BBC PERSIAN.com ۲۹ آبان ۱۳۵۸ (۲۰ نوامبر ۲۰۰۶) http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2006/11/061120_mv-mb-samad->hamze.shtml.
- ^{۶۹} خمینی، "پاسخ امام خمینی به تسلیت دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور در شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی" ۲۴ آذر ۱۳۵۶، *صحیفه نور*، جلد ۱، ۲۵۲.
- <http://www.ghadeer.org/imam_rah/SAH_ENGH/f_sah_n.html>.
- ^{۷۰} "مخالفت امام با بکارگیری لفظ «شهید» برای مصطفی خمینی"، تاریخ ایرانی (تهران) ۲۵ خرداد ۱۳۹۲.
- <<http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/3275/>>.
- ^{۷۱} "سید حسن خمینی در مورد مسایل گوناگون سخن می گوید"، *روزنامه سلام* ۲۱ آذر ۱۳۷۸: ۱۰.
- ^{۷۲} محمد عیدانی، "گوزن هایی که در آتش رکس سوختند"، تاریخ ایرانی ۲۲ مرداد ۱۳۹۱.
- <<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/537/.html>>.
- ^{۷۳} "در برابر ۲۸ سینمای تعطیل شده پس از انقلاب در خوزستان تنها یک سینما گشایش یافت"، *صدای آمریکا* ۳ آذر ۱۳۸۹.
- <<http://ir.voanews.com/content/khozestan-cinema-24-11-2010-110475819/150282.html>>.
- ^{۷۴} نعمت الله سلیمانی، "خاطراتی از مرحوم حجت الاسلام جمی"، *راسخون* (تهران) ۲۲ تیر ۱۳۹۰.
- <<http://www.rasekhoon.net/article/show-90544.aspx>>.
- ^{۷۵} "انتقال رئیس آموزش و پرورش"، *روزنامه اطلاعات*، ۱۸ مهر ۱۳۵۷: ۱۸.
- ^{۷۶} "ناآرامی در بندر عباس"، *روزنامه اطلاعات*، ۶ شهریور ۱۳۵۷: ۴.
- ^{۷۷} حسین موسوی تبریزی، مصاحبه کننده سرگه بارسقیان، "گفت و گوی تاریخ ایرانی با موسوی تبریزی: آتش سوزی سینما رکس کار ساواک بود"، تاریخ ایرانی ۵ شهریور ۱۳۹۱.
- <<http://tarikhirani.ir/Modules/files/Phtml/files.PrintVersion.Html.php?Lang=fa&TypeId=52&filesId=544>>.
- ^{۷۸} "تولید و صدور نفت به کلی متوقف شد"، *روزنامه اطلاعات* ۹ آبان ۱۳۵۷: ۲.
- ^{۷۹} همان.
- ^{۸۰} "دستهای جنایتکار ساواک در پس توطئه خونین آبدان"، *نشریه نوید* (تهران)، وابسته به حزب توده ایران، سال سوم ۳۰ مرداد ۱۳۵۷.
- <http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hezbe_toode-navid-39.pdf>.
- ^{۸۱} "چهار مظنون فاجعه سینما رکس بازداشت شدند"، تاریخ ایرانی ۱۹ تیر ۱۳۹۲.
- <<http://tarikhirani.ir/fa/events/3/EventsList?Page=&Lang=fa&EventsId=269&Action=EventsDetail>>.
- ^{۸۲} نگاه کنید به این دو صفحه‌ی مربوط به سایت‌های مذهبی:
- "شهید دکتر مفتاح"، *فتح‌المبین* (تهران) ۲۷ آذر ۱۳۹۲.
- <<http://nasimekavir.blogfa.com/tag/%D8%B4%D9%87%DB%8C%D8%AF-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1-%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D9%85%D9%81%D8%AA%D8%AD>>.
- غلامرضا گلی زواره، "سیری در سیره تبلیغی و مبارزاتی شهید مفتاح"، *ذی طوع* (تهران) ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۰.
- <http://www.zitova.ir/news/hawzahqom_10052/86687/%20>.
- ^{۸۳} "وقایع رمضان سال ۱۳۵۷"، پایگاه اطلاع رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲.
- <http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/B-175512/language/fa-IR/Default.aspx%20>.
- ^{۸۴} "متن اعلامیه روحانیان تهران درباره فاجعه سینما رکس آبدان در ۲۸ مرداد ۵۷"، پایگاه اطلاع رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲.
- <<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/B-267150/language/fa-IR/Default.aspx>>.
- ^{۸۵} "جمعیت حقوقدانان اعلام کرد: نظر دولت را درباره فاجعه آبدان قبول نداریم"، *روزنامه اطلاعات*، ۶ شهریور ۱۳۵۷: ۲۱.
- ^{۸۶} جاسمین کنوهرت، ترجمه: عباس زندباف، "نمایش وحشت از آرو را تا آبدان/ انگیزه قتلان تماشاچیان سینما رکس چه بود؟"، تاریخ ایرانی ۸ شهریور ۱۳۹۱ <<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/545/html>>.
- ^{۸۷} "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبدان چه کسانی هستند؟ - بخش اول"، *انقلاب اسلامی در هجرت* ۲۸ تیر ۱۳۹۲.
- <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/2890-2013-07-19-15-46-56.html?Itemid=0>>.
- ^{۸۸} همان، بخش سوم ۴ مرداد ۱۳۹۲.
- <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3019-2013-07-26-09-50-43.html>>.
- ^{۸۹} فرخ نگهدار، "درباره کتاب چریکهای فدایی خلق" ۲۰ شهریور ۱۳۸۷ (۱۰ اوت ۲۰۰۸).
- <<http://www.negahdar.info/index.php/article/31/>>.
- ^{۹۰} خمینی، *صحیفه نور*، جلد ۲، ۹۲.
- ^{۹۱} "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبدان چه کسانی هستند؟ - بخش دوم"، *انقلاب اسلامی در هجرت* ۳۱ تیر ۱۳۹۲.

<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/2967-2013-07-22-18-44-51.html>>.

^{۹۲} "دستهای جنایتکار ساواک در پس توطئه خونین آبادان"، نوبد.

^{۹۳} همان.

^{۹۴} "نقد فیلم گوزن‌ها"، فیلم و سینما (تهران) ۲۰ مهر ۱۳۹۲ <<http://30nama30nama.persianblog.ir/page/82>>.

^{۹۵} همان.

^{۹۶} محمد عیدانی، "گوزن‌هایی که در آتش رکس سوختند"، تاریخ ایرانی ۲۲ مرداد ۱۳۹۱.

<<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/537/html>>.

^{۹۷} "اعلام جرم مردم ایران علیه رژیم جنایتکار شاه"، نشریه نوبد، سال سوم ۴ شهریور ۱۳۵۷.

<http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hezbe_toode-navid-40.pdf>.

^{۹۸} سید محمد سیف زاده، "فاجعه فراموش شده"، روزنامه شرق ۳۱ مرداد ۱۳۸۲: ۷.

^{۹۹} همان.

^{۱۰۰} همان.

^{۱۰۱} بیست و چهار ساعت گذشته ۷۸ مورد آتش‌سوزی در تهران روی داد، "روزنامه/اطلاعات ۱۸ دی ۱۳۵۷: ۴.

^{۱۰۲} به این دو بیانیه نگاه کنید:

"جبهه ملی توسل به خشونت را منع کرد"، روزنامه/اطلاعات ۱۲ شهریور ۱۳۵۷: ۴.

"جبهه ملی روز دوشنبه را تعطیل عمومی اعلام کرد"، روزنامه/اطلاعات ۲۳ مهر ۱۳۵۷: ۱.

^{۱۰۳} "متن کامل مصاحبه شاهنشاه آریامهر با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی ایران"، روزنامه/اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷: ۹.

^{۱۰۴} "دومین عامل فاجعه آبادان دستگیر شد"، روزنامه/اطلاعات، شماره ۱۵۶۹۰، ۲۳ شهریور ۱۳۵۷: ۴.

^{۱۰۵} "عامل قلابی فاجعه سینما رکس ماجرای دستگیری خود را وسیله ساواک شرح داد."

^{۱۰۶} محمد رشیدیان، "فاجعه سینما رکس زیر سر تشکیلات ساواک بود"، جماران (تهران) ۱ شهریور ۱۳۹۰.

<http://jamaran.ir/fa/NewsContent-id_18579.aspx>.

^{۱۰۷} علی سجادی، آتش سوزی سینما رکس آبادان: برنامه ویژه رادیو فردا، "بخش سوم: واکنش‌های دولت"، رادیو فردا (پراگ).

^{۱۰۸} ۳۰ مرداد ۱۳۸۴ <<http://www.radiofarda.com/content/backgrounderembedded/307610.html>>.

^{۱۰۹} همان.

^{۱۰۹} پرویز ثابتی، مصاحبه‌کننده عرفان قانعی فرد، در دامگه حادثه: بررسی علل و عوامل فروپاشی حکومت شاهنشاهی (لس آنجلس: شرکت کتاب، ۱۳۹۰)، ۴۳۴.

^{۱۱۰} هوشنگ نهاوندی، آخرین روزها پایان سلطنت و درگذشت شاه، مترجم بهروز صور اسرافیل و مریم سیحون (آمریکا: شرکت کتاب، پاییز ۸۳)، ۳۶-۱۳۴.

^{۱۱۱} "سنا به دولت بختیار رأی اعتماد داد"، روزنامه/اطلاعات ۲۴ دی ۱۳۵۷: ۲.

^{۱۱۲} همان.

^{۱۱۳} "نماینده داغدیدگان آبادان تقاضای شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه را کرد"، روزنامه/اطلاعات ۸ دی ۱۳۵۷: ۲۵.

^{۱۱۴} روح الله حسینیان، "فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان توسط عمال رژیم پهلوی"، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۲۷ مرداد ۱۳۸۶ <<http://www.irdc.ir/fa/content/5951/default.aspx>>.

^{۱۱۵} "ماجرای سینما رکس آبادان"، خبرگزاری فارس ۱۱ دی ۱۳۹۱.

<<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911104001159#sthash.3HhyPiP2.dpuf>>.

^{۱۱۶} ابوالحسن بنی صدر، خاطرات ابوالحسن بنی صدر، به کوشش حمید احمدی (برلین: انجمن مطالعات و تحقیقات شفاهی ایران، شهریور ۱۳۸۰)، ۶۷.

^{۱۱۷} خمینی، صحیفه نور، ۲۲ جلد.

^{۱۱۸} "نامه قضات ایرانی به پاریس"، روزنامه/اطلاعات ۲ آبان ۱۳۵۷: ۳.

^{۱۱۹} "ماجرای اعتصاب کارکنان مطبوعات"، روزنامه/اطلاعات ۲۳ مهر ۱۳۵۷: ۴.

^{۱۲۰} مصطفی رحیمی، "چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟" روزنامه/آیندگان ۲۵ دی ۱۳۵۷، نقل دوباره از: بنیاد برومند: حقوق بشر و دموکراسی برای ایران ۱۸ فروردین ۱۳۹۳ <<http://www.iranrights.org/fa/library/document/274>>.

^{۱۲۱} اسدالله مبشری، خاطرات اسدالله مبشری، به همت اسدالله لاجوردی (کمبریج: دانشگاه هاروارد، ژوئن ۱۹۸۴)، نوار ۱، ۱۲.

<<http://mamnoe.files.wordpress.com/2009/02/khaterate-asadolahe-mobasheri.pdf>>.

^{۱۲۲} همان.

^{۱۲۳} "اعلام اصول جمهوری اسلامی توسط امام خمینی"، روزنامه/اطلاعات ۳۰ دی ۱۳۵۷: ۷.

^{۱۲۴} "آمریکا نباید اشتباه شاه را تکرار کند"، روزنامه/اطلاعات ۱۶ بهمن ۱۳۵۷: ۸.

^{۱۲۵} "آیت الله خمینی: تجربه مشروطیت نباید تکرار شود"، روزنامه/اطلاعات ۲۷ مهر ۱۳۵۷: ۴.

^{۱۲۶} خمینی، ولایت فقیه: حکومت اسلامی (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۸۱)، ۴۳.

^{۱۲۷} همان، ۷۲.

^{۱۲۸} ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۸)، ۱۲۷.

^{۱۲۹} مهدی بازرگان، شورای انقلاب و دولت موقت (تهران: نهضت آزادی ایران، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰)، ۱۲.

<<https://app.box.com/shared/17y10xjs4w>>.

^{۱۳۰} حبیب الله پیمان، "تجربه چپ مذهبی"، روزنامه/آزادگان (تهران) ۱۴ آذر ۱۳۷۸: ۵.

۱۳۱ لطف‌الله میثمی از اعضای گذشته‌ی سازمان مجاهدین خلق می‌نویسد زمانی که در زمان شاه بازداشت بوده سرتپ مقدم با او سخن گفته و با دادن آمار، و اشاره به "سپاه دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی" نشان داده که کشور در حال پیشرفت است (نزهت آزادی تا مجاهدین، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۰، جلد اول، ۲۵۴). میثمی می‌نویسد، "حرفهای او روی من هم کمی اثر گذاشت. شیوة تیمسار مقدم همین بود؛ با برخوردی آرام و مستدل روی افراد تأثیر می‌گذاشت."

۱۳۲ ابراهیم یزدی، ۲۲-۲۲۱.

۱۳۳ همان، ۱۱۳.

۱۳۴ سجادی، آتش سوزی سینما رکس آبادان، برنامه ویژه رادیو فردا، "بخش سوم: واکنش‌های دولت."

۱۳۵ "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵.

۱۳۶ همان.

۱۳۷ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب

ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex21.htm>>.

۱۳۸ همان.

۱۳۹ "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس."

۱۴۰ همان.

۱۴۱ همان.

۱۴۲ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."

۱۴۳ همان.

۱۴۴ همان.

۱۴۵ همان.

۱۴۶ "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس."

۱۴۷ "اعدام یک عامل فاجعه سینما رکس آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۵ اسفند ۱۳۵۷: ۱.

۱۴۸ "سروان طاهری تیرباران شد"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex1.htm>>.

۱۴۹ "توضیح برادر سروان طاهری"، روزنامه/اطلاعات ۶ اسفند ۱۳۵۷: ۲.

۱۵۰ "توضیح خانواده طاهری: سروان طاهری گناهی نکرده بود"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex2.htm>>.

۱۵۱ "بررسی فاجعه سینما رکس به وسیله کارشناسان خارجی"، روزنامه/اطلاعات ۲۱ فروردین ۱۳۵۸: ۳.

۱۵۲ "فشار شهرستانها برای مجازات عوامل رژیم سابق"، روزنامه/اطلاعات ۲۲ فروردین ۱۳۵۸: ۳.

۱۵۳ همان.

۱۵۴ ایرج مصداقی، "گرچه ما می‌گزیم راه می‌ماند (در رثای جاودانه‌های رضایی جهرمی)"، نه زیستن نه مرگ (استکهلم) ۲۰

مرداد ۱۳۸۹

<<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-375.html>>.

۱۵۵ "جمشید آموزگار دستور آتش زدن سینما رکس را صادر کرده بود"، روزنامه/اطلاعات ۲۳ خرداد ۱۳۵۸: ۱.

۱۵۶ "سینما رکس آتش‌دان انقلاب شد"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex6.htm>>.

۱۵۷ "پلیس آبادان به حال آمادگی در آمد"، روزنامه/اطلاعات ۲۹ مرداد ۱۳۵۷: ۴.

۱۵۸ "سینما رکس آتش‌دان انقلاب شد."

۱۵۹ "تظاهرات مردم آبادان در سالگرد حادثه سینما رکس"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex7.htm>>.

۱۶۰ "فاجعه سقوط هواپیما به فراموشی سپرده می‌شود؟" روزنامه/اطلاعات ۱۳ اسفند ۱۳۵۸: ۱۰.

۱۶۱ "مسببین فاجعه سینما رکس باید مجازات شوند"، روزنامه/اطلاعات ۱۸ بهمن ۱۳۵۸: ۱۰.

۱۶۲ "شاه می‌خواست مملکت را تسلیم من کند"، روزنامه/اطلاعات ۷ اسفند ۱۳۵۷: ۲.

۱۶۳ همان.

۱۶۴ همان.

۱۶۵ رضا خجسته رحیمی، "بازگشت پنهان: علی اکبر ناطق نوری بار دیگر به صحنه سیاست آمده"، روزنامه‌شرق ۴ دی ۱۳۸۲

<<http://noac.ir/%D8%A8%D8%A7%DB%8C%DA%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C/41764>>.

۱۶۶ همان.

۱۶۷ همان.

۱۶۸ "فشار شهرستانها برای مجازات عوامل رژیم سابق."

۱۶۹ "اخبار آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸: ۳.

۱۷۰ "مردم آبادان: چرا عاملان فاجعه سینما رکس محاکمه نمی‌شوند؟" روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex8.htm>>.

۱۷۱ همان.

۱۷۲ "نامه بازماندگان متحصن فاجعه سینما رکس آبادان به اقامتگاه امام"، روزنامه/اطلاعات ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹: ۱۰.

- ۱۷۳ همان.
- ۱۷۴ "بازماندگان شهدای سینما رکس آبادان تهدید می‌شوند"، *روزنامه/اطلاعات* ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۹: ۳.
- ۱۷۵ "مصاحبه با خانواده یکی از شهدا"، *روزنامه‌کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex25.htm>>.
- ۱۷۶ "مصاحبه با یکی از بازماندگان شهدا، متحصن در اداره دارایی"، *روزنامه‌کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex32.htm>>.
- ۱۷۷ *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹ <<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۱۷۸ "مصاحبه با خانواده یکی از شهدا".
- ۱۷۹ "مصاحبه با یکی از بازماندگان شهدا، متحصن در اداره دارایی".
- ۱۸۰ "گفتگو با سپاه پاسداران آبادان در مورد فاجعه و تحسن"، *روزنامه‌کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex27.htm>>.
- ۱۸۱ "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۹ <<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۱۸۲ همان.
- ۱۸۳ "نامه بازماندگان شهدای سینما رکس به مطبوعات و رادیو تلویزیون"، *پیکار*، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۱۲ خرداد ۱۳۵۹: ۱۲ <<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-057.pdf>>.
- ۱۸۴ عضویت او در آن سندیکا در منابع گوناگون، از جمله در منابع این حزب کمونیستی تأیید شده: "آرشیو کارگری"، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ۲۴ خرداد ۱۳۹۳ <http://rahekaregar.com/archive_tv_karegari.php>.
- ۱۸۵ محمد صفوی، "۳۵مین سالگرد فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان"، *سپیددم* (تهران) ۲۶ مرداد ۱۳۹۲ <<http://sepidedam.com/16355>>.
- ۱۸۶ همان.
- ۱۸۷ جمعی از فعالان کارگری، *نگاهی گذرا به تاریخچه و فعالیتهای سندیکای کارگران پروژهای (فصلی) آبادان و حومه*، فروردین ۱۳۸۸: ۹ <http://www.ketabfarsi.org/ketabkhaneh/ketabkhani_4/ketab4345/ketab4345.pdf>.
- ۱۸۸ همان، ۶
- ۱۸۹ صفوی.
- ۱۹۰ "افشاگری بازماندگان شهدا در حضور عده‌ای از مردم مبارز آبادان"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۴-۵ <<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۱۹۱ "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس"، *روزنامه/اطلاعات* ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵.
- ۱۹۲ "افشاگری بازماندگان شهدا در حضور عده‌ای از مردم مبارز آبادان".
- ۱۹۳ "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس آبادان"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۸
- ۱۹۴ "مردم ایران پشتیبان خانواده شهدای آتش‌سوزی سینما رکس و خواهان افشای همه دست‌اندرکاران این جنایت هولناک می‌باشند"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۳ <<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۱۹۵ سجادی، *آتش سوزی سینما رکس آبادان: برنامه ویژه رادیو فردا*، "بخش سیزدهم: واکنش مردم آبادان و فرجام کار"، رادیو فردا ۱۰ شهریور ۱۳۸۴ <<http://www.radiofarda.com/content/backgroundunderembedded/308304.html>>.
- ۱۹۶ عباس سلیمی نمین، *قتلگاه رکس*، www.IrHistory.com (تهران: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۷ شهریور ۱۳۸۸)، ۱۱ <<http://irhistory.com/files/articlefile/cinemaRex.pdf>>.
- ۱۹۷ محمد نوری‌زاد، "شیخ علی تهرانی - ترور- دختران موسوی" ۲۲ آبان ۱۳۹۲ <<http://nurizad.info/?p=22743>>.
- ۱۹۸ احمد احرار، *چه شد که چنان شد؟ گفت و گوی احمد احرار با ارتشید عباس قره باغی* (آمریکا: نشر آران، ۱۳۷۸)، ۷۲-۷۳.
- ۱۹۹ عبدالرضا داوری، "آیا جعبه سیاه شهادت سیدعلی اندرزگو رمزگشایی می‌شود؟" *دولت بهار* ۱۸ بهمن ۱۳۹۲ <<http://www.dolatabahar.com/view/5833/9F>>.
- ۲۰۰ همان.
- ۲۰۱ "گفتگوی خواندنی با همسر شهید اندرزگو"، *رجانیوز* ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ <<http://rajanews.com/detail.asp?id=135935>>.
- ۲۰۲ همان.
- ۲۰۳ "زندگی مردی که جانش را پای ترور شاه گذاشت"، *گروه مجلات همشهری* ۱۳ بهمن ۱۳۸۹

<<http://www.hamshahrimags.com/NSite/FullStory/News/Default.aspx?Id=7532>>.

^{۲۰۴} مهدی اندرزگو، "زنبیلی پر از مهمات"، دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای ۱ شهریور ۱۳۹۱

<<http://farsi.khamenei.ir/others-memory?id=20815>>.

^{۲۰۵} "زندگی مردی که جانش را پای ترور شاه گذاشت".

^{۲۰۶} مهدی اندرزگو.

^{۲۰۷} همان.

^{۲۰۸} داوری.

^{۲۰۹} همان.

^{۲۱۰} "زندگی مردی که جانش را پای ترور شاه گذاشت".

^{۲۱۱} همان.

^{۲۱۲} "گفتگوی خواندنی با همسر شهید اندرزگو".

^{۲۱۳} "زندگی مردی که جانش را پای ترور شاه گذاشت".

^{۲۱۴} داوری.

^{۲۱۵} جلیل امجدی، تاریخ شفاهی گروه های مبارز هفت گانه مسلمان، ۱۳۸۴، بازگویی از: "شرح برخی عملیات گروه منصورون"، پایگاه اطلاع رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۱۵ آبان ۱۳۹۲

<<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/B-156344/language/fa-IR/Default.aspx>>.

^{۲۱۶} همان

^{۲۱۷} احمد اولیایی، "روحانیت و گروه منصورون"، تبیان ۱۲ تیر ۱۳۹۲

<<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=250473>>.

^{۲۱۸} حسین بروجردی، اعترافات حسین بروجردی، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه (فرانسه: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۰۰۲)، ۹۹-۸۰

^{۲۱۹} خیمینی، "پیام امام خمینی به مردم مسلمان آبادان در مورد فاجعه سینما رکس" ۳۱ مرداد ۱۳۵۷ صحیفه نور، جلد ۲: ۹۱

<http://www.ghadeer.org/imam_rah/SAH_ENGH/f_sah_n.html>.

^{۲۲۰} "دستهای جنایتکار ساواک در پس توطئه خونین آبادان"، نشریه نوید (وابسته به حزب توده ایران)، سال سوم ۳۰ مرداد ۱۳۵۷

<<http://mamnoe.files.wordpress.com/2009/01/poshte-pardehaye-enghelab.pdf>>.

^{۲۲۱} خیمینی، همان.

^{۲۲۲} "متن کامل مصاحبه شاهنشاه آریامهر با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی"، روزنامه/اطلاعات ۲۸ مرداد ۱۳۵۷: ۹.

^{۲۲۳} نوید، همان.

^{۲۲۴} خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، "اعتراض به اعدامهای بی‌رویه" (بی جا: بی ناشر، ۱۳۷۹)، جلد ۱: ۴۹۶

<<http://amontazeri.com/farsi/Electronic/pdf/Khaterat.PDF>>.

^{۲۲۵} خیمینی، "پیام امام خمینی به طلاب علوم دینی، دانش‌آموزان و دانشجویان سراسر کشور" ۱۶ مهر ۱۳۵۷ صحیفه نور، جلد ۲، ۱۱۵.

^{۲۲۶} خیمینی، همان.

^{۲۲۷} "امام رأی شورای امنیت را مردود و فرمایشی شمرد"، روزنامه‌کیهان ۷ آذر ۱۳۵۸: ۲.

^{۲۲۸} "پیام امام خمینی به ملت شریف ایران و دعوت به تداوم نهضت"، (سخنرانی به مناسبت عید فطر ۱۵ شهریور ۱۳۵۷)، صحیفه نور، ج ۲، ۹۷ <http://www.zamaaneh.com/revolution/2008/08/post_87.html>.

^{۲۲۹} خیمینی، "پیام امام خمینی به مردم مسلمان آبادان در مورد فاجعه سینما رکس"، صحیفه نور، جلد ۲، ۹۱.

^{۲۳۰} موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.

^{۲۳۱} "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس آبادان": ۹.

^{۲۳۲} "آیت‌الله‌العظمی خمینی سازش را رد کردند"، روزنامه/اطلاعات ۴ آبان ۱۳۵۷: ۴.

^{۲۳۳} "احساس خمینی بعد از پانزده سال دوری از ایران هیچی"، ۱۷ بهمن ۱۳۹۲

<<https://www.youtube.com/watch?v=1GAvwcpqRk>>.

^{۲۳۴} "انتقاد آیت‌الله‌العظمی قمی از نارسائی‌های مملکتی"، روزنامه/اطلاعات ۲۰ اسفند ۱۳۵۸: ۲.

^{۲۳۵} همان

^{۲۳۶} خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی/استاد فلسفه و فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم، به کوشش حبیب لاجوردی (تهران: نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱)، ۱۰۸-۹.

^{۲۳۷} "دیدار امام جمعه آبادان با امام"، روزنامه/اطلاعات ۳ خرداد ۱۳۵۹: ۲.

^{۲۳۸} "مصاحبه با زرگر دادستان شهرستان آبادان در مورد پرونده"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbc.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex30.htm>>.

^{۲۳۹} "اطلاعیه دادستان انقلاب آبادان درباره توزیع کارت دادگاه سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۲۳ مرداد ۱۳۵۹: ۳.

- ۲۴۰ "دعوت از مردم آبادان برای شرکت در جلسات محاکمه متهمان فاجعه سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۹ مرداد ۱۳۵۹: ۳.
- ۲۴۱ "عاملان فراری فاجعه سینما رکس در خارج از کشور تعقیب می‌شوند"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex39.htm>>.
- ۲۴۲ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش دهم"، انقلاب/اسلامی در هجرت ۲۷ مرداد ۱۳۹۲ <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgaha/tarikhi/3481-2013-08-18-09-40-45.html>>.
- ۲۴۳ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۲۴۴ همان
- ۲۴۵ "دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان تشکیل شد"، روزنامه/اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۵۹: ۱.
- ۲۴۶ "نامه قضات ایرانی به پاریس".
- ۲۴۷ همان.
- ۲۴۸ همان
- ۲۴۹ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش چهارم"، انقلاب/اسلامی در هجرت ۷ مرداد ۱۳۹۲ <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgaha/tarikhi/3115-2013-07-29-18-54-38.html>>.
- ۲۵۰ "دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان تشکیل شد"، روزنامه/اطلاعات ۲۵ تیر ۱۳۵۹: ۱.
- ۲۵۱ "۳۲ متهم فاجعه سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۷ مرداد ۱۳۵۹: ۳.
- ۲۵۲ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۲۵۳ سید حسین نقیعی، "در اوج قدرت شاه، والاحضرت؟! اشرف پهلوی را ممنوع‌الخروج کردم!" قضاوت (تهران) مرداد و شهریور ۱۳۸۹: ۱۸-۲۲، نشر دوباره در: پایگاه مجلات تخصصی نور (تهران) <<http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/796642?sta=22>>.
- ۲۵۴ همان.
- ۲۵۵ همان.
- ۲۵۶ همان.
- ۲۵۷ همان.
- ۲۵۸ "۳۲ متهم فاجعه سینما رکس"، روزنامه/اطلاعات ۷ مرداد ۱۳۵۹: ۳.
- ۲۵۹ مبشری، نوار ۱، ۲۲.
- ۲۶۰ همان.
- ۲۶۱ همان، ۱۸.
- ۲۶۲ همان.
- ۲۶۳ همان، ۱۹.
- ۲۶۴ همان، ۲۲.
- ۲۶۵ نقیعی، "در اوج قدرت شاه، والاحضرت؟! اشرف پهلوی را ممنوع‌الخروج کردم!"
- ۲۶۶ "مصاحبه با زرگر دادستان شهرستان آبادان در مورد پرونده"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex30.htm>>.
- ۲۶۷ "دادستان کل انقلاب علت عدم تشکیل دادگاه سینما رکس را در تهران توضیح داد"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex34.htm>>.
- ۲۶۸ همان.
- ۲۶۹ "گفتگو با سپاه پاسداران آبادان در مورد پرونده فاجعه و تحصن"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex27.htm>>.
- ۲۷۰ "نماینده داغدیدگان آبادان تقاضای شرفیابی به پیشگاه شاهنشاه را کرد"، روزنامه/اطلاعات ۸ شهریور ۱۳۵۷: ۲۵.
- ۲۷۱ "نظرات آقای جمی امام جمعه آبادان در مورد پرونده"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex31.htm>>.
- ۲۷۲ "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس"، ویژه‌نامه سینما رکس آبادان، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۱۰ <<http://www.peykarandeehsh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۲۷۳ "نظرات آقای جمی امام جمعه آبادان در مورد پرونده".
- ۲۷۴ "انفجار بمب در محل اقامت آیت‌الله آذری قمی"، روزنامه/اطلاعات ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۹: ۲.
- ۲۷۵ "با اعزام بازپرس فنی و تحقیقات آیت‌الله آذری قمی: بررسی پرونده سینما رکس وارد مرحله جدیدی شد"، روزنامه‌کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex10.htm>>.

- ۲۷۶ "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار: ۱۰
- ۲۷۷ "مصاحبه با یکی از بازماندگان شهدا، متحصن در اداره دارایی"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex32.htm>>.
- ۲۷۸ "گفتگو با سپاه پاسداران آبادان در مورد پرونده فاجعه و تحسن"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex27.htm>>.
- ۲۷۹ "بازماندگان قربانیان سینما رکس از محل تحسن خود اخراج شدند"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex15.htm>>.
- ۲۸۰ "فعالیت گروه‌های سیاسی در آبادان و خرمشهر ممنوع شد"، *روزنامه اطلاعات* ۱ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵
- ۲۸۱ "آیا فعالیت ما تا کنون آزاد بوده است؟"، *پیکار*، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۴ مرداد ۱۳۵۹: ۱-۲
- <<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-072.pdf>>.
- ۲۸۲ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۲۸۳ همان.
- ۲۸۴ "دادستان ویژه اعلام کرد: پرونده سینما رکس وارد مرحله تازه‌ای شد"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex14.htm>>.
- ۲۸۵ "مصاحبه با دادستان ویژه آقای نقیعی"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex24.htm>>.
- ۲۸۶ همان.
- ۲۸۷ همان.
- ۲۸۸ "ایادی خائن قصد اخلاخل دارند"، *روزنامه اطلاعات* ۳ شهریور ۱۳۵۹: ۳.
- ۲۸۹ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۲۹۰ "عاملان فراری فاجعه سینما رکس در خارج از کشور تعقیب می‌شوند"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex39.htm>>.
- ۲۹۱ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۲۹۲ همان.
- ۲۹۳ "مشروح گزارش نخستین جلسه دادگاه متهمان فاجعه سینما رکس آبادان"، *روزنامه اطلاعات* ۵ شهریور ۱۳۵۹: ۷.
- ۲۹۴ سجادی، *آتش سوزی سینما رکس آبادان*، *برنامه ویژه رادیو فردا*، "بخش نهم: تشکیل دادگاه به ریاست حجت‌الاسلام موسوی تبریزی" ۵ شهریور ۱۳۸۴ <<http://www.radiofarda.com/content/backgroundembedded/307990.html>>.
- ۲۹۵ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان"، *روزنامه کیهان* ۵ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/N-71891/language/fa-IR/Default.aspx>>.
- ۲۹۶ "اعترافات تک‌اندنده متهم ردیف یک فاجعه سینما رکس آبادان"، *روزنامه اطلاعات* ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۵.
- ۲۹۷ "ادعاهای تازه متهم اصلی سینما رکس آبادان"، *روزنامه کیهان* ۶ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/N-188293/language/fa-IR/Default.aspx>>.
- ۲۹۸ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان."
- ۲۹۹ "چگونه صدها تماشاچی سینما رکس را آتش زدیم."
- ۳۰۰ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان."
- ۳۰۱ همان.
- ۳۰۲ همان.
- ۳۰۳ همان.
- ۳۰۴ همان.
- ۳۰۵ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex21.htm>>.
- ۳۰۶ همان.
- ۳۰۷ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ۳۰۸ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."
- ۳۰۹ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."
- ۳۱۰ همان.
- ۳۱۱ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."
- ۳۱۲ "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس"، *روزنامه اطلاعات* ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵.

- ۳۱۳ "افشای بازیگران شهدا در حضور عده‌ای از مردم مبارز آبادان،" *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۵
- <<http://www.peykarandees.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ۳۱۴ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."
- ۳۱۵ همان.
- ۳۱۶ همان.
- ۳۱۷ همان.
- ۳۱۸ همان.
- ۳۱۹ همان.
- ۳۲۰ همان.
- ۳۲۱ همان.
- ۳۲۲ "عامل قلبی فاجعه سینما رکس ماجرای دستگیری خود را وسیله ساواک شرح داد."
- ۳۲۳ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش هفتم،" *انقلاب اسلامی در هجرت ۱۹ مرداد ۱۳۹۲*
- <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3299-2013-08-09-23-34-56.html>>.
- ۳۲۴ همان.
- ۳۲۵ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."
- ۳۲۶ سجادی، آتش‌سوزی سینما رکس آبادان، *برنامه ویژه رادیو فردا* "بخش سوم: واکنش‌های دولت."
- ۳۲۷ همان.
- ۳۲۸ "عامل قلبی فاجعه سینما رکس ماجرای دستگیری خود را وسیله ساواک شرح داد."
- ۳۲۹ "ساواک با طرح عملیات تسهیلات در فاجعه سینما دست داشت."
- ۳۳۰ سلیمی نمین، ۲۲.
- ۳۳۱ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم‌سوزی آبادان."
- ۳۳۲ "ساواک با طرح عملیات تسهیلات در فاجعه سینما دست داشت."
- ۳۳۳ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسفیان.
- ۳۳۴ همان.
- ۳۳۵ ثابتی، مصاحبه‌کننده قانعی فرد، ۴۳۴.
- ۳۳۶ "تمام اسناد و مدارک آتش‌نشانی در شب حادثه سینما رکس دستکاری شده بود"، *روزنامه کیهان* ۱۳ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲
- <<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/N-71363/language/fa-IR/Default.aspx>>
- ۳۳۷ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."
- ۳۳۸ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش نهم،" *انقلاب اسلامی در هجرت ۲۵ مرداد ۱۳۹۲*
- <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3453-2013-08-17-15-10-48.html?Itemid=0>>.
- ۳۳۹ "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند."
- ۳۴۰ همان.
- ۳۴۱ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش ششم،" *انقلاب اسلامی در هجرت ۱۵ مرداد ۱۳۹۲*
- <<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3257-2013-08-06-19-16-44.html>>.
- ۳۴۲ "ساواک با طرح عملیات تسهیلات در فاجعه سینما دست داشت."
- ۳۴۳ "پیام سازمان چریک‌های فدائی خلق"، *روزنامه اطلاعات*، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸: ۱۱.
- ۳۴۴ "لاله‌های سوخته آبادان"، *مجاهد*، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸: ۴ و ۱۲
- <http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/mojahedine_khalgh--mojahed_005.pdf>.
- ۳۴۵ "مصاحبه‌ای با خانواده قربانیان سینما رکس آبادان"، *مجاهد*، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۳۱ خرداد ۱۳۵۹: ۷
- <http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/mojahedine_khalgh--mojahed_093.pdf>.
- ۳۴۶ "فاجعه سینما رکس توطئه کثیف امپریالیسم،" *پیکار*، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۹ مرداد ۱۳۵۸: ۱۲
- <<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-017.pdf>>.
- ۳۴۷ "نه تنها عاملان این جنایت وحشیانه محاکمه نشده‌اند بلکه خانواده شهدای سینما رکس همچنان مورد ارباب و آزار هستند،" *کار*، ارگان سراسری سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اکثریت) ۲۲ مرداد ۱۳۵۹: ۲۰
- <http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/fadaiian_aksariat-071.pdf>.
- ۳۴۸ آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران، *کار*، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - اکثریت ۱۵ آذر ۱۳۹۲
- <<http://www.iran-archive.com/start/313>>.
- ۳۴۹ "آغاز محاکمه متهمان فاجعه سینما رکس،" *نامه مردم*، ارگان مرکزی حزب توده ایران ۴ شهریور ۱۳۵۹: ۸

<http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hezbe_toode-nameye_mardom-saale_2-317.pdf>.

۳۵۰ آرشیو اسناد اپوزیسیون ایران، ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ تا ۲۱ اسفند ۱۳۵۹، شماره‌های ۱۹۲ تا ۴۶۶ (نامه مردم)

<<http://www.iran-archive.com/start/122>>.

۳۵۱ "مصاحبه‌ای با خانواده قربانیان سینما رکس آبادان."

همان. ۳۵۲

۳۵۳ "چرا هیئت حاکمه مانع افشای اسرار فاجعه سینما رکس است؟" کار، ارگان سراسری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ۱۴ مرداد ۱۳۵۹: ۱۵

<http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/fadaiian_aghalliat-kar_agh_070.pdf>.

۳۵۴ "میناچی مطالب دانشجویان پیرو خط امام را رد کرد"، روزنامه اطلاعات، ۱۷ بهمن ۱۳۵۸: ۲.

۳۵۵ "تسلیم دولت به مردم آبادان"، روزنامه/اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸: ۳.

۳۵۶ "مصاحبه با بازماندگان شهدای سینما رکس آبادان": ۸.

۳۵۷ "آیا فعالیت ما تا کنون آزاد بوده است؟" پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۲۴ مرداد ۱۳۵۹: ۱-۲

<<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-072.pdf>>.

۳۵۸ "گفت و شنود خلق مسلمان درباره قانون اساسی"، روزنامه/اطلاعات ۲۴ شهریور ۱۳۵۸: ۳.

۳۵۹ محمود عنایت، "انشاءالله که اینطور نیست: یاد از سینما رکس آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۱۱ مرداد ۱۳۵۸

<<http://www.irannamaye.ir/article/view/1061525/>>.

۳۶۰ محمود عنایت، "ویل لكل همزه المزه"، روزنامه/اطلاعات ۱۲ اسفند ۱۳۵۸: ۹.

۳۶۱ "کیفر خواست دادسرای انقلاب علیه سعادتمند و عاملی تهرانی"، روزنامه/اطلاعات ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸: ۵.

۳۶۲ "گفتگو با سپاه پاسداران آبادان در مورد پرونده فاجعه و تحصن"، روزنامه/کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex27.htm>>.

۳۶۳ "آیا انتظار بازماندگان شهدا بسر آمده؟" روزنامه/کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex28.htm>>.

۳۶۴ "راهپیمایی به مناسبت فاجعه سینما رکس آبادان"، روزنامه/اطلاعات ۲۹ مرداد ۱۳۵۹: ۳.

۳۶۵ "با اتحاد انقلابی خلق توطئه‌های امپریالیسم آمریکا را افشا و سرکوب کنیم"، نامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران ۲۹ مرداد ۱۳۵۹: ۸

http://www.iran-archive.com/sites/default/files/sanad/hezbe_toode-nameye_mardom-saale_2-312.pdf.

۳۶۶ "چرا هیئت حاکمه مانع افشای اسرار فاجعه سینما رکس است؟"

۳۶۷ "تمام اسناد و مدارک آتش‌نشانی در شب حادثه سینما رکس دستکاری شده بود"، روزنامه/کیهان ۱۳ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/N-71902/language/fa-IR/Default.aspx>>.

همان. ۳۶۸

۳۶۹ "آتش‌نشانی برای پوشاندن قصور خود دست به سندسازی زده است"، روزنامه/اطلاعات ۱۲ شهریور ۱۳۵۹: ۱۳.

همان. ۳۷۰

همان. ۳۷۱

۳۷۲ "تمام اسناد و مدارک آتش‌نشانی در شب حادثه سینما رکس دستکاری شده بود."

همان. ۳۷۳

۳۷۴ "عامل قلابی فاجعه سینما رکس ماجرای دستگیری خود را وسیله ساواک شرح داد."

۳۷۵ "ادعاهای تازه متهم اصلی سینما رکس آبادان."

۳۷۶ "چگونه اجساد صدها قربانی سینما رکس شبانه دفن شد"، روزنامه/کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex33.htm>>.

همان. ۳۷۷

۳۷۸ "من جهنم سینما رکس را به چشم دیدم"، روزنامه/کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex35.htm>>.

۳۷۹ "آتش‌نشانی برای پوشاندن قصور خود دست به سندسازی زده است"، روزنامه/اطلاعات ۱۲ شهریور ۱۳۵۹: ۴.

۳۸۰ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."

۳۸۱ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش اول"، انقلاب/اسلامی در هجرت ۲۸ تیر ۱۳۹۲

<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikh/2890-2013-07-19-15-46-56.html?Itemid=0>>.

۳۸۲ "من جهنم سینما رکس را به چشم دیدم"، روزنامه/کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex35.htm>>.

همان. ۳۸۳

۳۸۴ همان.

۳۸۵ همان.

۳۸۶ همان.

۳۸۷ همان.

۳۸۸ محمد تنگستانی، "فاجعه سینما رکس در گفت‌وگو با پیمان ماندگار"، رادیو زمانه ۲۸ مرداد ۱۳۹۲

<<http://www.radiozamaneh.com/92225/2>>.

۳۸۹ "یکی از متهمان فاجعه سینما رکس عامل دستگیری رئیس دادگاه معرفی شد"، روزنامه/اطلاعات ۹ شهریور ۱۳۵۹: ۱۳.

۳۹۰ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."

۳۹۱ "مردم ایران پشتیبان خانواده شهدای آتش‌سوزی سینما رکس و خواهان افشای کامل همه دست‌اندرکاران این جنایت هولناک می‌باشند"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹

<<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.

۳۹۲ "افشای بازیگران شهدا در حضور عده‌ای از مردم مبارز آبادان"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۶

<<http://www.peykarandeesh.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.

۳۹۳ "بلیت فروش سینما رکس قبلاً از توطئه آتش‌سوزی آگاه بود"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex36.htm>>.

۳۹۴ "مصاحبه با یکی از بازماندگان شهدا، متحصن در اداره دارایی"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex32.htm>>.

۳۹۵ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحی، "ویژه آتش‌سوزی سینما رکس."

۳۹۶ "دادگاه ویژه سینما رکس آبادان وارد شور شد"، *روزنامه/اطلاعات* ۱۳ شهریور ۱۳۵۹: ۴.

۳۹۷ همان.

۳۹۸ "چگونه اجساد صدها قربانی سینما رکس شبانه دفن شد."

۳۹۹ همان.

۴۰۰ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش هفتم"، *انقلاب اسلامی در هجرت* ۲۹ مرداد ۱۳۹۲

<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3299-2013-08-09-23-34-56.html>>.

۴۰۱ موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.

۴۰۲ سلیمی نمین، ۲۲.

۴۰۳ نقیعی، "در اوج قدرت شاه، والاحضرت؟! اشرف پهلوی را ممنوع‌الخروج کردم!"

۴۰۴ "چگونه اجساد صدها قربانی سینما رکس شبانه دفن شد."

۴۰۵ "یک راننده کارشناس سازمان دفاع غیر نظامی آبادان بود"، *روزنامه/اطلاعات* ۱۱ شهریور ۱۳۵۹: ۴.

۴۰۶ همان.

۴۰۷ "تمام اسناد و مدارک آتش‌نشانی در شب حادثه سینما رکس دستکاری شده بود"، *روزنامه کیهان* ۱۳ شهریور ۱۳۵۹، بازگویی از: پایگاه اطلاع‌رسانی انقلاب اسلامی: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://www.22bahman.ir/ContentDetails/pageid/153/ctl/view/mid/364/Id/N-71902/language/fa-IR/Default.aspx>>.

۴۰۸ نقیعی، "در اوج قدرت شاه، والاحضرت؟! اشرف پهلوی را ممنوع‌الخروج کردم!"

۴۰۹ "بلیت فروش سینما رکس قبلاً از توطئه آتش‌سوزی آگاه بود."

۴۱۰ همان.

۴۱۱ همان.

۴۱۲ همان.

۴۱۳ همان.

۴۱۴ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش هشتم"، *انقلاب اسلامی در هجرت*، ۲۲ مرداد ۱۳۹۲

<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3380-2013-08-13-08-36-48.html>>.

۴۱۵ "گزارش از آخرین جلسه دادگاه ویژه سینما رکس"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex39.htm>>.

۴۱۶ همان.

۴۱۷ "دادگاه ویژه سینما رکس آبادان وارد شور شد."

۴۱۸ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش نهم."

۴۱۹ صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، آذر ۱۳۶۴)، جلد اول (جلسه اول تا سی و یکم)، "جلسه سوم"، ۴۹.

۴۲۰ همان، ۲۵-۶.

۴۲۱ همان، "جلسه بیست و دوم"، ۶۸-۵۶۷.

- ۴۲۲ محمد رشیدیان، "نظر خبرگان درباره 'برائت'،" فردانیوز ۲۶ آذر ۱۳۸۶
<<http://www.fardanews.com/fa/news/42163/B1-86-87-AA>>.
- ۴۲۳ همان.
- ۴۲۴ "خاطرات ناطق نوری از شهیدیهشتی، محاکمه گروه فرقان، دورویی منافقین، علی جنتی، دانشکده شنگول و منگول،" روزنامه شرق، بازگویی از: خبرآنلاین ۷ تیر ۱۳۹۳ <<http://www.khabaronline.ir/detail/362431>>.
- ۴۲۵ حسین علی منتظری، "از حبس تا حصر: متن کامل گفت‌وگو با آیت‌الله منتظری،" بی بی سی فارسی ۲۷ آذر ۱۳۹۳
<http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2014/12/141217_montazeri_interview_long_version>.
- ۴۲۶ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش پنجم،" انقلاب/اسلامی در هجرت ۱۲ مرداد ۱۳۹۲
<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3177-2013-08-02-23-29-17.html>>.
- ۴۲۷ همان.
- ۴۲۸ "دادگاه ویژه سینما رکس آبادان وارد شور شد."
- ۴۲۹ "گزارش از آخرین جلسه دادگاه ویژه سینما رکس."
- ۴۳۰ "دادگاه ویژه سینما رکس آبادان وارد شور شد."
- ۴۳۱ نقیعی، "در اوج قدرت شاه، والاحضرت! اشرف پهلوی را ممنوع‌الخروج کردم!"
- ۴۳۲ "دادگاه ویژه فاجعه سینما رکس آبادان تشکیل شد،" روزنامه/اطلاعات ۴ شهریور ۱۳۵۹: ۴.
- ۴۳۳ "اعترافات تکانه‌دهنده متهم ردیف یک فاجعه سینما رکس آبادان،" روزنامه/اطلاعات ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۵.
- ۴۳۴ محمد تنگستانی، "فاجعه سینما رکس در گفت‌وگو با پیمان ماندگار،" رادیو زمانه ۲۸ مرداد ۱۳۹۲
<<http://www.radiozameh.com/92225/2>>.
- ۴۳۵ سجادی، آتش سوزی سینما رکس آبادان، برنامه ویژه رادیو فردا "بخش سیزدهم: واکنش مردم آبادان و فرجام کار."
- ۴۳۶ "دادگاه ویژه و مسئله سینما رکس،" بیکار ۲۴ شهریور ۱۳۵۹: ۲ & ۲۱
<<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-072.pdf>>.
- ۴۳۷ مهرداد معمار، "به مناسبت سالگرد آتش سوزی سینما رکس آبادان،" هفته نامه آوای خوزستان، بازگویی از: طلوع حقیقت ۲۷ مرداد ۱۳۹۱ <<http://ahmadreza-s.blogfa.com/post/188>>.
- ۴۳۸ خمینی، "بیانات امام خمینی خطاب به امت مسلمان،" ۲ شهریور ۱۳۵۸ صحیفه نور، جلد ۸: ۷۰-۲۶۹.
- ۴۳۹ علی ذهابی، "انقلاب به روایت حجاریان: در گفت‌وگو با شرق مطرح شد،" روزنامه شرق ۲۱ بهمن ۱۳۹۲
<http://sharghdaily.ir/?News_Id=32270>.
- ۴۴۰ "پاسخ امام خمینی به مقام سازمان عفو بین‌الملل: آیا هزاران قربانی جنایتکاران رژیم سابق مستحق رحم و شفقت نبودند،" روزنامه‌کیهان ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸: ۲.
- ۴۴۱ خمینی، "شاه، بختیار و شریف امامی باید کشته شوند،" روزنامه‌کیهان ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸: ۲-۱.
- ۴۴۲ "امام رأی شورای امنیت را فرمایشی و مردود دانست،" روزنامه‌کیهان ۷ آذر ۱۳۵۸: ۲.
- ۴۴۳ ابوالحسن بنی صدر، روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد، نقل از: روزنامه/انقلاب/اسلامی ۴ مهر ۱۳۵۹ (پاریس: انتشارات انقلاب اسلامی در هجرت)، جلد دوم، بخش دوم، ۵
<<http://www.banisadr.com.fr/Books/rusha/pdf/rusha.2-2.pdf>>.
- ۴۴۴ همان، ۱۳.
- ۴۴۵ همان، ۱۸.
- ۴۴۶ همان، ۸.
- ۴۴۷ رادیو بی بی سی، بخش فارسی، برنامه شامگاهی، ۲۲ فروردین ۱۳۸۳.
- ۴۴۸ حسین مظفر، "مهمترین ثمره جنگ تثبیت انقلاب بود،" روزنامه همشهری ۷ مهر ۱۳۷۸: ۱۴.
- ۴۴۹ سید محمد سیف زاده، "فاجعه فراموش شده،" روزنامه شرق ۳۱ مرداد ۱۳۸۲: ۷.
- ۴۵۰ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان."
- ۴۵۱ "ساواک با طرح عملیات تسهیلات در فاجعه سینما دست داشت."
- ۴۵۲ "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش آخر،" انقلاب/اسلامی در هجرت ۲۷ مرداد ۱۳۹۲
<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3481-2013-08-18-09-40-45.html>>.
- ۴۵۳ سجادی، آتش سوزی سینما رکس آبادان، برنامه ویژه رادیو فردا، "بخش سیزدهم: واکنش مردم آبادان و فرجام کار."
- ۴۵۴ احمد مدنی، به کوشش حبیب لاجوردی (کمبریج: پروژه تاریخ شفاهی، ۱۳۶۳)، بازگویی از: ثابتی، مصاحبه‌کننده قانعی فرد، ۴۳۲.
- ۴۵۵ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحتی، "مسئولان فاجعه سینما رکس،" صدای آمریکا ۲۱ مهر ۱۳۹۱
<http://ir.voanews.com/media/video/last_page/1525637.html?z=0&zp=1>؛ بیات، مصاحبه‌کننده فلاحتی، "مسئولان و عاملان فاجعه سینما رکس،" صدای آمریکا ۲۸ مهر ۱۳۹۱
<http://ir.voanews.com/media/video/last_page/1529907.html?z=0&zp=1> & بیات، مصاحبه‌کننده فلاحتی، "ویژه آتش سوزی سینما رکس،" صفحه آخر، صدای آمریکا ۲۵ مرداد ۱۳۹۲ (۱۶ اوت ۲۰۱۳)
<http://ir.voanews.com/media/video/last_page/1732103.html?z=0&zp=1>.
- ۴۵۶ رضا خدری، "فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان تلخ‌ترین حادثه‌ای که شاهد آن بودم" ۲۶ مرداد ۱۳۹۲

<<http://rezakhedrinews.blogfa.com/post-661.aspx>>.

۴۵۷ "چگونه اجساد صدها قربانی سینما رکس شبانه دفن شد،" روزنامه کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex33.htm>>.

۴۵۸ جواد بی‌شتاب، فاجعه سیاه سینما رکس آبادان (پاریس: پاییز ۱۳۷۳).

۴۵۹ "پرتاب مولوتوف کوکتل به سفارت ایران در ترکیه،" اورمیه نیوز ۴ فروردین ۱۳۹۱

<<http://www.urmiyenews.com/2012/03/iran-turkeyde-olan-buyukelciligine.html>>.

۴۶۰ "Turkey.6.10.2012.Interview and arrest of man for attacking the Iranian regime consulate in Istanbul"

<<http://www.youtube.com/watch?v=JhMypeZtGHM&feature=youtu.be>>.

۴۶۱ شیدا نبوی، "آبادان، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، سینمارکس، "چشم‌انداز، بهار ۱۳۷۸، بازگویی از:

<<http://www.gozargah.com/wp-content/themes/gozargah/library/cinema-rex.pdf>>.

۴۶۲ ستار لقایی، "یادی از فاجعه سینما رکس و یک جانب‌اخته‌ی اهل قلم: چرا زال زاده را کشتند؟! " نوشته‌های

<http://sattarleghaei.blogspot.com> ستار لقایی ۱۰ اسفند ۱۳۸۸

<<http://sattarleghaei.blogspot.com/>>.

۴۶۳ سمانه فراهانی، "۱۷ سینمایی که در شعله‌های آتش سوختند،" پیام نو (تهران) ۲۴ دی ۱۳۹۲

<<http://payamno.com/detail=12080>>.

همان. ۴۶۴

۴۶۵ محمد برومند، "آتش به جان سینما،" مجله سروش (تهران) ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴: ۵۲

<<http://www.irannamaye.ir/article/view/1676641>>.

۴۶۶ "سینما آرش آمل آتش زده شد،" روزنامه/اطلاعات ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۹: ۲.

۴۶۷ "سینما در شهرستان آشتیان ممنوع است،" روزنامه شرق ۲۷ تیر ۱۳۸۴: ۱۶.

۴۶۸ "در برابر ۲۸ سینمای تعطیل‌شده پس از انقلاب در خوزستان یک سینما گشایش یافت،" صدای آمریکا ۳ آذر ۱۳۸۹

<<http://ir.voanews.com/content/khozestan-cinema-24-11-2010-110475819/150282.html>>.

فراهانی. ۴۶۹

همان. ۴۷۰

۴۷۱ "در اغتشاشات ۲۴ شهر ۴۳ نفر دستگیر شدند،" روزنامه/اطلاعات، ۱۴ فروردین ۱۳۵۷: ۴.

۴۷۲ "سینما آزادی طعمه حریق شد،" تاریخ ایرانی ۲۷ خرداد ۱۳۹۲

<<http://tarikhirani.ir/fa/news/29/bodyView/3284/0/AF.html>>.

همان. ۴۷۳

۴۷۴ "علل سقوط هواپیما به طور رسمی اعلام شد،" روزنامه/اطلاعات ۱۷ بهمن ۱۳۵۸: ۹.

۴۷۵ "ایران رتبه اول حوادث رانندگی،" تابناک ۱۲ مرداد ۱۳۹۳

<<http://www.tabnak.ir/fa/news/422057>>.

۴۷۶ "بخش نخست گفت و گوی پیام فضلی نژاد با صادق خلخالی،" خبرنامه گویا ۱۶ آذر ۱۳۸۲

<<http://news.gooya.com/politics/archives/002728.php>>.

۴۷۷ "آخرین لحظات زندگی صدها تماشاگر در کوره آدم سوزی آبادان."

۴۷۸ ذکری از این شعار در دومین سالگرد آتش‌سوزی سینما رکس در این روزنامه‌ی دولتی هم آمد: "آیا انتظار بازماندگان شهدا

بسر آمده؟" روزنامه کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex28.htm>>.

۴۷۹ "خطیب جمعه کرمان: مردم دنیا تشنه اسلام هستند،" ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (استان کرمان) ۲۳ مهر

۱۳۸۹

<<http://kerman.irna.ir/fa/News/2000578435/AF>>.

۴۸۰ "فاجعه آتش‌سوزی مسجد جامع کرمان فجیع‌تر از آتش‌سوزی مسجدالاقصی است،" روزنامه/اطلاعات ۲ آبان ۱۳۵۷: ۲۷.

۴۸۱ حجت‌الاسلام محمد پورجوپاری، "حمله رژیم شاه به مسجد جامع کرمان موجب تسریع در پیروزی انقلاب شد،" خبرگزاری

فارس ۲۴ مهر ۱۳۸۸ <<http://www.farsnews.com/printable.php?nn=8807230119>>

۴۸۲ "مسجد کرمان به آتش کشیده شد،" تبیان ۲۵ مهر ۱۳۸۸

<<http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=104985>>.

۴۸۳ "شهید محمد باقدرت جوپاری،" صدا و سیمای کرمان، تولیدات ویژه وب‌سایت ۳۰ بهمن ۱۳۹۲

<<http://kerman.irib.ir/web/mostanad/24050-1392-11-30-10-03-56>>.

۴۸۴ "نخستین شهدای انقلاب ریشه‌های درخت جمهوری اسلامی هستند،" ایثار، پایگاه اطلاع‌رسانی شهید و امور ایثارگران ۲۶

مهر ۱۳۹۳

<<http://www.isaar.ir/doc/news/fa/100301>>.

۴۸۵ "شهید محمد باقدرت جوپاری."

۴۸۶ "آیا انتظار بازماندگان شهدا به سر آمده؟" روزنامه کیهان، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲

<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex28.htm>>.

- ^{۴۸۷} جلیل صفری، "مشاهدات یک خبرنگار از حادثه سینما رکس آبادان"، *باشگاه اندیشه* (تهران) ۲۹ بهمن ۱۳۹۲
<<http://www.bashgah.net/fa/content/show/90466>>.
- ^{۴۸۸} یحیی یثربی، "آتش‌سوزی سینما رکس آبادان یا کار طرفداران شاه بود یا رژیم‌های منطقه"، تاریخ ایرانی ۶ دی ۱۳۹۰
<<http://tarikhirani.ir/fa/news/52/bodyView/1645/87.html>>.
- ^{۴۸۹} همان.
- ^{۴۹۰} موسوی تبریزی، مصاحبه‌کننده بارسقیان.
- ^{۴۹۱} محمد رشیدیان، "فاجعه سینما رکس زیر سر تشکیلات ساواک بود"، *جماران* (تهران) ۱ شهریور ۱۳۹۰
<http://jamaran.ir/fa/NewsContent-id_18579.aspx>.
- ^{۴۹۲} سلیمی نمین، ۵.
- ^{۴۹۳} همان، ۱۷.
- ^{۴۹۴} همان، ۱۰.
- ^{۴۹۵} روح‌الله حسینیان، *یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران)، بازگویی از: روح‌الله حسینیان، "فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان توسط عمال رژیم پهلوی"، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران ۲۷ مرداد ۱۳۸۶
<<http://www.irdc.ir/fa/content/5951/default.aspx>>.
- ^{۴۹۶} "هولوکاست در آبادان"، مرد آبادانی ۲۸ مرداد ۱۳۹۰ <<http://abadanman.persianblog.ir/post/176/>> & "اسامی جانبختگان سینما رکس که تا کنون منتشر شده است"، فی‌دوس: نوای بیداری ۲۸ مرداد ۱۳۹۳
<<http://feydus.ir/Pages/News-9997.aspx>>.
- ^{۴۹۷} "صحبت‌های شیخ علی تهرانی درباره سینما رکس آبادان آتش گرفتن آن جای تعمق دارد؟" جامع شبهات، ۱۵ شهریور ۱۳۹۳
<<http://soaleshoma.persianblog.ir/post/391>>.
- ^{۴۹۸} همان.
- ^{۴۹۹} احمد خمینی، "عرصه را بر مردم تنگ نکنید"، *روزنامه اطلاعات* ۲۴ مهر ۱۳۵۸: ۴.
- ^{۵۰۰} علی سجادی، *آتش‌سوزی سینما رکس آبادان: برنامه ویژه رادیو فردا*، "بخش یازدهم: پنهان‌سازی علل و مسببان فاجعه توسط رئیس و دادستان دادگاه"، رادیو فردا (پراگ) ۸ شهریور ۱۳۸۴ >
<<http://www.radiofarda.com/content/backgroundembedded/308192.html>>.
- ^{۵۰۱} "رازی که فاش شدنش دولت بازرگان را دچار مشکل می‌کرد"، گروه حماسه و مقاومت، خبرگزاری فارس ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
<<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911104001086>>.
- ^{۵۰۲} "آیا انتظار بازماندگان شهدا به سر آمده؟"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲
<<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex28.htm>>.
- ^{۵۰۳} "روزنامه شرق توقیف شد"، تابناک ۵ مهر ۱۳۹۱ <<http://www.tabnak.ir/fa/news/275052/>>.
- ^{۵۰۴} پژمان کریمی، "حذف یک مهره"، *روزنامه کیهان* ۱۳ مهر ۱۳۹۱: ۱۰.
- ^{۵۰۵} "افشاگری بازماندگان شهدا در حضور عده‌ای از مردم مبارز آبادان"، *ویژنامه سینما رکس آبادان*، پیکار، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹: ۵
- <<http://www.peykarandees.org/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-067a.pdf>>.
- ^{۵۰۶} "اعتراف من به آتش زدن سینما رکس را جدی نگرفتند و آزاد کردند"، *روزنامه کیهان*، بازگویی از: سایت الف ب ژورنالیست ۲۰ آبان ۱۳۹۲ <<http://alefbe.com/Cinema%20Rex%20Abadan/Rex21.htm>>.
- ^{۵۰۷} همان.
- ^{۵۰۸} "دفاعیات متهم ردیف اول سینما رکس"، *روزنامه اطلاعات* ۶ شهریور ۱۳۵۹: ۱۵.
- ^{۵۰۹} "مسببین واقعی فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟ - بخش پنجم"، *انقلاب اسلامی در هجرت* ۱۲ مرداد ۱۳۹۲
<<http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/21-didgagha/tarikhi/3177-2013-08-02-23-29-17.html>>.
- ^{۵۱۰} ۱۴ اسفند ۵۹، پیوند سرنوشت بنی صدر و منافقین، "بنیاد هابیلیان ۱۱ اسفند ۱۳۹۲
<<http://www.habilian.ir/fa/منافقین-بنی-صدر-و-پیوند-سرنوشت-بنی-صدر-و-منافقین/چاپ>>.
- ^{۵۱۱} همان.
- ^{۵۱۲} "نظر رهبری در مورد نتیجه پذیرش قطعنامه ۵۹۸"، پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ۶ اردیبهشت ۱۳۹۰
<<http://www.hashemirafsanjani.ir/fa/print/194383>>.
- ^{۵۱۳} عباس امیرانتظام، "نامه سرگشته به آقای محمد یزدی رئیس قوه قضاییه در سال ۱۳۷۱"، وبسایت رسمی مهندس عباس امیرانتظام ۶ آبان ۱۳۸۶ <<http://www.iran-amirentezam.com/node/134>>.
- ^{۵۱۴} نقیعی، "اجرای صحیح قوانین، اجتناب از تخلفات و افزایش انگیزه‌ها"، *دنیای اقتصاد* (تهران) ۷ آبان ۱۳۹۲
<<http://www.donya-e-eqtasad.com/news/762363/>>.
- ^{۵۱۵} احمد یلالی، "نخستین نمایشگاه عکس شهدای سینما رکس در آبادان برپا شد"، خبرگزاری شیستان (تهران) ۲۹ مرداد ۱۳۹۲
<<http://www.shabestan.ir/NSite/FullStory/News/?Serv=0&Id=284229&Mode=>>>.
- ^{۵۱۶} همان.
- ^{۵۱۷} زینب صفری، "ناشنیده‌هایی از آتش‌سوزی سینما رکس/ آتش‌نشانی باخبر نشد، شهربانی دیر رسید"، تاریخ ایرانی ۲۷ مرداد ۱۳۹۱
<<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/541//.html>>.

^{۵۱۸} مهسا جزینی، "گفت‌وگوی تاریخ ایرانی با مستندساز قصه شب: درباره سینما رکس همه سکوت می‌کنند"، تاریخ ایرانی ۲۴ مرداد ۱۳۹۱

<<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/540/AF.html>>.

^{۵۱۹} همان.

^{۵۲۰} همان.

^{۵۲۱} لیلا صادقی، "سینما رکس و راز زودمرگی هنرمند ایرانی"، مرداد ۱۳۸۷ <<http://shortstory.persianblog.ir>>

^{۵۲۲} همان.

^{۵۲۳} جزینی.

^{۵۲۴} همان.

^{۵۲۵} ایمان پاکنهاد، "در خیابان‌های آبادان با یاد سینما رکس: همشهریان قربانیان از آدم‌سوزان در خرمایران می‌گویند"، تاریخ ایرانی ۲۲ مرداد ۱۳۹۱ <<http://tarikhirani.ir/fa/files/52/bodyView/538/AF.html>>.

^{۵۲۶} همان.

^{۵۲۷} "ادعاهای تازه متهم اصلی سینما رکس آبادان."

^{۵۲۸} ماندانا صادقی، "یادی از سینما رکس آبادان"، روزنامه شرق ۲۸ مرداد ۱۳۹۲، بازگویی از: مسعود بهنود، "بررسی روزنامه‌های صبح تهران"، بی‌بی‌سی فارسی ۲۸ مرداد ۱۳۹۲

<http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/08/130819_u01-press-iran>

^{۵۲۹} پاکنهاد.

^{۵۳۰} "هولوکاست در آبادان"، مرد آبادانی ۲۸ مرداد ۱۳۹۰ <<http://abadanman.persianblog.ir/post/176/>>

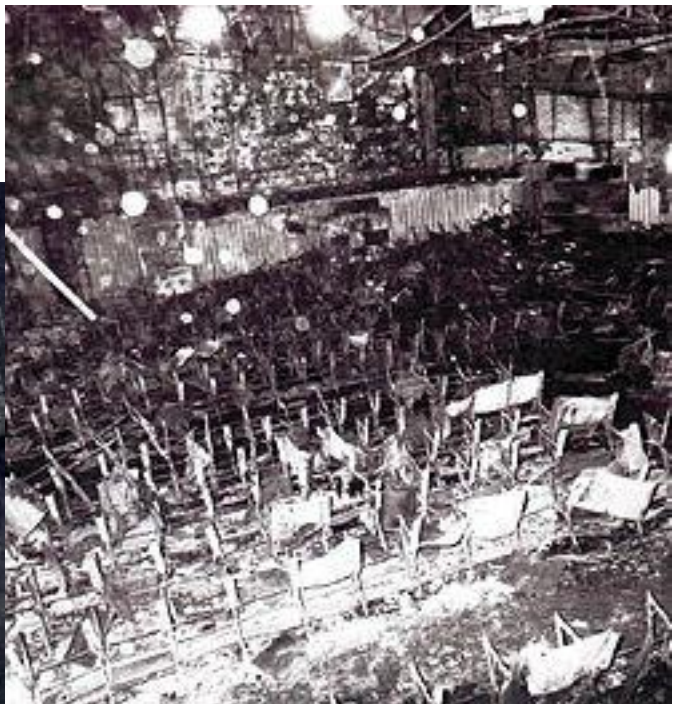
& "اسامی جانبختگان سینما رکس که تا کنون منتشر شده است"، فی‌دوس: نوای بیداری ۲۸ مرداد ۱۳۹۳

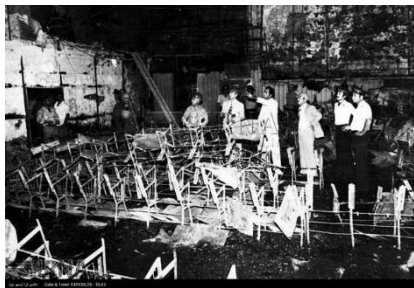
<<http://feydus.ir/Pages/News-9997.aspx>>.

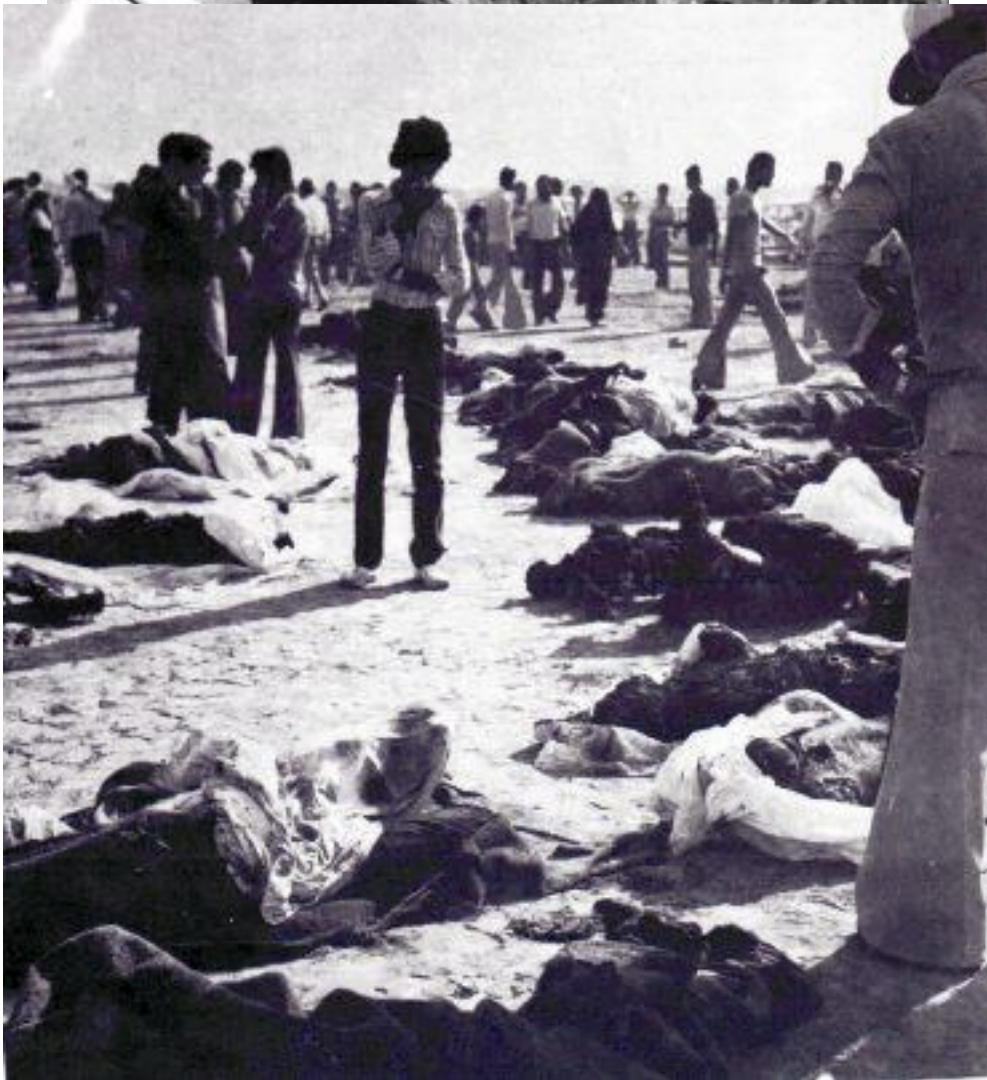
شماری عکس













اطلاعات

فاجعه بزرگ هلی

جوخه کبابی حاتم در آتش سوخت

۶۰۰ نفر را در سینما رکس آبادان زنده زنده سوزاندند

۳۷۷ تن کشته و بقیه وضع وخیمی دارند

سینماهای تهران بعنوان عزای ملی تعطیل کردند



عزای عمومی در سراسر کشور

۳۷۷ نفر در حریق سینمای آبادان زغال شدند

دست‌ها و پاها ی جدا شده و تکه‌پاره‌های بدن تماشاگران در سالن فیلم پخش شده بود

پدران و مادران داغدار در میان ویرانه‌های سوخته سینما بدنهای اجساد فرزندان را می‌گشتند

کیمیا خان

لایحه حکومت نظامی مجلس را امتشج کرد

سختان نمایندگان موافق و مخالف درباره حکومت نظامی در اصفهان

اطلاعیه

شرکت آ. س. پ.

نگوی نوپا دود و شکسته

کازاک

شرکت آ. س. پ.

نگوی نوپا دود و شکسته



درون سالن نمایش فیلم در سینما رکس پس از آتش سوزی

کلیه حقوق طبع و نشر این کتاب برای نویسنده محفوظ است

بهمن ۱۳۹۳ - ژانویه ۲۰۱۵

<http://www.cinemarexabadan.com>